

« به نام خالق آرامش »

نام کتاب: اسطیرایران

نام نویسنده: بهمن انصاری

تعداد صفحات: ۱۸۷ صفحه

تاریخ انتشار: سال ۱۳۹۷



کافئین بوکلی

CaffeineBookly.com



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

ایرانی اساطیر



بہمن انصاری



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

اساطیر ایرانی

بهمن انصاری



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

سرشناسه	: انصاری، بهمن، ۱۳۶۸
عنوان و نام پدیدآور	: اساطیر ایرانی / تألیف: بهمن انصاری
مشخصات نشر	: تهران، آرون، ۱۳۹۷.
مشخصات نظری	: ۱۹۴ ص.
شابک	: ۸ - ۵۹۱ - ۳۳۱ - ۹۶۴ - ۹۷۸
وضعیت فهرست‌نویس	: فیا
موضوع	: اساطیر ایرانی
موضوع	: Mythology, Iranian
رده‌بندی کنگره	: BL ۳۳۰ / ۵ الف ۸ الف ۱۳۹۷
رده‌بندی دیویی	: ۳۹۱ / ۱۳۰۹۵۵
شماره کتابخانه ملی	: ۵۳۳۵۳۵



آرناشتر

اساطیر ایرانی

تألیف: بهمن انصاری
 ناشر: انتشارات آرون
 چاپ اول: ۱۳۹۷
 چاپ مدیران: ۱۱۰۰ نسخه
 ۲۲۰۰۰ تومان

نشانی: میدان انقلاب - خیابان ۱۲ فروردین - خیابان وحید نظری
 نرسیده به خیابان منیری جاوید - پلاک ۱۰۵ - واحد ۳ تلفن: ۵۱ - ۶۶۹۶۲۸۵۰
 ایمیل: Arvannashr@yahoo.com وبسایت: www.Arvannashr.ir



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

جو ایران نباشد. تن من میاد بدین یوم و بر زنده یگ تن میاد

می ستاییم مردان آشنون در سرزمین های ایرانی را. می ستاییم زنان آشنون در سرزمین های ایرانی را.
(اوستا / فروردین یشت / بند ۱۲۳)

می ستاییم «مهر» را. که سرزمین های ایرانی را خانمان های خوش سرشار از سازش و آرامش بخشید.
(اوستا / مهر یشت / بند ۴)

می ستاییم «تیر» ستاره را بومند فرموند زیبا و آشتی بخش را. که به سوی کشورها روی آورد تا آن ها را از سالی خوش. بهره مند سازد. تا سرزمین های ایرانی از سالی خوش. برخوردار گردند؛ که از یک سوی به سوی دیگر شتابان بنازد. همچون آن تیر در هوا بران که «ارش کمانگیر» بی انداخت.
(اوستا / تیر یشت / بند ۹۶)

می ستاییم این جای ها را. روستاها را. چراگاهها را. خانمان ها را. آبخورها را. آبها را. زمین ها را. گیاهان را. این زمین را. آن آسمان را. باد پاک را. ستاره را. ماه را. خورشید را. ایران جاودانه را. همه آفریدگان را و همه مردان و زنان را.
(اوستا / یسنا / هات / بند ۱۶)

ارتباط یا نویسنده:

توییتر @Ansari_Bahman
اینستاگرام @Bahman.AnsariY
تلگرام @Bahman_Ansari



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

فهرست

۰۰۷	--- دیباچه
۰۱۱	--- کهن‌ترین اساطیر اوستایی
۰۱۵	--- فروردین یشت
۰۴۳	--- مهر یشت (میترا یشت)
۰۶۷	--- آبان یشت
۰۸۳	--- خورنه یشت (زامیاد یشت)
۰۹۵	--- تیر یشت
۱۰۵	--- بهرام یشت
۱۱۵	--- رام یشت
۱۲۱	--- یسنا
۱۲۹	--- وتدیداد
۱۴۷	--- ماتیکان "یوست فریان"، اسطوره فراموش شده ایرانی
۱۶۱	--- اسطوره "رستم" در منابع سغدی
۱۶۹	--- اسطوره عاشقانه "زریادرس و اوداتیس" (زریر و آتوسا)
۱۷۵	--- تاریخچه و پیشینه القای فارسی
۱۹۱	--- کتابنامه



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

دیباچه

مطالعه و بررسی تاریخ در ایران، دارای قدمتی بسیار طولانی است. از دیرباز، ایرانیان تاریخ نیاکان و پدران خود را چون میراثی مهم نگاه‌داری کرده و با تکرار مداوم، نسل به نسل از فراموشی آن، پیشگیری کرده‌اند. این روحیه گذشته‌نگری، فرهنگ‌شناسی و تاریخ‌دوستی، باعث گردید تا با تکرار ذهنیت جاودانگی ایران و یادآوری برخاستن‌های مداوم پس از شکست‌ها و مصائب، یک امید دائمی میان ایرانیان در هنگام گذر از گذرگاه‌های تاریک و صعب‌العبور، همواره وجود داشته باشد. جدای از آن، بازگویی و تکرار جوانمردی‌ها و پیشرفت‌های نیاکانی که در اخلاقیات، هنر و دانش همواره سرآمد دیگر ملل بوده‌اند، دارای لذتی بود که ایرانی را از یک سو ترغیب به مطالعه تاریخ و از سوی دیگر تشویق به ثبت و ضبط رویدادهای عصر خود می‌نمود. از همین روی است که «علم شریف تاریخ»، همواره در ایران‌زمین مورد توجه اقشار گوناگون بوده و بزرگترین اندیشمندان ایرانی را مورخان و آگاهان به تاریخ تشکیل داده‌اند.

امروز اما با دگرگونی زندگی در تمام زمینه‌های اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، علمی، فرهنگی و فکری، تاریخ و مطالعه تاریخ دیگر نه یک سرگرمی برای افتخار به گذشته، بلکه دانشی مهم برای بررسی رویدادهای پیشین و بهره‌گیری از تجربیات تلخ و شیرین شکست‌ها و پیروزی‌ها برای ساخت فردایی بهتر است. به گونه‌ای که نقد و بررسی دقیق وقایع فرهنگی و بازخورد نتایج منفی یا مثبت هر کنش تاریخی بر زندگی آینده یک ملت، از مهم‌ترین وظایف «مورخ عصر تکنولوژی» است. فرهنگ امروز ما با وجود یورش‌های متعدد فرهنگ‌های نامانوس بیگانه، هزاران سال است که معجزه‌آسا سرایا مانده و همچنان باوقار ایستاده است. این به دلیل ریشه بسیار نیرومند فرهنگ اصیل ایرانی است و آگاهی ما از این فرهنگ نیز موهون همان نیاکانی است که با عشق و اشتیاق، نه فقط رویدادهای تاریخی، که آداب و رسوم و سنت‌ها و خلقیات زمانه خویش را مکتوب کرده و برای ما به یادگار گذاشته‌اند.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

کوشش نگارنده در نگارش این کتاب بر آن بود تا با نگرشی بر ریشه‌های کهن‌سال فرهنگ ناب ایران‌زمین، پاره‌های مهمی از تاریخ و تمدن فراموش‌شده نیاکان را بازیابی نموده و در انتقال آن به نسل جوان امروزی، سهمی داشته باشد. برای نگارش این پژوهش در گام نخست از «اوستا»؛ کهن‌ترین یادگارهای بازمانده از نیاکانمان، بهره بردیم. «اوستا» این یادگار گرانبهایی که ایرانیان آن را در گذر هزاره‌ها، چونان شناسنامه‌ای ارزشمند -در بردارنده فرهنگ و تمدن و هنر اجدادی- با دقت حفظ نموده، نسل‌به‌نسل مطالبی بر آن افزودند و چون مشعلی فروزان، برای نسل‌های بعدی به یادگار گذاشتند تا فرزندان ایران‌زمین، در کورمه‌راه‌های تاریخ، از آن بهره‌مند گشته و نگاه‌بان مام میهن باشند. جدای از «اوستا»، پاره‌ای از منابع، کتیبه‌ها و کتب‌باستانی بازمانده از دوران هخامنشیان تا ساسانیان -که به نوعی مکمل «اوستا» محسوب می‌شوند- نیز با دقت واری شده و برای هرچه‌پریرتر شدن این اثر سترگ، مورد بهره‌برداری قرار گرفته‌اند. در واقع کتاب پیش‌روی، از چند بخش مجزا اما به هم پیوسته تشکیل یافته است. تمام مجموعه فوق، یک گنجینه ارزشمند از مهم‌ترین باورها و کهن‌ترین بخش از فرهنگ ایران‌زمین است که حاصل سال‌ها پژوهش و تحقیق در متن «اوستا» و کتب قدیم ایرانی است.

از دشواری‌های مطالعه چنین اثری، برخورد با نام‌ها، عبارات، مفاهیم کهنه و سنت‌هایی است که به دلیل برنشستن عبار فراموشی بر روی آن‌ها، با ذهن فرد امروزی نامنوس بوده و درک آن‌ها مشکل می‌باشد. نگارنده برای جبران این معضل، ناگزیر به ارائه توضیحات بسیار در پاورقی‌ها بوده و این امر، همچنان که به دشواری مطالعه کتاب متجر گردیده، اما به فهم و درک بیشتر مطالب کمک شایانی نموده است. جدای از آن، برای هرچه روان‌تر شدن مطالعه این سطور کهن‌سال، از علائم نگارشی موجود در ادبیات پارسی استفاده شده است که در این‌جا توضیحاتی داده خواهد شد:

همه اسامی خاص مردان و زنانی که در متن کتاب آمده است در میان " " قرار گرفته است.

همه اسامی خاص غیرانسانی اعم از نام سرزمین‌ها، کشورها، شهرها، کوه‌ها، دریاها، رودها، ایزدان، خدایان، امشاسپندان، دیوها، اهریمنان، خاندان‌ها و دودمان‌ها در میان « » قرار گرفته است.

در ترجمه متون، هر جایی که برای درک بهتر مفاهیم از واژگانی استفاده شده که در متن اصلی وجود نداشته؛ اما برای حفظ



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

جمله‌بندی با شیوه کنونی زبان پارسی و رساندن مفهوم کلام، به متن ترجمه‌شده افزوده گردیده است، واژه یا عبارت اضافی را در میان [] قرار دادیم.

و نهایتاً توضیحات اضافی درون متن را که نیازی به انتقال آن به پاورقی نبود، در میان () آوردیم.

در پایان لازم به ذکر است که یادآوری شود، این مجموعه ارزشمند حاصل سال‌ها تحقیق و پژوهش نگارنده در اساطیر و افسانه‌های کهن‌سال ایرانی بوده و شایسته است که مخاطبین گرامی، در حفظ کتاب و رساندن آن به دست دیگر هم‌میهنان، کوشا باشند؛ که این متون، میراثی است غنی و پربرار از آن‌چه که در اندیشه نیاکان ما - در طی هزاران سال - جاری گشته و پس از گذر از بیخ و خم‌های بسیار، امروز به دست ما رسیده است. ضمناً باید توجه داشت که در هنگام انجام این پژوهش گرانسنگ، برای هرچه پربار شدن مفاهیم و مطالب، از آرا و افکار و نظرات صاحب‌نظران، پژوهشگران تاریخ، ایران‌شناسان و اساتید اسطوره‌شناسی ایرانی بهره‌برداری‌ها گردید که جا دارد از این بزرگان، مراتب قدردانی و سپاسگزاری را داشته باشم.

بهمن انصاری

بهار ۱۳۹۷ خورشیدی



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

کهن‌ترین اساطیر اوستایی

پیش‌گفتار

«کتاب اوستا»، کهن‌ترین و دیرینه‌ترین یادگار ایرانیان باستان و قدیمی‌ترین سروده‌ها و نوشتارهای ایرانی است. این کتاب مجموعه‌ای از باورهای کهن‌سال آریاییان است که تا دوره ساسانیان، بارها در کشاکش حوادث تاریخی پراکنده شد و دگرباره گردآوری گردید؛ و بی‌وسه مطالبی نیز بدان افزوده شد. منابع تاریخی می‌گویند که «اوستای دست‌نویس زرتشت» بر روی دوازده‌هزار پوست گاو نر دباغی‌شده^۱ مکتوب و تا پایان «دوران هخامنشی» نیز به صورت یک‌پارچه باشده بود و ظاهراً در سال‌های واپسین حکومت «هخامنشیان»، به «کاخ شاهی» (تخت‌جمشید) یا «آتشکده استخر» منتقل گردید و به خوبی از آن نگهداری می‌شد. اما با بورش «اسکندر مقدونی»^۲ و به زیر کشیده شدن «دودمان هخامنشی» از قدرت، «اوستای یک‌پارچه» در آتش کین یونانیان و مقدونیان سوزانده شد.^۳ با این حال، بخش‌های گوناگون این میراث ارزشمند به صورت پراکنده هنوز در آتشکده‌های گوشه و کنار ایران موجود بود و برخی از موبدان نیز پاره‌های مهم «اوستا» را حفظ کرده و سینه‌به‌سینه به نسل‌های بعدی منتقل می‌کردند. در زمان «شکائیان» و به‌هنگامه برتخت‌نشستی «بلاش یکم» بیست و دومین شاه اشکانی، کوشی فراگیر برای گردآوری بخش‌های پراکنده «اوستا» به عمل آمد اما این کوشش ناتمام ماند.^۴ با روی کار آمدن «ساسانیان» و اعلام دین زرتشتی به عنوان تنها دین رسمی کشور، یک عزم ملی برای

۱- حتی اگر رقم «دوازده‌هزار» مبالغه‌آمیز نیز باشد، اما به هر صورت کتاب اوستا آنقدر بزرگ بوده است که نویسندگان و مورخان ایرانی و اسلامی، بدون ابراز تردید، این رقم را پذیرفته و مکتوب کرده‌اند.
۲- زاده ۳۵۶ و متوفی در ۳۲۳ قبل از میلاد. وی پس از فتح تمام یونان و مقدونیه، وارد آسیا شد و با شکست دادن «داریوش سوم» آخرین پادشاه هخامنشی، شاهنشاهی هخامنشیان را برانداخت و تا هند را متصرف گردید.

۳- بنگرید به: «ارداویرافنامه»، ۱۳۸۲؛ مقدمه، «پندهشن»، ۱۳۶۹: ۱۴۰؛ «مسعودی»، ۱۳۷۴: ۲۴۴/۱ و...

۴- این مطلب به وفور در کتب بازمانده از دوران ساسانیان منعکس شده است. برای نمونه بنگرید به کتاب‌های «دینکرد»، «پندهشن»، «ارداویرافنامه» و...



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

بازسازی «اوستا» به وجود آمد. در این دوره با کوشش موبدان و حمایت شاهان ساسانی، سرانجام هرآنچه که از «اوستای زرتشت» و «دیگرمطالب مذهبی و غیرمذهبی ایرانی» باقی مانده بود، گردآوری و در قالب یک کتاب جامع، مدون گردید.

رویداد بسیار مهمی که باید بدان توجه شود آن بود که پنج قرن حکومت اشکانیان بر پایه آزاداندیشی و آزاددینی، شرایطی را فراهم آورد تا افزون بر دین زرتشتی، شاخه‌های گوناگون ادیان کهن آریایی^۱ نیز به آرامی رشد یافته و در میان پیروان خود ابقا شوند. از همین روی ناخواسته زمینه مناسبی مهیا گشت تا موبدان زرتشتی در هنگام گردآوری دوباره «اوستای پراکنده زرتشت»، سهواً بسیاری از باورهای غیرزرتشتی - اما آریایی - را درون «اوستا» جای داده و بدین ترتیب این متون ارزشمند از خطر نابودی، نجات یابند. این مستندات ارزشمند که امروز در دل «اوستا» باقی مانده‌اند - شامل تاریخ اساطیر باستانی، انواع سنت‌ها، آداب و رسوم ملی، باورهای مذهبی، جشن‌ها و بسیاری از افسانه‌های قدیمی - بعضاً دارای ریشه‌ای بسیار کهن‌تر از "زرتشت" و «آیین زرتشتی» هستند.

این مجموعه بی‌نظیر که در ۲۱ نَسک^۲ منظم و مدون گردید، دربرگیرنده آداب و رسوم و مراسم و مناسک و ادعیه زرتشتی، بازنویسی تاریخ کهن و اساطیر چند هزار ساله ایرانی، برخی مناسک مهرپرستی، آیین کهن مغان باستان، باورهای زروانی، نوشتارهای فقهی دوره ساسانی و... بودند که با کنار هم قرار گرفتن همه این موارد، کنایی شکل گرفت که از این پس در حکم شناسنامه و هویت مکتوب فرهنگ ایرانی، قلمداد گردید.

اما از بخت بد، طی سلسله رویدادهای ناگوار تاریخی همچون یورش اعراب، خزش تُرکان، ناخوت‌تازهای مغولان و قتل‌عام‌های تیموریان، هشتاد درصد از «اوستای گردآوری شده در زمان ساسانیان» در گذر زمان از میان رفته و امروزه تنها بیست درصد از آن برای ما باقی مانده است.

آن مقدار از «اوستا» که امروز باقی مانده است، از لحاظ زمانی به سه بخش تقسیم می‌شود:

- بخش نخست را «اوستای کهن» می‌نامیم. مضامین آن بسیار کهن‌سال بوده و متعلق به «باورهای غیرزرتشتی آریایی‌های باستان»

۱- برای آگاهی بیشتر نسبت به ادیان آریایی غیرزرتشتی، به فصل نخست کتاب «زرتشت و زرتشتیان» از همین نگارنده، مراجعه کنید.
۲- ۲۱ دفتر، ۲۱ بخش



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

می‌باشد. این مطالب اکثراً در بخش‌های «بشت‌ها» و پاره‌هایی نیز در لایله «یسنا» و یکی دو فقره از «وندیداد»، باقی‌مانده است.

- بخش دوم، را «اوستای زرتشت» می‌نامیم. آن شامل مطالبی است که به وسیله "زرتشت" و یا توسط نخستین پیروان او ثبت و ضبط گردیده است. این مطالب شامل تمام «گاهان»، «هفت‌هات» و چند هات کوتاه از «یسنا» می‌باشد. چند عبارت کوتاه در برخی از «بشت‌ها» نیز یا وجودی که به سبب بازنویسی شدن در دوران میانه^۱ از لحاظ دستور زبان، در شمار «اوستای نو» قرار می‌گیرد، اما اصل آن، مربوط به دوران "زرتشت" یا نزدیک به دوران زندگانی اوست.

- بخش سوم که آن را «اوستای جدید» می‌نامیم، دربرگیرنده مطالب فقهی و آیینی است که توسط موبدان زرتشتی در دوره ساسانیان تحریر یافته است. عمده این موارد در بخش‌های «وندیداد»، «ویسپرد»، «هادخت نسک» و مجموعه نمازها و نیایش‌های آیینی کوتاهی که به «خرده اوستا» معروف هستند، باقی‌مانده است.

مبنای این پژوهش، بازیابی «اوستای کهن» و درکنار آن برخی از «کهن‌ترین یادگارهای مربوط به اوستای زرتشت» می‌باشد. کوشش نگارنده بر آن بود تا کهن‌ترین مضامین و مطالب باقی‌مانده در اوستای موجود - یعنی مطالب مربوط به بازمانده‌های قدیمی غیرزرتشتی تا کهن‌ترین بازمانده‌های مکتوب شده نزدیک به دوران "زرتشت" - را شناسایی و آن‌ها را از «افزوده‌های جدید موبدان مزدیسنا»^۲ تفکیک نماید.

باید توجه داشت که این متون کهن، ما را از گذر هزاره‌ها عبور داده و با اندیشه‌های نیاکان دوره‌نگام خود، آشنا خواهد ساخت. هرچند احتمال به خطا رفتن در انجام این پژوهش بسیار مهم، کم نیست اما نگارنده کوشیده است تا حداقل امکان تحقیق فوق را به نحو احسن انجام داده و این وظیفه تاریخی را به‌دقت به انجام برساند. لازم به یادآوری است که برای انجام این تحقیق، از پژوهش‌های ارزنده بزرگان اوستاشناس و ایران‌شناسان شهیر

۱- از آغاز حکومت اشکانیان (پارتیان) تا پایان حکومت ساسانیان را «دوران میانه» و زبان این دوره را «زبان پهلوی» (پرتوی پارتی) می‌نامند.

۲- موارد اضافه شده در حدهاصل نیمه‌دوم حکومت اشکانیان تا پایان دوران ساسانیان



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

وطنی و غربی، بهره‌برداری شده است که نگارنده صمیمانه کوشش‌ها و پژوهش‌های این بزرگواران را ارج نهاده و در باورقی‌ها به این موارد اشاره نموده است.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

فروردین یشت

«یشت» واژه‌ای کهن به معنای «نیایش کردن» است. «یشت‌ها» سرودهایی بودن که برای نیایش «ایزدان آریایی» خوانده می‌شدند. در «اوستای باقی‌مانده امروز»، ۲۱ یشت وجود دارد. احتمالاً یشت‌های بیشتری در «اوستای ساسانی» وجود داشته (۲)، اما تنها همین تعداد توانسته‌اند از بیخ‌و‌خم تاریخ خود را به سلامت تا به امروز برسانند. «یشت‌ها» به لحاظ مضمون، کهن‌ترین بخش از «اوستا» بوده و قدیمی‌ترین منبع برای بازشناسی اساطیر ایرانی، محسوب می‌شوند. با این حال، به لحاظ زبان‌شناسی از «گاهان» (سروده‌های منتسب به زرتشت) جدیدترند و این به‌آن دلیل است که در در دوره ساسانی، در متن یشت‌ها - برای فهم عموم - دست برده‌شده و این متون کهن را بازنویسی کرده‌اند.

«فروردین یشت» یا «فَرَوَشی یشت»، سیزدهمین یشت از «یشت‌های بیست‌ویک‌گانه اوستا» است و از لحاظ درون‌مایه و محتوا در میان یشت‌های دیگر، کهن‌ترین یشت به شمار می‌رود. این یشت در ستایش «فَرَوَهَر بزرگان» و «شَونان»^۱ سروده شده است.

«فَرَوَهَر» یا «فَرَوَشی» بنا بر باور ایرانیان باستان، یکی از نیروهای مینوی وجود آدمی و همه دیگرآفریدگان است که پیش از آفریده‌شدن جسم و تن، وجود داشته و پس از مرگ نیز همچنان به زندگی در جهان دیگر، ادامه می‌دهد. ظاهراً در باورهای کهن، «فَرَوَهَر» معادل «روان نیاکان» بوده و در دوره‌های بعدی، شخصیتی جداگانه یافته است.

این یشت به دلیل یادآوری کهن‌ترین اساطیر و افسانه‌های ایرانی و نام‌بردن از قدیمی‌ترین پهلوانان و سرشتاسان آریایی، بسیار مورد توجه است.

«فروردین یشت» دارای ۳۱ کُرده و ۱۵۸ بند است^۲، اما بسیاری از این بندها از افزوده‌های دوره‌های پارتی و ساسانی هستند. در ادامه به معرفی کهن‌ترین بندهای «فروردین یشت» پرداخته خواهد شد اما باید توجه داشت که بعید نیست در این یشت، بندهای قدیمی دیگری نیز وجود داشته باشند که از چشم نگارنده دور مانده است.

۱- پاکان، مقدسان، اسان‌های نیکوسرشت، از ریشه «شسه» معنای فلسفی این واژه بسیار گسترده است و از آن به عنوان «نظم هستی» و «نظم کیهانی» و حتی معادل اصطلاحات «سامان» و «نظام» و «قواعد حاکم و ناظر بر هستی» نیز تعریف شده است. متضاد این واژه «فَرَوَند» است به معنای گناهکار، بدکردار و بدسرشت.

۲- هر یشت به چند «کُرده» - به معنای «بخش» - و هر «کُرده» به چند «بند» تقسیم می‌شود.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

متن کهن‌ترین بخش‌های «فروردین یشت»^۱

گرده چهارم

بند ۳۰- می‌ستاییم «فروهرهای نیک توانای پاک آشوتان» را که در دوستی، نیک‌کردارند و مردمان را نیازارند؛ مردمانی که شما نیکان، رازداران، تزیینان، چاره‌بخشان، نامداران و پیروزمندان در رزم را از این پیش، نیازرده باشند، نزد شما جای گزینند و هم‌نشین دیربای شما گردند.

گرده پنجم

بند ۳۱- می‌ستاییم فروهرهای نیک توانای پاک آشوتان را که با اراده‌ای استوار و زورمندی بسیار با زبردستی سرگرم نبرد با دشمنانند و بازوان پرتوان آن‌دخواهان را در میدان کارزار، از کار بیاندازند.

گرده ششم

بند ۳۲- می‌ستاییم فروهرهای نیک توانای پاک آشوتان را که بیمان‌شناس، دلاور و نیرومندند و در برابر دشمنان، ما را پناه می‌بخشند؛ مینویان بخشایش‌گر درمان‌بخش که به‌سان زمین فراخ، همانند رودها دراز و همچون خورشید در بلندا هستند.

گرده هفتم

بند ۳۳- می‌ستاییم فروهرهای نیک توانای پاک آشوتان را که با چالاک‌ی و دلاوری و کارآزمودگی و بسا هراس‌انگیز، ستیزه‌دشمنان را -چه ذبو و چه مردمان دروند را- درهم‌می‌شکنند و فرومی‌گویند؛ فروهرهایی که به خواست خود، هم‌وردان را در هنگام تاخت‌وتاز، برمی‌اندازند.

بند ۳۴- شما ای تواناترین! می‌بخشاید بهترین نیکی‌های خود را و پیروزمندی و چیرگی اهورا‌فریده^۲ خود را به همه سرزمین‌هایی که در آن جای‌ها، نیکی‌های شما را به

۱- نگارنده در جریان ترجمه این متون (همچون دیگر بخش‌های این کتاب) کوشیده است تا جای ممکن، از واژه‌های ایرانی و ریشه‌دار پارسی بهره جوید.

۲- عبارات «هورا‌فریده» و «مردا‌فریده» از کهن‌ترین صفاتی هستند که در میان جوامع آریایی برای اشاره به افریده‌های نیکو، مورد استفاده قرار می‌گرفت (برای آگاهی بیشتر از قدمت باور به «هورا‌اها»، بنگرید به باورهای بند ۴۵ از همین یشت). اما درک این مهم که آیا این عبارات در این بند و بندهای مشابه مربوط «



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

بدی نکشانند؛ آنجا که شما خشنودید و نرنجیداید و آزرده نشده‌اید؛ آنجا که شما را ستایش و شایسته نیایش می‌دانند و در آنجا راه برگزیده خود را می‌پیمایید.

کرده هشتم

بند ۳۵- می‌ستاییم فروهرهای نیک توانای پاک آشوتان راه آن نام‌آوران در نبردها همیشه پیروزمند و سپرداران پسانبرومند که از راه درست به کزی نگرایند. آن که پیش می‌تازد و آن که در پی او می‌تازد، فروهرها را به یاری همی‌خوانند. تازنده، دست‌یابی بر بیشتراز را و بیشتراز، رهایی از تازنده را.

کرده نهم

بند ۳۷- می‌ستاییم فروهرهای نیک توانای پاک آشوتان راه که سپاهی انبوه بیاریند با رزم‌افزارهای به کمر بسته، با درفش‌های درخشان برافراشته به پیکار شتابند. آنانند که پیش از این و به هنگام نبردهای «خشناوی‌های دلاور» با «دانوها» فرا می‌رسیدند.^۱

بند ۳۸- شما باید که از این پیش، ناخوتناز «دانوهای تورانی» را درهم‌شکستید، یرتو یاری شما بود که «گرنزها»^۲ و «خشناوی‌های دلاور» و «سوشیانت‌های»^۳ دلیر نام‌آور پیروزمند، بسیار نیرومند شدند و خانه‌های هراس‌انگیز بیش از ده‌هزار تن از فرمانرواهای «دانوها» را ویران کردند.^۴

>> به متن اصلی پشت‌ها بوده، یا از افزوده‌های قدیم زرتشتیان هستند، و یا از الحاقات دوره‌های اشکانی و ساسانی، کاری بس مشکل است که نیاز به تحقیق و پژوهش‌های بیشتری دارد.

۱- «خشناوی» و «دانو» نام دو خاندان بسیار کهن و فراموش‌شده آریایی است که از بند بعدی مشخص می‌شود «خشناوی‌ها» دودمانی ایرانی و «دانوها» دودمانی تورانی بودند. شوربختانه با وجود کوشش‌های فراوان اما هنوز آگاهی‌های بیشتری از آن‌ها در دسترس نیست. نگارنده در تلاش است تا در پژوهش‌های بعدی، سرنخ‌های بیشتری از این اساطیر فراموش‌شده ایرانی - که به وفور در بندهای بعدی با آن‌ها برخورد خواهیم داشت - به دست آورد.

۲- «گرنزها» نیز نام خاندانی ایرانی است که اطلاعات بیشتری از آن‌ها باقی نمانده است.

۳- «سوشیانت» یا «سوشیانس» در این‌جا یادگاری از کهن‌ترین باورهای آریایی است و گروهی از ایزدان ایرانی را شامل می‌شود. در افزوده‌های اوستای نو (نگارش دوره‌های اشکانی و ساسانی) واژه «سوشیانت» از حالت عام خارج شده و به شکل خاص، منحصرأ به عنوان لقبی برای هر سه منجی آخرالزمان زرتشتیان آمده است. معنی لغوی این واژه «رهاننده» می‌باشد. همچنین بگردید به متن و پاورقی‌های کرده‌های چهارده و پانزده از «خورته‌یشت» در همین کتاب.

۴- دو بند ۳۷ و ۳۸، یادگاری از کهن‌ترین نبردهای ایرانیان و تورانیان است که در هیچ‌کجای دیگر «اوستا» و منابع اساطیر ایرانی، درباره آن سخن رانده نشده است.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

گرده دهم

بند ۳۹- می‌ستاییم فروهرهای نیک توانای پاک آشونان را؛ که هر دو بال سیاه آراسته دشمن را درهم می‌شکنند و میانش را می‌شکافند؛ آنان که به چالاکي، به یاری مردان نیک می‌شایند و بدکرداران را در تنگنا می‌افکنند.

گرده یازدهم

بند ۴۰- می‌ستاییم فروهرهای نیک توانای پاک آشونان را؛ آن توانایان دلیر همیشه پیروز‌مند و کامیاب در جنگ‌ها را که گاه بخشنده آسایش‌اند و گاه تاخت‌وتاز و تکاپو کنند «سروشمنه» (۴)؛ آن آشونانی که دادخواه را پیروزی دهند و آرزومندان را کامروا کنند و بیماران را تندرستی بخشند. آنان که از پیکری برازنده و روانی والا برخوردارند.

بند ۴۲- هنگامی که بانگ دادخواه برآید، به شتاب نیروی‌اندیشه از فراز آسمان فرود آیند. با همراهی نیروی نیک‌ساخته و پیروزی‌آهورا فریده^۱ و برتری چیره‌شونده و سودی که چیزهای گران‌بها بخشد و شکوه پاک و فرخنده آورد و برای دربرداشتن بهترین «شه»، برازنده ستایش و شایسته تپایش است.

بند ۴۳- آنان در میان زمین و آسمان «ستویس»^۲ را به گردش درمی‌آورند تا بانگ یاری‌خواهان را شنیده و باران بباراند. باران بباراند و گیاهان را برویاند؛ برای نگاه‌داری گاو و مردمان، برای نگاه‌داری سرزمین‌های ایرانی^۳. برای نگاه‌داری جانوران پنج‌گانه^۴ و برای یاری‌رساندن به مردان آشون.

بند ۴۴- در میان زمین و آسمان، آن «ستویس» زیبا و درخشان و پر فروغ، راه می‌پیماید، بانگ یاری‌خواهان را می‌شنود و باران می‌باراند. باران می‌باراند و گیاهان را

۱- بنگرید به پاورقی بند ۳۴.

۲- احتمالاً «ستاره سهیل».

۳- این بند کهن‌ترین متنی است که آشکارا از «ایران» و «سرزمین‌های ایرانی» نام برده شده است.
۴- جانوران پنج‌گانه که در اوستا به شکل «گنوش پنجو» آمده است، عبارتند از: ایزبان، خزندگان، پرندگان، چرندگان و جانوران آژادصحرایی. واژه «گنوش» به معنای «گاو» در ترکیب «گنوش پنجو» نشان می‌دهد که این کلمه بجز گاو، نام عمومی همه جانوران نیز به شمار می‌رفته است. گاو در اساطیر آریایی، نخستین جانوری است که آفریده شد و مقدس‌ترین حیوان اهلی نیز به شمار می‌رود. این تقدس از آن جهت بود که شیر و گوشت و پوست آن، مهمترین منبع تغذیه و پوشاک برای مردمان باستان بوده و از فضولات آن نیز برای برپایی آتش بهره می‌بردند. هنوز هم رگه‌هایی از این تقدس‌گرایی در میان برخی از قبایل بدوی ساکن در شبه‌قاره هند، مشاهده می‌شود.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

می‌رویاند. برای نگاهداری چارپایان و مردمان. برای نگاهداری سرزمین‌های ایرانی. برای نگاهداری جانوران پنج‌گانه، برای یاری رساندن به مردان آشون.^۱

کرده دوازدهم

بند ۴۵- می‌ستاییم قروهرهای نیک توانای پاک آشونان را که با کلاه خود و سیر و رزم‌افزارهای ساخته شده از فلز، در میدان نبرد چه باشکوه رزم می‌کنند، آنان که برای فروکوفتن هزاران «دیو»^۲، خنجر آخته‌اند.

بند ۴۶- اگر بادی وزیدن گیرد و بوی مردان‌رزم‌آور را به میان آنان آورد، آنان به‌سوی رزم‌آورانی روی آورند که پیروزی در سرنوشت آن‌هاست. به آن‌سویی که پیش از برکشیدن شمشیرها و برآوردن یازوها، برای آنان - آن قروهرهای نیک توانای پاک آشونان - نیاز آورند.

بند ۴۷- هر یک از دو گروه که نخست به دَرَسْت‌باوری و راست‌اندیشی، آنان را نماز بَرند، قروهرهای نیک توانای پاک آشونان با همراهی «مهر»^۳ و «رشن»^۴ و «دامونیش اویمنه»^۵ و با همراهی «باد پیروزمند»^۶، به یاری آنان می‌شنایند.

۱- این بند یکی از شاعرانه‌ترین و پراحساس‌ترین بندهای «وستا» می‌باشد که حس مین‌دوستی، وطن‌پرستی و طبیعت‌گرایی در آن به‌گونه شگفت‌انگیزی نمود پیدا کرده است و مطالعه آن، مخاطب را به هزاران سال پیش، به دل مراتع دل‌انگیز، سرسبز و خوش‌آب‌وهوای بخش‌های شرقی فلات ایران‌زمین بازمی‌گرداند.

۲- این بند نیز از کهن‌ترین متونی است که در آن واژه «دیو» دیده می‌شود. «دیوها» و «اهوراها» دو دسته و دو گروه از کهن‌ترین خدایان و ایزدان آریایی (هندو-ایرانی) بودند. در میان آریایی‌های ایرانی، «اهوراها» خدایان خیر و «دیوها» خدایان شر محسوب می‌شدند. اما در میان آریایی‌های کوچنده به هند، «دیوها» خدایان خیر و «اهوراها» منبع شرارت بودند. ظاهراً بعدها «زرتشت» به دنبال القای فلسفه و تفکر یکتاپرستی خویش، باور به «اهوراها» را منسوخ کرده و تنها از یک «اهورای واحد» که او را «اهورا مزدا» به معنای «اهورای دانای» می‌نامید، به عنوان تنها خدای دین زرتشتی بهره برد. البته باید توجه داشت که باور به «اهورامزدا» از ابداعات «زرتشت» نبود و این ایزد، در میان ایرانیان پیش از وی نیز کاملاً شناخته شده بود. برای نمونه در کتیبه‌های متعدد «داربوش هخامنشی» و «اخلافش» بارها از «اهورامزدا» به عنوان خدای واحد نام برده شده است؛ در حالی که هنوز در دوران پادشاهی هخامنشیان (به جز چند سال آخر این دوران)، دین زرتشتی در غرب ایران‌زمین فراگیر نگردیده بود. برای اطلاعات بیشتر بنگرید به: انصاری، بهمن (۱۳۹۶)، زرتشت و زرتشتیان، نوبت اول (تهران: نشر آرون).

۳- اوستایی: «میترو»، «میترا»؛ بنگرید به «مهر پست» در همین کتاب.

۴- ایزد دادگری و دارنده ترازوی دادورزی.

۵- ایزدی از باران «مهر» است. معنی نام او «توانایی دور راندن نابکاران توسط خردمندان» می‌تواند باشد.

۶- «ایزد وایو»؛ بنگرید به پیش‌گفتار بخش «گرام پست» در همین کتاب.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

بند ۴۸- آنان سرزمین‌های دشمن را به سود رزم‌آورانی که فرورهای نیک توانای پاکِ اشونان با همراهی «مهر» و «رشن» و «داموئیش اویمنه» و با همراهی «باد پیروزمند»، بدیشان روی آوردند، به یک زخم براندازند: پنجاه‌ها، صدها، صداهزارها، هزارهادهزارها، ده‌هزاره‌صد هزارها.

گرده سیزدهم

بند ۴۹- می‌ستاییم فرورهای نیکِ توانای پاکِ اشونان را؛ آنان که در هنگام «هَمَسِئَمَدَم»^۱ از آرامگاه‌های خود به بیرون می‌شتابند و در ده شب پیاپی در اینجا، برای آگاهی یافتن به سر می‌برند:

بند ۵۰- کدامین گس، ما را خواهد ستود؟ کدامین گس، سرود ستایش ما را خوانده و ما را خشنود خواهد ساخت؟ کدامین گس با دست بخشندگی، ما را با شیر و پوشاک و با نیازهایی که بخشش آن‌ها بخشنده را به [دَهش] «آشه» تواند رساند، پذیرا شود؟ نام کدامیک از ما را بستانید؟ روان کدامیک از ما را بستانید؟ به کدامیک از ما این نیازها را پیشکش کند تا او را خوراکی جاودانی بخشند؟

بند ۵۱- مردی که آنان را با دست بخشش و با شیر و پوشاک و با نیکی‌هایی که بخشنده را به «آشه» می‌رساند، بستانید؛ از برای چنین کسی آن فرورهای نیکِ توانای پاکِ اشونان، که خشنود و نیاززده و نرنجیده‌اند، چنین آرزو می‌کنند:

بند ۵۲- بهره‌مند باد این خانه از انبوه ستورانِ آسودمند^۲ و مردمان بهره‌مند یاد از اسب تندتاز و گردونه استوار؛ برخوردار باد از مرد پایدار انجمنی، مردی که همواره ما را با دست دَهش و با شیر و پوشاک و با نیکی‌هایی که بخشنده را به [دَهش] «آشه» می‌رساند، می‌ستانید.^۳

گرده چهاردم

بند ۵۳- می‌ستاییم فرورهای نیکِ توانای پاکِ اشونان را؛ که آب‌های مزداآفریده را در جوی‌بارهای زیبا روان ساختند؛ آب‌هایی که پیشتر، دیرگاهی در جای خود ایستاده و روان نبودند.

۱- بنگرید به باورهای پرسش سیزدهم از ترجمه «مانیکان یوست فریان» در همین کتاب.
۲- این بند یکی از دلچسب‌ترین بندهای «اوستا» می‌باشد که روحیه نوع‌دوستی و تعامل ایرانیان به اسایش در میان خانواده، به خوبی در آن نمود پیدا کرده است.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

بند ۵۴- اینک آن آبها، خشنودی اهورامزدا و امشاسپندان را در جوی‌بارهای مزداآفریده به سوی جاهای برگزیده فرشتگان، به سوی سرزمین‌هایی که در فرمان آمده است، رواند.^۱

گَردهٔ پانزدهم

بند ۵۵- می‌ستاییم فروهرهای نیک توانای پاکِ اَشونان را؛ که گیاهان بارور را در پردیس‌های زیبا بنشانند؛ آن گیاهانی که پیش از این و پس از پایانِ آفرینش، دیرگاهی در جای خود فرو ایستاده و رویان نبودند.

بند ۵۶- اینک آن گیاهان، خشنودی اهورامزدا و امشاسپندان را در راه‌های مزداآفریده، در جای‌های برگزیدهٔ فرشتگان، به هنگامی که در فرمان آمده است، رویانند.^۲

گَردهٔ شانزدهم

بند ۵۷- می‌ستاییم فروهرهای نیک توانای پاکِ اَشونان را؛ که ستارگان و ماه و خورشید و «آفران»^۳ را در راه‌هایی پاک رهنمون شدند؛ آنان که پیش از این و از بیم سبزه و بورش دیوان، بر جای‌های خود ایستاده و گردش نداشتند.

بند ۵۸- اینک آنان به پایان راه گرائیده‌اند تا در روزگار فرخندهٔ تازه شدن جهان، به واپسین جایگاه گردش خود در رسند.

گَردهٔ هفدهم

بند ۵۹- می‌ستاییم فروهرهای نیک توانای پاکِ اَشونان را؛ که نودونه‌هزار و نهصدونودونه تن از آنان از «دریای فراخ‌گرت»^۴ درخشان، پاسباتی می‌کنند.

۱- واژه‌های «اهورامزدا» (به احتمال) و «امشاسپندان» (به یقین) در این بند و بندهای مشابه، از افزودن‌های دورهای اشکالی و ساسانی هستند. همچنین در مورد عبارت «مزداآفریده» در این بند و بند پیشین، بنگرید به پاورقی بند ۳۴ از همین پشت.

۲- بنگرید به پاورقی بند ۵۴.

۳- اوستایی: «آفر روجاو»؛ به معنای فروغ بی‌پایان.

۴- بزرگ‌ترین و مقدس‌ترین دریای اساطیری ایران زمین که بارها در اوستا از آن نام برده شده است. به عقیده «یورداوود»، «فراخ‌گرت» همان «دریای مازندران» است. اما «مهرداد بهار» آن را با «قیانوس هند» یکی دانسته است. نگارنده معتقد است براساس مندرجات بخش‌های اوستای نو و با تکیه بر منابع متأخر زرتشتی همچون کتاب «بندهشن»، باید منظور از «فراخ‌گرت» در بخش‌های جدیدتر اوستا همان‌گونه که «یورداوود» می‌گوید- «دریای مازندران» باشد. اما در دوران کهن و زمان نگارش پشت‌های اولیه، با توجه به سکونت آریاییان باستان در گوشه‌های شمال شرقی فلات ایران و «فرارود» و با علم به این که تمام نام‌های «»



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

گرده هجدهم

بند ۶۰- می‌ستاییم فروهرهای نیک توانای پاک آشونان راه که نودونه‌هزار و نهصدونودونه تن از آنان از «ستاره هفتورنگ» پاسبانی می‌کنند.

گرده نوزدهم

بند ۶۱- می‌ستاییم فروهرهای نیک توانای پاک آشونان راه که نودونه‌هزار و نهصدونودونه تن از آنان از پیکر «سام‌گرشاسب» گیس‌ور و گرزبندار پاسبانی می‌کنند.

گرده بیست‌ویکم

بند ۶۳- می‌ستاییم فروهرهای نیک توانای پاک آشونان راه که اگر سالار جنگاوران آشون باشد و آنان از او خشمگین نباشند، در سوی راست او می‌جنگند.

گرده بیست‌ودوم

بند ۶۴- می‌ستاییم فروهرهای نیک توانای پاک آشونان راه آنان که بزرگتر، توانمندتر، دلاورتر، نیرومندتر، پیرومندتر، درمان‌بخش‌تر و سودمندتر از آنند که در سخن بتوان گفته آید. ده‌ها هزار تن از آنان در میان نیازآوردگان، فرود می‌آیند.

« موجود در بخش‌های قدیمی «اوستا» مربوط به ایران شرقی است. این احتمال وجود دارد که منظور از «دریای فراخ‌کرت» اگر «دریای مازندران» نباشد، پس اشاره‌ای است به «دریاچه خوارزم» (آرال کنونی) و بنابراین تاکید "بهار" به تطبیق آن با «آلبانوس هند» نیز خطاست.

۱- احتمالاً همان صورت‌فلکی «ذب‌اکبر» است.

۲- «گرشاسب» بزرگ‌ترین پهلوان ایرانی در «اوستا»، از خاندان «سام»، از تبار «جمشید» و دارنده «فره ایزدی» است. او را اغلب با صفت‌های «گیس‌ور» (در ستایش موهای بلند و مجعدش) و «گرزبندار» (در ستایش گرز معروفش) در «اوستا» می‌یابیم. در بخش‌های گوناگون «اوستا» با روایات پراکنده و دلجسی از «گرشاسب» مواجه خواهیم شد و داستان پیروزی او بر انواع «دیو» و «زدها» را مشاهده خواهیم کرد. افزون بر آن، در بیشتر کتب بازمانده از دوران ساسانی نیز اشاراتی به دلاوری‌های «گرشاسب» آمده است که احتمالاً ریشه در روایات اوستای گمشده قدیم دارد. «گرشاسب» در باورهای بعدی ایرانیان، در شمار یاران «سوشیانت» (منجی دینی زرتشتی) قرار گرفت. او در دشت «بیشیننگه» واقع در جنوب افغانستان امروزی، بر اثر تیری مسموم که یک سرباز تورانی به نام «نوهین» بر پیکرش نشاند، اسیر «دیو بوشاسب» (دیو خواب‌های طولانی، بنگرید به باورقی بند ۹۷ از مهر یشت) گردید و به خواب فرورفت (برای آگاهی از شرح کامل این روایت، بنگرید به بند ۳۹ از خورنه یشت). سپس پیکر او در سایه پاسبانی ۹۹۹۹ فروهر، در زیر برف مدفون گردید. بر پایه باورهای زرتشتی، هنگامی که در آخرالزمان «ازی‌دهاک» - که توسط «فریدون» دستگیر و در «کوه دماوند» در غازی به بند کشیده شده است - بند بگسلد و برخیزد، «گرشاسب» بیدار شده و او را از بین خواهد برد.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

بند ۶۵- آن‌گاه که آب‌ها با «قره مزدا آفریده» از «دریای فراخ‌گرت» سرازیر شوند، فرورهای توانای اباک[آشونان برمی‌خیزند: چندین چندین صدها، چندین چندین هزارها، چندین چندین ده هزارها.

بند ۶۶- تا هر یک از آنان برای خانواده خود، روستای خود، دهستان خود و کشور خود، آب فراهم آورد و چنین گوید: آیا کشور ما باید خشک و ویران شود؟^۱

بند ۶۷- آنان در هنگام کارزار برای سرزمین و خانه خود می‌جنگند؛ در آن جایی که خانه و کاشانه داشته‌اند؛ به آن‌گونه که گویی دلاورمردی با رزم‌افزار به‌کمر بسته، از درایی‌های فراهم‌آورده خود، نگاهیانی می‌کند.

بند ۶۸- هر یک که در رساندن آب به خانواده و روستا و کشور و سرزمین خود کامیاب گردد، چنین گویند: سرزمین ما باید خرم و سرسبز شود و ببالد.^۲

بند ۶۹- آن هنگام که شهریار توانمند کشور، از دشمن کینه‌ور در بیم و هراس افتد، او فرورهای توانا را به یاری فرا می‌خواند.

بند ۷۰- فرورهای توانای آشونان اگر از او خشمگین و ناخشنود و آزرده‌خاطر نباشند، به سوی او پرواز می‌کنند. چنان که گویی مرغی نیک‌شهر به پرواز در می‌آید.

۱- فلات ایران با وجود داشتن رودهای بسیار، اما در شمار سرزمین‌های خشک قرار گرفته است. به‌گونه‌ای که در طول تاریخ، خشکالی و کمبود آب، معضل همیشگی مردمان ساکن در فلات ایران بوده است. در «اوستا» بارها از خشکالی سخن به میان آمده و آن را به «آبوش دیو» (دیو خشکالی؛ بنگرید به پاورقی بند ۲۱ از تیر یشت) نسبت داده‌اند. در «اوستا» و دیگر متون زرتشتی، دعاهایی برای باران قابل مشاهده است و در میان ایزدان فراوان آریایی، چند ایزد مشخصاً در ارتباط با «آب» وجود دارد که از آن‌دست‌اند: «اردویسور آناهیتا» (بنگرید به آبان یشت در همین کتاب)، «ایام‌نیات» (بنگرید به پاورقی بند ۷۲ از آبان یشت) و «تشتیر» (بنگرید به تیر یشت در همین کتاب). مشکلات دائمی ایرانیان با خشکالی، بی‌آبی، کمبود آب و کمبود باران، تنها به متون اساطیری و اوآراد دینی محدود نمی‌شود. بلکه در میان انواع کتیبه‌ها و اسناد تاریخی نیز این معضل لاینحل، بارها قابل مشاهده است. برای نمونه می‌توان به یکی از کتیبه‌های «داریوش بزرگ»^۱ شاهنشاه هخامنشی، در «پارسه» (تخت‌جمشید) اشاره کرد که وی از معضل «خشکالی» در کنار «دشمنان» و «دروغ»، به عنوان سه عامل همیشگی بدبختی و مصیبت در ایران زمین نام برده و با واژگانی که در عین اقتدار، رنگ‌وبویی ملت‌مانه دارد، چنین می‌گوید: «هورامزدا این کشور را از دشمن، از خشکالی و از دروغ نگهداری کند.» (تشارب، بی‌تا، ۸۱).

۲- این از کهن‌ترین آرزوها و نیایش‌هایی است که در متون آریایی باقی‌مانده است. در این کهن‌ترین خواسته‌نیاکان ما، برای «خرم» و بالندگی میهن «دعا شده‌است. باید توجه داشت که در جای جای «اوستا»، بارها با عباراتی مواجه می‌شویم که سرشار از «عشق به ایران‌زمین» است.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

کرده بیست و چهارم^۱

بند ۹۵- (...) می‌ستاییم فروهر "مدیوماه" پسر "اراستی" را، از پیروان راستین «آشه»؛ اهما (نخستین کس [بود] که به گفتار و آموزش "زرتشت" گوش فراداد.

بند ۹۶- می‌ستاییم فروهر "اسموخوانونت" را، از پیروان راستین «آشه»؛ می‌ستاییم فروهر "اشنوخوانونت" را، از پیروان راستین «آشه»؛ می‌ستاییم فروهر "کونین" را، از پیروان راستین «آشه»؛ می‌ستاییم فروهر "پرشت‌گنو" پسر "براته" را، از پیروان راستین «آشه»؛ می‌ستاییم فروهر "وهُوسنی" پسر "سنتویه" را، از پیروان راستین «آشه»؛ می‌ستاییم فروهر "ایسونت" پسر "ورازه" را، از پیروان راستین «آشه»؛

بند ۹۷- می‌ستاییم فروهر "سنته" پسر "اهوم" را، از پیروان راستین «آشه» که [به همراه] یکصد [تن] از پیروان خویش، در این زمین دیده گردید، می‌ستاییم فروهر "پرتیدیدیه" را، از پیروان راستین «آشه»؛ می‌ستاییم فروهر "اوسمانره" پسر "پشتنه" را، از پیروان راستین «آشه»؛ می‌ستاییم فروهر "وهورنوچه" پسر "فرائیه" را، از پیروان

- ۱- تمام بندهای این کرده از اضافات قدیم زرتشتی است که ظاهراً در دوران زندگانی "زرتشت" یا اندکی پس از او، به متون کهن سال‌یشت‌ها افزوده گردیده است. در این کرده، نام تعداد زیادی از نخستین گروندگان به دین زرتشتی آمده است که ظاهراً در زمان زندگانی "زرتشت" و سال‌های پس از آن، بسیار مشهور بوده‌اند اما شوربختانه از بیشتر آن‌ها اطلاعاتی در دسترس نیست.
- ۲- در آغاز این بند، عباراتی الحاقی آمده است که مربوط به افزوده‌های جدیدتر است.
- ۳- اوستایی: «مدیو مانگه»؛ پسرعموی "زرتشت"، بنابر سنت زرتشتی، او نخستین کسی بود که سخن "زرتشت" را پذیرفت و به آیین وی گروید و تا زمان مرگ "زرتشت" در کنار او بود. همچنین وی از نخستین آموزگاران دین زرتشتی است. بنابر این متن و سایر متون زرتشتی، نام پدر وی، "اراستی" است.
- ۴- از نخستین گروندگان به دین زرتشتی، معنای نام او: «فروغ آسمان» است. آگاهی بیشتری از وی نیست.
- ۵- از نخستین گروندگان به دین زرتشتی، معنای نام او: «دارنده گاو میش» است.
- ۶- از نخستین گروندگان به دین زرتشتی، معنای نام او: «دارنده گاوهای سیاه‌سفيد» است. در «هندهشن» نام او در شمار جاودانان (افرادی که زنده هستند تا در آخرالزمان به یاری سوشیانت برخیزند) آمده است.
- ۷- از نخستین گروندگان به دین زرتشتی، معنای نام او: «کسی که استخوان‌هایش خوب و قوی است» می‌باشد.
- ۸- از نخستین گروندگان به دین زرتشتی، معنای نام او: «توانگر» است. در «دینکرد» نام او در شمار جاودانان آمده است.
- ۹- از نخستین گروندگان به دین زرتشتی، معنای نام او: «سیمرغ» است. در «دینکرد» آمده است که او یکصد سال پس از مرگ "زرتشت" زاده شد و یکصد سال نیز زندگی کرد و دارای یکصد یار وفادار بود.
- ۱۰- هیچ آگاهی از او و معنای نام او در دست نیست.
- ۱۱- از نخستین گروندگان به دین زرتشتی، معنای نام او: «مورداحترام‌همه» است.
- ۱۲- فارسی نو: «پهروز».



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

راستین «آشه» می‌ستاییم فروهر «شورنوچه»^۱ پسر «فرانیه» را، از پیروان راستین «آشه»^۲ می‌ستاییم فروهر «ورنمورنوچه»^۳ پسر «فرانیه» را، از پیروان راستین «آشه»^۴

بند ۹۸- می‌ستاییم فروهر «ایست‌واستره»^۵ پسر «زرتشت» را، از پیروان راستین «آشه»^۶ می‌ستاییم فروهر «اوروت‌تره»^۷ پسر «زرتشت» را، از پیروان راستین «آشه»^۸ می‌ستاییم فروهر «هوره‌چیتره»^۹ پسر «زرتشت» را، از پیروان راستین «آشه»^{۱۰} می‌ستاییم فروهر «داوتیش»^{۱۱} دلیر را، از پیروان راستین «آشه»^{۱۲} می‌ستاییم فروهر «تری‌میثونت اسپیتمان»^{۱۳} را، از پیروان راستین «آشه»^{۱۴} می‌ستاییم فروهر «دانونگه»^{۱۵} پسر «زئیرینه» را، از پیروان راستین «آشه»^{۱۶}

بند ۹۹- می‌ستاییم فروهر «کی‌گشتاسپ»^{۱۷} دلیر آشون گرزور اهورایی را، از پیروان راستین «آشه»^{۱۸} که با گرز سخت آخویش، از برای «آشه» برآمد، که با گرز سخت آخویش، از برای «آشه» به‌پاخاست، همو که بازو و پشت‌وپناه این دین زرتشتی بود.

۱- به معنای: «کسی که فروغ آشه با اوست».

۲- به معنای: «کسی که دارای فروغ موثر است».

۳- بزرگ‌ترین پسر «زرتشت» از همسر نخست او، ظاهراً معنای نام او «کشتزار بزرگ» و یا «آباد کننده توانا» است. «جندهش» می‌گوید که او صد سال پس از ظهور دین زرتشتی، درگذشت. «ایست‌واستره» در سنت زرتشتی، نخستین «موبدموبدان» و اولین رهبر دینی زرتشتیان است.

۴- دومین پسر «زرتشت» و نخستین رئیس بزرگان و کشاورزان، او از جاودانان است و در «ورجم‌کرده» زندگی می‌کند تا در آخرالزمان به یاری برادرش «سوشیانت» به‌پاخیزد. برای توضیحات بیشتر در مورد «ورجم‌کرده» بنگرید به بخش «وندیداد» از همین کتاب.

۵- فارسی نو: «خورشید چهر»؛ به معنای «دارنده چهره‌ای به تابناکی خورشید». کوچک‌ترین پسر «زرتشت» و نخستین فرمانده ارتش، او از جاودانان است و در «گنگ‌دز» فرماندهی لشکر «پشوتن» را برعهده دارد تا در آخرالزمان به یاری برادرش «سوشیانت» به‌پاخیزد. «پشوتن» پسر «گشتاسپ» و برادر «سفندیار» است که توسط «زرتشت» بی‌مرگ گردید و به همراه سربازانش در «گنگ‌دز» اقامت گزید تا در آخرالزمان همراه دیگر جاودانان، باور «سوشیانت» باشد.

۶- به معنی: «دشمن دیوها».

۷- آگاهی دقیقی از این فرد و معنی نام او مشخص نیست و در هیچ‌یک از منابع بعدی دیگر نیز نشانی از وی باشنده نبود. با این حال از نام‌خانوادگی وی: «اسپیتمان»، روشن است که این «تری‌میثونت» بایستی از بستگان «زرتشت» باشد.

۸- از این فرد اطلاعاتی در دست نیست.

۹- شهریار «پلیخ». «زرتشت» دین خود را بر وی پیشکش کرد و او آیین زرتشتی را دین رسمی سرزمین خود نامید. در اساطیر کهن، وی از «خلدان نوختری» است اما در منابع بعدی (برای فرار دادن نامش در شمار شاهان کیانی) او را از نسل «کی‌پشین» نوه «کی‌کواد» (کی‌قباد) قلمداد کرده‌اند. بنگرید به باورقی بند ۹۸ از «آبان‌یشت» و باورقی بند ۲۳ از «رام‌یشت» در همین کتاب.



بند ۱۰۰- همو که «دین در بند بسته» را از بند برهانید، آن را در جایگاه [بند خویش] بنشانند؛ [دین] فرمان گزار بزرگ استوار ورجاوند، که از ستور و چراگاه برخوردار است؛ که با ستور و چراگاه آراسته شده است.

بند ۱۰۱- می ستاییم فروهر "زریر"^۱ را، از پیروان راستین «آشه»؛ می ستاییم فروهر "یوختوری"^۲ را، از پیروان راستین «آشه»؛ می ستاییم فروهر "سری زه اوخشن"^۳ را، از پیروان راستین «آشه»؛ می ستاییم فروهر "کپه ساو خشن"^۴ را، از پیروان راستین «آشه»؛ می ستاییم فروهر "وناره"^۵ را، از پیروان راستین «آشه»؛ می ستاییم فروهر "ویرازه"^۶ را، از پیروان راستین «آشه»؛ می ستاییم فروهر "نیجره"^۷ یسر "سوه" را، از پیروان راستین «آشه»؛ می ستاییم فروهر "یو خسروه"^۸ را، از پیروان راستین «آشه»؛ می ستاییم فروهر "پریزه ارشتی"^۹ را، از پیروان راستین «آشه»؛ می ستاییم فروهر "تی زیه ارشتی"^{۱۰} را، از پیروان راستین «آشه»؛ می ستاییم فروهر "پرتوه ارشتی"^{۱۱} را، از پیروان راستین «آشه»؛ می ستاییم فروهر "وت زیه ارشتی"^{۱۲} را، از پیروان راستین «آشه»؛

بند ۱۰۲- می ستاییم فروهر "نیتیه"^{۱۳} را، از پیروان راستین «آشه»؛ می ستاییم فروهر "وژانسبه"^{۱۴} را، از پیروان راستین «آشه»؛ می ستاییم فروهر "هاسیه"^{۱۵} را، از پیروان راستین «آشه»؛

۱- برادر "گشتاسب" که در جنگ با ارجاسب توسط سرداری به نام "بیدرفش جادو" کشته شد روایت کشته شدن او و کین خواهی پسرش «ستور»، در کتابی بازمانده از دوران اشکانیان به نام «باتکار زریران» (باتکار زریر) باقی مانده است. تعزیه کشته شدن "زریر" در کنار تعزیه کشته شدن "سیاوش"، موضوع دو عزای عمومی و سوگواری در ایران باستان بودند و سنت تعزیه خوانی اسلامی، دگرگون شده این سنت کهن سال باستانی است.

۲- به معنای: «دارنده زره بر تن».
 ۳- به معنای: «دارنده ورزشهای زیبا» (ورز: گاو نر مخصوص زراعت).
 ۴- به معنای: «دارنده ورزشهای لاغر».
 ۵- از این فرد و معنای نام او، هیچ اطلاعاتی در دسترس نیست.
 ۶- به معنای: «فرمانده مردان» و همچنین «گراز».
 ۷- معنی نام او نامشخص است. نام پدر او "سوه" به معنای «سوفرسانده» است.
 ۸- به معنای: «رهاننده نامور».
 ۹- به معنای: «دارنده نیزه بزرگ».
 ۱۰- به معنای: «دارنده نیزه تیز».
 ۱۱- به معنای: «دارنده نیزه‌ای با تیغه پهن».
 ۱۲- به معنای: «ناف»، «نژاد» و «تخم».
 ۱۳- به معنای: «دارنده اسب بزرگ».
 ۱۴- به معنای: «دارنده اسب اصیل».

راستین «آشه»؛ می‌ستاییم فروهر "ویستورو" از «خاندان» نوذر» را، از بیرون راستین «آشه»؛ می‌ستاییم فروهر "فرش‌همورت" را، از بیرون راستین «آشه»؛ می‌ستاییم فروهر "فرشوگره" را، از بیرون راستین «آشه»؛ می‌ستاییم فروهر "اَبَرنووش" را، از بیرون راستین «آشه»؛ می‌ستاییم فروهر "اَبَرپاته" را، از بیرون راستین «آشه»؛ می‌ستاییم فروهر "اَبَرچیره" را، از بیرون راستین «آشه»؛ می‌ستاییم فروهر "اَبَرخوارنه" را، از بیرون راستین «آشه»؛ می‌ستاییم فروهر "اَبَرسوه" را، از بیرون راستین «آشه»؛ می‌ستاییم فروهر "اَبَرذینگهو" را، از بیرون راستین «آشه»؛

بند ۱۰۳- می‌ستاییم فروهر "هوشینوئه" را، از بیرون راستین «آشه»؛ می‌ستاییم فروهر "پیشی‌شینوئه" را، از بیرون راستین «آشه»؛ می‌ستاییم فروهر "اسفندیار" دلیر" را، از بیرون راستین «آشه»؛ می‌ستاییم فروهر "بستور" را، از بیرون راستین «آشه»؛

- ۱- در شاهنامه: "گستم" برادر "نوس" و پسر "نودر" پادشاه پیشدادی، در «شاهنامه» آمده است که سران کشور این دو برادر را مناسب شاهی نیافتند، پس "گوزو" پسر "تھماسپ" را به پادشاهی برگزیدند.
- ۲- در شاهنامه: «فرش‌همورت» از سران «گشتاسب» که در جنگ با «خیوان» به دست «گهرم» کشته شد و شرح آن در کتاب «یادگار زریران» آمده است.
- ۳- به معنای: «کسی که رستاخیز برانگیزد»؛ از سران «گشتاسب» که در جنگ با «خیوان» کشته شد و شرح آن در کتاب «یادگار زریران» آمده است.
- ۴- به معنای: «دوستدار آتش».
- ۵- در پهلوی: «اَبَرپاد» به معنای: «در پناه آتش».
- ۶- در فارسی نو: «اَبَر داد» به معنای: «هدیه‌ای از آتش».
- ۷- در فارسی نو: «اَبَر چهر» به معنای: «با چهره‌ای به زیبایی آتش».
- ۸- در پهلوی: «اَبَر خَره» به معنای: «دارنده فرّه آتش».
- ۹- به معنای: «سودرسان همچون آتش».
- ۱۰- در پهلوی: «اَبَر زند» به معنای: «مفسر ویژگی‌های آتش».
- ۱۱- به معنای: «از کشور آتش».
- ۱۲- به معنای: «خوب‌کردار».
- ۱۳- معنای این نام، مشخص نیست.
- ۱۴- اوستایی: «سینتو دات» به معنای: «هدیه‌ای از سیندمینو»؛ «اسفندیار» پسر «گشتاسب» از بزرگ‌ترین پهلوانان دین زرتشتی و شخصیتی مهم در شاهنامه است، او توسط «زرتشت» ظاهراً پس از ششستوی تن در آب مقدس، روئین‌تن گردید. سال‌ها به دین زرتشتی خدمت کرد و در نبردهای گوناگون، به گسترش دین پرداخت. سرانجام در نبردی که «فردوسی» با هنرمندی تمام آن را به نظم کشیده است، با تیری که «رستم» به چشمان او فروتشانند، کشته گردید.
- ۱۵- پسر "زریر" و برادرزاده "گشتاسب".



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

می‌ستاییم فروهر "کوارسمن" را، از بیرون راستین «آشه» می‌ستاییم فروهر "فروشتر" از «خاندان هووه» را، از بیرون راستین «آشه» می‌ستاییم فروهر "جامسپ" از «خاندان هووه» را، از بیرون راستین «آشه» می‌ستاییم فروهر "اوارآشتری" از «خاندان هووه» را، از بیرون راستین «آشه»

بند ۱۰۴- می‌ستاییم فروهر "هوشیوئنه" را، از «خاندان فروشتر» می‌ستاییم فروهر "خوادئنه" را، از «خاندان فروشتر»؛ می‌ستاییم فروهر "هنگهئورووه" را، از «خاندان جاماسپ»؛ می‌ستاییم فروهر "ورئشه" را، از «خاندان هنگهئورووه»؛ می‌ستاییم فروهر "وهومنه" (بهمن)، افسر [اوارآشتری] را از برای پایداری در برابر کابوس‌های دهشتناک، (...) و پری‌های پد^۱

بند ۱۰۶- می‌ستاییم فروهر "آستو"؛ پسر "مدیوماه" را؛ می‌ستاییم فروهر "اوپرئره"؛ پسر "راشتروغئتی" را؛ می‌ستاییم فروهر "بوذره"؛ پسر "دازگراسیه" را؛ می‌ستاییم فروهر "زبنوروت" را؛ می‌ستاییم فروهر "گرسنه"؛ پسر "زبنوروت"؛ آن دلیر فرمان‌بردار سنگین‌افزار اهورایی را^۲

بند ۱۰۸- می‌ستاییم فروهر "ویراسیه"؛ از «خاندان کرسنه» را؛ می‌ستاییم فروهر "آزانه"؛ از «خاندان کرسنه» را؛ می‌ستاییم فروهر "فراپئوده"؛ از «خاندان کرسنه» را

۱- در شاهنامه: «کرزم» از بستگان «گشتاسب»
۲- «فروشتر» (اوستایی: فرآشتره) به معنای: دارنده شتر کارآمد) و «جاماسپ» دو برادر از «خاندان هووه» (در گاهان: هوگو) بودند که هر دو در دربار «گشتاسب» سیمت وزارت داشتند. «فروشتر» پدرزن «زرتشت» و «جاماسپ» داماد «زرتشت» بود. «جاماسپ» پس از مرگ «زرتشت» به عنوان جانشین او و دومین موبدموبدان قلمداد شد. (نخستین موبدموبدان «یستواستره» پسر بزرگ‌تر «زرتشت» بود)
۳- اطلاعاتی از او و معنای نامش در دسترس نیست؛ جز آن‌که بخش دوم نام او، بایستی در معنای «دارنده شتر» باشد. در بند ۱۰۴ نام پسر وی را «بهمن» ثبت کرده‌اند. گمان نگارنده بر این است که این فرد فراموش‌شده نیز بایستی برادر - یا پسرعموی - «فروشتر» و «جاماسپ» بوده باشد.
۴- اسامی یاد شده در این بند، بزرگان «خاندان هووه» و اکثراً، اخلاف و نوادگان «فروشتر» و «جاماسپ» هستند. آخر این بند و در جایی که نقطه‌چین گذاشته شده است، عبارت اوستایی «ایقره» آمده است که معنی آن مشخص نیست.
۵- نوده‌عموی «زرتشت»، بنگرید به پاروئی بند ۹۵.
۶- از دیگر اسامی یاد شده در این بند، آگاهی بیشتری در دسترس نیست. گمان نگارنده بر این است که با توجه به آورده‌شدن نام پسر «مدیوماه» در آغاز این بند؛ بایستی باقی‌نام‌های یاد شده نیز از بزرگان دومین‌نسل زرتشتیان باشند. در انتهای این بند از «گرسنه» پسر «زبنوروت» نام برده شده است که با توجه به محتویات بند ۱۰۸، ظاهراً فرزندان و نوادگان وی در سال‌های بعدی، نقش برتری در دین زرتشتی داشته‌اند.

می‌ستاییم فروهر "ونگهو". از «خاندان ارشبه» - آن "ارشبه" که در میان پیروان «آیین بهی». کوشاترین است - راه می‌ستاییم فروهر "دارت‌ترته" راه می‌ستاییم فروهر "فرارت‌ترته" راه می‌ستاییم فروهر "سکارت‌ترته" راه^۱

بند ۲۱۰۹- می‌ستاییم فروهر "ارشونت" راه می‌ستاییم فروهر "ویرشونت" راه می‌ستاییم فروهر "پیتی‌رشونت" راه می‌ستاییم فروهر "امرو" راه می‌ستاییم فروهر "چمرو" راه می‌ستاییم فروهر "دراشه" راه می‌ستاییم فروهر "پیتی‌دراشه" راه می‌ستاییم فروهر "پیتی‌ونگه" راه می‌ستاییم فروهر "فرشاوخشه" راه می‌ستاییم فروهر "نموه‌ونگهو". پسر "وئدنگه" راه

بند ۱۱۰- می‌ستاییم فروهر "وتسده" راه می‌ستاییم فروهر "اشاونگهو". پسر "بیوندنگه" راه می‌ستاییم فروهر "جرودنگهو". پسر "پشیریشور" راه می‌ستاییم فروهر "نرمیزدته". پسر "الینوی" راه می‌ستاییم فروهر "پرزیشو". پسر "اره" راه می‌ستاییم فروهر "کسویینو". پسر "اره" راه می‌ستاییم فروهر "فریه" راه می‌ستاییم فروهر "استوت‌اره" راه

۱- سه نام آخرین که به ترتیب به معنای «دارنده ارابه جنگی»، «پیش‌راننده ارابه جنگی» و «دورگرداندنده ارابه جنگی» می‌باشد، یقیناً سه برادر از کهن‌ترین سربازان و فرماندهان پیرو دین زرتشتی بوده‌اند.
۲- شوربخانه از هیچ‌یک از اسامی نام‌برده شده در بندهای ۱۰۹ و ۱۱۰، آگاهی بیشتری نیست. تردیدی نیست که اسامی بند ۱۰۹، از کهن‌ترین گروندگان به دین زرتشتی (شاید نسل سوم، چهارم یا پنجم زرتشتیان) هستند. اما بند ۱۱۰ با توجه به آمدن نام «استوت‌اره» در پایان آن، این شائبه را ایجاد می‌کند که آیا اسامی فوق، از یاوران منجی آخرالزمان هستند؟ یا همچون بند پیشین، از کهن‌ترین گروندگان به کیش زرتشتی؟

۳- سومین «سوشیانت». او در پایان سومین هزاره پس از «زرتشت»، زاده می‌شود. بنابر اساطیر زرتشتی، «زرتشت» سه‌بار با سومین همسرش «هووی» نزدیکی کرد و هر سه‌بار نطفه او از بدن همسرش خارج شده و به اعماق «دریاچه کیانسیه» (دریاچه هامون) افتاد. ۹۹۹۹۹ فروهر از هر نطفه مواظبت می‌کنند. در پایان هزاره‌های اول و دوم و سوم پس از «زرتشت»، سه دختر باکره ایرانی در «کیانسیه» آب‌تنی می‌کنند. نطفه وارد رجم آن‌ها شده و نهمه بعد، منجی‌ها متولد می‌شوند. منجی اول با نام «اوشیدرمامی» بایستی هزارسال پس از مرگ «زرتشت» ظهور می‌کرد. مهم‌ترین یاور او «کی‌بهرام ورجاوند» از نسل پادشاهان کیانی بود که عقیده داشتند در «هند» متولد شده است. در پایان دومین هزاره پس از مرگ «زرتشت»، بایستی دومین منجی با نام «اوشیدرمام» متولد شود. در دوران او، «ازی‌دهاک» پس از هزاران سال غل و زنجیر خود را پاره کرده، از «دماونده» به پایین آمده و مشغول نابود کردن دنیا خواهد شد. «گرشاسب» برای نابودی او از خواب چند هزارساله بیدار شده و با گرز خویش، به نبرد با او می‌پردازد و وی را از بین می‌برد. نهایتاً سه‌هزار سال پس از مرگ «زرتشت»، «استوت‌اره» - آخرین «سوشیانت» - ظهور خواهد کرد. در این هنگام بدبختی و دروغ در تمام جهان سایه افکند. پس جاودانان زرتشتی به یاری «سوشیانت» خواهند شناخت: «پشوتن» و سربازانش از «کنگ‌دز» خارج می‌شوند؛ «کی‌خسرو» از آسمان به زمین هیبوط می‌کند و پهلوانانی چون «نوس» و «کیو» و «بوش‌فرهان» و «گوپدشاه»، هر یک از گوشه‌های برخاسته و برای نبرد با «هریمن»، به «



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

کرده بیست و هشتم

بند ۱۱۱- می‌ستاییم فروهر "کتوبونگهو" را؛ می‌ستاییم فروهر "هم‌برترونگهوم" را؛ می‌ستاییم فروهر "ستوتور وهیشته‌اشه" را؛ می‌ستاییم فروهر "پنورو داخستی" را؛ از «خاندان خشتاوه» را؛ می‌ستاییم فروهر "خشبوراسیه" را؛ از «خاندان خشتاوه» را؛

بند ۱۱۲- می‌ستاییم فروهر "ایواستی" را؛ از «خاندان پنورو داخستی» را؛ می‌ستاییم فروهر "وهوستی" را؛ از «خاندان پنورو داخستی» را؛ می‌ستاییم فروهر "گیه‌داستی" را؛ از «خاندان پنورو داخستی» را؛ می‌ستاییم فروهر "اشوزد" را؛ از «خاندان پنورو داخستی» را؛ می‌ستاییم فروهر "اورودو" را؛ از «خاندان پنورو داخستی» را؛ می‌ستاییم فروهر "خشتروچینه" را؛ از «خاندان خشوبوراسیه» را؛

بند ۱۱۳- می‌ستاییم فروهر "شاهوره" را؛ از «خاندان جیشتی» را؛ می‌ستاییم فروهر "فرایزنت" را؛ می‌ستاییم فروهر "فرنه" را؛ از «خاندان فرایزنت» را؛ می‌ستاییم فروهر "جروونگهو" را؛ از «خاندان فرایزنت» را؛ می‌ستاییم فروهر "اشوزد" و "تریته" را؛ پسران "سایوزدری" را؛ می‌ستاییم فروهر "وهورنوجه" را؛ از «خاندان ورگسه» را؛ می‌ستاییم فروهر "ارجهوته" را؛ پسر "نور" را؛ می‌ستاییم فروهر "اوسینه" را؛

بند ۱۱۴- می‌ستاییم فروهر "بوختاسپ" را؛ می‌ستاییم فروهر "اشه‌شیتوئنه" را؛ از «خاندان گیه‌داستی» را؛ می‌ستاییم فروهر "وهومنه" (بهمن) پسر "کتو" را؛ می‌ستاییم فروهر "وهوزده" را؛ پسر "کتو" را؛ می‌ستاییم فروهر "اشه‌سیده" پسر "اشه‌سیرینک" را؛

«بازی سوشیانت می‌شایند این نبرد، نبرد آخرالزمان است که با پیروزی "سوشیانت" به انجام خواهد رسید. پس از آن «فرشگرده» (قیامت) آغاز شده و عدالت آسمانی بر همگان حکم‌فرما می‌گردد. باید توجه داشت که وقایع مربوط به هر سه منجی، در منابع گوناگون دچار اختلاف است و این یقیناً به دلیل کهن‌سال بودن این اعتقادات است. مثلاً نبرد "گرشاسب" یا "ازی‌دهاک" در برخی منابع در شمار وقایع مربوط به منجی دوم و در برخی دیگر، به عنوان وقایع مربوط به منجی سوم آمده است. ظاهراً به مرور زمان رویدادهای مربوط به منجیان در حال ادغام با یکدیگر بود و اگر بورش اعراب و دیگرگون شدن باورهای دینی در ایران زمین اتفاق نمی‌افتاد، احتمالاً تمام رویدادهای دوره‌های اول و دوم، به منجی سوم منتقل می‌گردید.

۱- به معنای: «قریه‌کننده گاوها».

۲- به معنای: «گردآورنده نیکی‌ها».

۳- به معنای: «ادا کننده نیایش شاه‌هیشتا (اردیبهشت)».

۴- "پنورو داخستی" و "خشوبوراسیه" که در بند قبلی از آن‌ها یاد شد و در این بند به فرزندان و نوادگان آن‌ها پرداخته شد، بایستی از بزرگان دین زرتشتی در سال‌های پس از مرگ "زرتشت" بوده باشند. شوربخانه آگاهی بیشتری از این دو بزرگوار و دودمان‌های‌شان در دست نیست.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

می‌ستاییم فروهر "شه‌سَرده" پسر "زئیرتک" راه می‌ستاییم فروهر "چاخشنی" راه
می‌ستاییم فروهر "سایوسی" راه می‌ستاییم فروهر "ینوروشتی"، پسر "کوی" راه.

بند ۱۱۵- می‌ستاییم فروهر "وَرسمیا"، پسر "جَنه‌نَره" راه می‌ستاییم فروهر
"نَفراسنی"، پسر "پشته" راه می‌ستاییم فروهر "زَرزداتی"، پسر "پشته" راه می‌ستاییم
فروهر "گِنوتی"، پسر "وهومنه" راه می‌ستاییم فروهر "ارزو" و "سروتوسپاده" راه
می‌ستاییم فروهر "زرینگه" و "سپنوخرتو" راه می‌ستاییم فروهر "ورشنی"، پسر
"واکرزن" راه می‌ستاییم فروهر "فراجه"، پسر "تئوروانی" راه می‌ستاییم فروهر
"وهمنذانه"، پسر "منتره‌واکه" راه می‌ستاییم فروهر "اوشتره"، پسر "سَدته" راه.

بند ۱۱۶- می‌ستاییم فروهر "دنگهوسروته" راه می‌ستاییم فروهر "دنگهوفراده" راه
می‌ستاییم فروهر "سبوتید"، پسر "مخشتی" راه می‌ستاییم فروهر "پینگهر"، پسر
"مخشتی" راه می‌ستاییم فروهر "اوشنارتنه" راه می‌ستاییم فروهر "شه‌سوه" راه می‌ستاییم
فروهر "اشماورواکه" راه می‌ستاییم فروهر "هئوموخوارنه" راه می‌ستاییم فروهر "ورشنه" راه.

بند ۱۱۷- می‌ستاییم فروهر "فروه" راه می‌ستاییم فروهر "اوسناکه" راه می‌ستاییم
فروهر "خوانوت" راه می‌ستاییم فروهر "دئنا وزه" راه می‌ستاییم فروهر "ارخون" راه
می‌ستاییم فروهر "انیوی‌خوارنه" راه می‌ستاییم فروهر "هویزته" راه می‌ستاییم فروهر
"هرداسیه" راه می‌ستاییم فروهر "پازینه" راه می‌ستاییم فروهر "خواخشره" راه می‌ستاییم
فروهر "اشوینوئیرته" راه می‌ستاییم فروهر "استوتارته" راه.

کرده بیست و هفتم

بند ۱۱۸- می‌ستاییم فروهر "هوگنو" راه می‌ستاییم فروهر "انگهویو" راه می‌ستاییم
فروهر "گنوری" راه می‌ستاییم فروهر "گنورینه" راه می‌ستاییم فروهر "مزدراونگهو" راه
می‌ستاییم فروهر "سربراونگهو" راه می‌ستاییم فروهر "ایوته" راه می‌ستاییم فروهر
"سورویزته" راه.

بند ۱۱۹- می‌ستاییم فروهر "ارذوه" راه می‌ستاییم فروهر "کوی" راه می‌ستاییم فروهر
"اوخشنه" پسر "ویدیسروه" [او] "دوراسروته" پسر "برزونت" راه می‌ستاییم فروهر

۱- بنگرید به پاورقی بند ۱۱۰.

۲- بنابر فصل ۲۳ از کتاب نهم «دینکرده»، وی یکی از جاودانگان است که در آخرالزمان به یاری
"سوشپانت" برمی‌خیزد.



"وَنگه‌ذاته" پسر "خوآذات" ۱ راه می‌ستاییم فروهر "اوزبه" از «خاندان وَنگه‌ذاته» راه می‌ستاییم فروهر "فریه" راه

بند ۱۲۰- می‌ستاییم فروهر "اشم‌پنگه‌رنوچه" راه می‌ستاییم فروهر "اشم‌پنگه‌ورزه" راه می‌ستاییم فروهر "اشم‌بهمانی‌آشته" ۲ راه می‌ستاییم فروهر "اشم‌پنگه‌رنوچه" راه می‌ستاییم فروهر "یوشت" ۳ از «خاندان فریان» و "اسمانر" ۴ اپسرا "پیشته" ۵ راه، از برای ایستادگی در برابر آن دشمنی که از خانواده‌اش برخاسته بوده

بند ۱۲۱- می‌ستاییم فروهر "سیبیتی" پسر "اوسپستو" ۱ راه می‌ستاییم فروهر "ارزراسپ" ۲ پسر "اوسپستو" ۳ راه می‌ستاییم فروهر "اوسدن" ۴ پسر "مزدیسنا" ۵ راه می‌ستاییم فروهر "فراذت‌ونگهو" پسر "ستینوت" ۶ راه می‌ستاییم فروهر "رنوچس‌چیشمن" ۷ راه می‌ستاییم فروهر "هورچیشمن" ۸ راه می‌ستاییم فروهر "ویسروت" ۹ راه می‌ستاییم فروهر "برمنته" ۱۰ راه می‌ستاییم فروهر "ویسروت" ۱۱ راه

بند ۱۲۲- می‌ستاییم فروهر "هوسیه" ۱ راه می‌ستاییم فروهر "چنورسپه" ۲ راه می‌ستاییم فروهر "دئورامئیشی" ۳ راه می‌ستاییم فروهر "فرئورئوس" ۴ پسر "کتوشه" ۵ راه می‌ستاییم فروهر

۱- به معنای: «خود داد»، «خود رای» و «جاودانه»؛ این واژه در پهلوی به «ختای» و در فارسی نو به «خدا» تبدیل شده است.

۲- بنابر فصل ۲۹ از کتاب «بندش»، وی یکی از جاودانگان است که در آخرالزمان به یاری «سوشیانت» برمی‌خیزد.

۳- «یوشت فریان» از کهن‌ترین اساطیر ایرانی است که روزگاری هم‌تراز با اساطیری نظیر «ارش کمانگیر» و «گوشاسب»، در ایران شناخته شده بود. بنگرید به ترجمه «هاتیکان یوشت فریان» در همین کتاب.

۴- بنگرید به پاورقی بند ۹۷.

۵- «یورداوود» می‌گوید: «سیبیتی» به معنای: «سپید» و «ارزراسپ» به معنای: «دارندهٔ اسب راست‌قامت» دو برادر هستند که بنابر مندرجات فصل ۲۹ از «بندش»، اولی ریاست روحانی کشور «فرددفش» (یکی از هفت کشوری که به دنیای قدیم اساطیر آریایی را تشکیل می‌دادند) و دومی ریاست روحانی کشور «ویدفش» (یکی دیگر از کشورهای هفت‌گانهٔ اساطیری) را برعهده دارد.

۶- این نام، کهن‌ترین شکل از نام «کی‌گاوس» می‌باشد که در اوستا - احتمالاً همچون دیگر بندهای اخیر- و در دوران کوتاهی پس از مرگ «زرتشت»، ضبط شده است. عبارت «پسر مزدیسنا» از الحاقات بعدی و برای تقدس بخشیدن به وی، وارد متن اصلی شده باشد.

۷- «رنوچس‌چیشمن» به معنای: «روشن‌چشم» و «هورچیشمن» به معنای: «خورشیدچشم» است؛ بنابر فصل ۲۶ از کتاب «دادستان دینیک»، هر دو از جاودانگانی هستند که در آخرالزمان به یاری «سوشیانت» برمی‌خیزند.

۸- «یورداوود» می‌گوید: «هوسیه» به معنای: «دارندهٔ اسب‌خوب» و «چنورسپه» به معنای: «دارندهٔ چهاراسب و گردونه» می‌باشد که بنابر مندرجات فصل ۲۹ از «بندش»، اولی ریاست روحانی کشور «»



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

"فریناسیه"، پسر "گتوه" راه می‌ستاییم فروهر "فراذت‌تر"، پسر "گروارتو" راه می‌ستاییم
فروهر "وهوستر"، پسر "اخنگه" راه می‌ستاییم فروهر "ویوارشوه"، پسر "ائیناوه" راه،

بند ۱۲۳- می‌ستاییم فروهر "فرارازی"، پسر "نور" راه می‌ستاییم فروهر "ستیجی"،
پسر "رؤنت" راه می‌ستاییم فروهر "پرشینته"، پسر "گندروه" راه می‌ستاییم فروهر "اویه"،
پسر "سینگه" راه می‌ستاییم فروهر "لننوه"، از «خاندان مایو» راه می‌ستاییم فروهر
"بتوش‌گاؤ"، پسر "ویاتن" راه می‌ستاییم فروهر "گرتشه"، پسر "کوی" راه

بند ۱۲۴- می‌ستاییم فروهر "پتوروینگه"، پسر "زنوش" راه می‌ستاییم فروهر
"وهوداته"، پسر "کانه" راه می‌ستاییم فروهر "پاونگه"، پسر "ساوتنگهنگه" راه می‌ستاییم
فروهرهای "هوز" [او] "انگه" راه می‌ستاییم فروهر "ارونوشته"، پسر
"ارزونت‌دینگهتوش" راه می‌ستاییم فروهر "فراچیر"، پسر "پرزونت" راه می‌ستاییم فروهر
"وهوپرسه"، پسر "ائیناوه" راه

بند ۱۲۵- می‌ستاییم فروهر "پرودمه"، پسر "داشناغنی‌موزی" از سرزمین «موز» راه
می‌ستاییم فروهر "فراوره" [او] "سروته"، از «خاندان بش‌تسوره» راه می‌ستاییم فروهر
"اورگاؤ"، پسر "ارزونت"، پسر "اونیغمتسوره" راه می‌ستاییم فروهر "گنومنت"، پسر
"زون‌رئوزدی" از سرزمین «رئوز دیه» راه می‌ستاییم فروهر "تریت"، پسر "انو سزد" [او]
"قیوشتتی"، از سرزمین «تنیه» راه

بند ۱۲۶- می‌ستاییم فروهر "تیزونکشوه"، از «خاندان اوسپشته»، از «دودمان»
سئنه» راه می‌ستاییم فروهر "اوتیونی"، پسر "ویتکوی" او فروهر "زغزی"، پسر "سئنه"
راه می‌ستاییم فروهر "فروهکفره" از «خاندان مرزیشم»، از «دودمان سئنه» راه می‌ستاییم
فروهر "ورسمورنجه"، پسر "برثوفسمن" راه

>> «وروبرشت» (یکی از هفت‌کشوری که به دنیای قدیم اساطیر آریایی را تشکیل می‌دادند) و دومی
ریاست‌روحانی کشور «وروجرشت» (یکی دیگر از کشورهای هفت‌گانه اساطیری) را برعهده دارد.
۱- سه سرزمین «موز»، «رئوز دیه» و «تنیه» مشخص نیست دقیقاً در کجا قرار داشته‌اند. در یادداشت‌های
«دکتر ابراهیم پورداوود» و «دکتر جلیل دستخواه» نیز مکان دقیق این سه سرزمین نیامده است. با این‌همه
نظر به این که تمام اسامی خاصی که در این بند آمده - همچون تمامی اسامی خاصی که در بندهای پیشین
ذکر آن‌ها به میان رفته است - همگی ایرانی هستند، سه سرزمین مذکور نیز فاعداً باید در میان
سرزمین‌های ایرانی؛ و با علم به شکل‌گیری اساطیر ایرانی در شرق فلات ایران زمین، به احتمال بسیار بالا در
حدها فصل نیمه‌شمالی افغانستان امروزی تا «ماوراءالنهر» بوده باشند.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

بند ۱۲۷- می‌ستاییم فروهرهای "اشمنه" او^۱ "ویدت‌گاو" از سرزمین «انگهوی» را؛ می‌ستاییم فروهرهای "پزشت‌گاو" او^۱ "دازگروگاو" از سرزمین «ایخشیرا» را؛ می‌ستاییم فروهر "هوفروخسه" از «خاندان کهرگنه» را؛ می‌ستاییم فروهر "اکتده" از «خاندان یوده» را؛ می‌ستاییم فروهر "جاماسب دوم" را؛ می‌ستاییم فروهر "مدیوماه دوم" را؛ می‌ستاییم فروهر "اوروتتره دوم" را.^۲

بند ۱۲۸- می‌ستاییم فروهر "رئوچس‌چشمین" را؛ می‌ستاییم فروهر "هورچشمین" را؛ می‌ستاییم فروهر "فرادت خوارنه" را؛ می‌ستاییم فروهر "ویدت‌خوارنه" را؛ می‌ستاییم فروهر "وئورونمه" را؛ می‌ستاییم فروهر "وئوروسوه" را.^۳ می‌ستاییم فروهر "اوخشیتارت" را؛ می‌ستاییم فروهر "اوخشیتیمه" را؛ می‌ستاییم فروهر "استوتارت" را.^۴

گرده بیستونهم

بند ۱۲۹- آن‌کس که «سوشیات پیروزگر» نامیده شده و اناج درست وی^۱ "استوتارت" خواهد بود، از این روی ابدین‌نام^۲ «سوشیات» خوانده شده است، که او به سراسر جهان آفرینش، سودرسان خواهد بود. از این روی ابدین‌نام^۳ "استوتارت" خوانده

۱- دو سرزمین «انگهوی» و «ایخشیرا» مشخص نیست دقیقاً در کجا قرار داشته‌اند. اما این‌جا نیز با توجه به ایرانی بودن تمام اسامی خاص، هر دو سرزمین فوق‌الذکر بایستی در ایران شرقی بوده باشند. سرزمین «ایخشیرا» به معنای «جایی که در آن شیر وجود ندارد» می‌باشد.

۲- «جاماسب» دلماد زرتشت، «مدیوماه» پسرعموی زرتشت (و بر پایه منابع موجود، نخستین گروهده به آیین او) و «اوروتتره» یکی از پسران زرتشت بود. اما این اسامی در این بند، هیچ‌یک از افراد توضیح داده شده نیستند و نام کسانی هستند که ده‌ها سال پس از مرگ زرتشت، زیسته‌اند. شاید دلیل این نام‌گذاری آن باشد که سه فرد متأخر، از نوادگان «جاماسب» و «مدیوماه» و «اوروتتره» بوده باشند. با این حال قطعیتی در این رای نیست.

۳- ینگرید به پاورقی بند ۱۲۱. هر شش فرد یادشده در این بند، بنابر مندرجات کتاب «هائستان دینیک»، از یاوران «سوشیات‌ها» در آخرالزمان خواهند بود. بنابر روایت فوق‌الذکر، در هنگام رستاخیز، این شش شه‌ریار از شش سرزمین، به باری «سوشیات‌ها» خواهند شتافت.

۴- در این‌جا نام هر سه منجی دین زرتشتی که به فاصله هزارسال از یکدیگر ظهور خواهند کرد، به دنبال یکدیگر آمده است. اولی در پهلوی با نام «اوشیدریامی»، دومی با نام «اوشیدرماه» و سومی با نام «استوتارت» ثبت شده‌اند. هر سه نفر «سوشیات» در معنای «سود رساننده»، «هائنده» و «منجی» می‌باشند. در «گاهان زرتشت»، واژه سوشیات دارای یک معنای عام بوده و به تمام یاوران و باری‌رسانان دین زرتشتی اطلاق شده است. باری در منابع بعدی، این واژه در معنای خاص و برای هر سه منجی (به ویژه منجی سوم) بکار رفته است. در باره‌ای از منابع، «سوشیانس» نیز ضبط شده است. برای آگاهی بیشتر از زمان آخرالزمان و رویدادهایی که در پس ظهور هر یک از سوشیات‌ها به وقوع می‌پیوندد، بنگرید به پاورقی بند ۱۱۰ از همین پشت و پاورقی بند ۹۲ از «خورته پشت».



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

شده است. که او از برای ایستادگی در برابر دروغ و دروغ‌گویان، بی‌مرگی را به ارمغان خواهد آورد. از برای همراهی با پاک‌دینان در نبرد افرجامین با اهریمنان.^۱

بند ۱۳۰- می‌ستاییم فروهر "جم"^۲، از پیروان راستین «آشه»، از «خاندان ویونگهان» را، آن توانای دارنده رمه‌های فراوان را، برای پایداری در برابر کمبودهایی که از سوی دیوان است، و برای پایداری در برابر کمبود گیاه که از خشکی است^۳، و برای پایداری در برابر آزار «مَرشونه»^۴.

بند ۱۳۱- می‌ستاییم فروهر "فریدون"^۵، از پیروان راستین «آشه»، از «خاندان آتیین» را، از برای پایداری در برابر «پریون»^۶ و «تب» و «سَنبزه»^۷ (؟) و «تب و لرز» و «واوَرشا»^۸؛ از برای پایداری در برابر آزار مار^۹. می‌ستاییم فروهر "اوشتره"^{۱۰}، از پیروان راستین

۱- جمله آخر در متن اصلی این چنین آمده است: «سنبزه که از پاک‌دینان برانگیخته شده باشد» که منطقی نیست و به نظر می‌رسد متن دچار آسیب شده است. ظاهراً باید متن فوق در اصل بدین گونه بوده باشد: «سنبزه که بر "خد" پاک‌دینان برانگیخته شده باشد». این بند تمام و کمال در ستایش سومین منجی زرتشتی سروده شده است. اوست که «اهریمن» را برای همیشه نابود خواهد کرد و جهان را به دورانی که هنوز به آفت‌های اهریمن آلوده نشده بود، شبیه خواهد نمود. باید توجه داشت که بخش اعظم باور به منجی‌گرایی در آدیان ابراهیمی، برگرفته از دین زرتشتی است.

۲- "جم" یا "جمشید" - معادل "ییمه" در اساطیر ودایی‌های هندی- بنابر متون زرتشتی، پسر "ویونگهان"، نوه "انگهت"، نبیره "هوشنگ" و بنابر «شاهنامه»، پسر "هوشنگ" است. "جم" پس از نیای بزرگش "هوشنگ" و برادرش "تهمورت"، سومین پادشاه اساطیر ایرانی است. در دوران او، فراوانی و برکت بر تمام سرزمین‌ها سایه افکند. اما "جمشید" که از قدرت خود دچار غرور شده بود، از فرمان بزنان سرپیچید و ادعای خدایی کرد. در این هنگام «فرّه ایزدی» از او جدا شده و سایه سعادت از ملک او رخت برپست. پس «آزی‌دهاک تازی» از سرزمین «پوری» (این سرزمین بعدها با بابل یکی انگاشته شد؛ اما به نظر می‌رسد در هنگام سرودن کهن‌ترین پشت‌ها، جایی در شرق ایران بوده باشد) برخاسته و ملک و تخت او را ربود.

۳- اشاره‌ای به عصر یخبندان یا خشک‌سالی‌های پایان عصر پادشاهی "جمشید" است. بنابر مندرجات «وندیداد»، "جمشید" برای مقابله با یخبندان، دژی به نام «وَرجم‌گرد» را ساخت و تمام مردمان را به درون آن برد (بنگرید به ترجمه بخش «وندیداد» در همین کتاب). احتمالاً افسانه‌های «طوفان» در اساطیر سومری و «کشتی نوح» در اساطیر یهود، اقتباسی از این اسطوره ایرانی باشد.

۴- دیو زوال و نابودی
۵- یکی از بزرگ‌ترین پادشاهان پیشدادی، او با یاری «گاوه آهنگر» علیه بیدادگری «آزی‌دهاک» شورید و به شهرسازی او پس از هزار سال پایان داد، خود بر تخت شاهی ایران زمین بنشست.

۶- بیماری ریش‌مو و گری (؟)

۷- به گمان قوی، عبارت «پایداری در برابر آزار مار»، اشاره‌ای است کهن، به ماجرای نبرد "فریدون" با «آزی‌دهاک» (در شاهنامه: شجاک) که دو مار از شاه‌های او روئیده بود.

۸- «اوشتر» وزیر دانشمند و باقر است "کی‌کاوس" بود. رساله‌ای از دوره ساسانیان به نام «هندزنامه اوشتر داتا» باقی مانده است که منتسب به این اسطوره خردمند ایرانی است.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

«آشه» و بسیار اندیشمند را. می‌ستاییم فروهر «اوزه»^۱. از بیروان راستین «آشه» و از خاندان توماسیه را. می‌ستاییم فروهر «آفریث»^۲. از بیروان راستین «آشه» و دلاور را. می‌ستاییم فروهر «منوچهر»^۳. از بیروان راستین «آشه». از «خاندان ایرج» را.

بند ۱۲۲- می‌ستاییم فروهر «کی‌کواد»^۴. از بیروان راستین «آشه» را. می‌ستاییم فروهر «کی‌آبوه»^۵. از بیروان راستین «آشه» را. می‌ستاییم فروهر «کی‌کاووس»^۶. از بیروان راستین «آشه» را. می‌ستاییم فروهر «کی‌آرش»^۷. از بیروان راستین «آشه» را. می‌ستاییم فروهر «کی‌بشین»^۸. از بیروان راستین «آشه» را. می‌ستاییم فروهر «کی‌بیارش»^۹. از بیروان راستین «آشه» را. می‌ستاییم فروهر «کی‌سیاوش»^{۱۰}. از بیروان راستین «آشه» را. می‌ستاییم فروهر «کی‌خسرو»^{۱۱}. از بیروان راستین «آشه» را.^{۱۲}

بند ۱۲۳- از برای توانایی‌های خوب فراهم‌آمده‌اش، از برای ایروزمند بودنش و ای پروزی‌هوراآفریده‌اش، از برای برتری پروزمندان‌ه‌اش. از برای فرمان‌های به‌خوبی برگزاشده‌اش، از برای اراده [هرگز] دگرگون‌نشده‌اش، از برای اراده [همیشه] شکست‌ناپذیرش و از برای شکست زود هنگام دشمنان او.

۱- «اوزه» از خاندان «تهماسب» یکی از پادشاهان اساطیری ایران است. در «شاهنامه» او را با نام «زو تهماسب» می‌شناسیم که پس از «توذر» مدتی بر اورنگ پادشاهی بنشست.
۲- پسر «پشتگ» و برادر «افراسیاب» شهیار توران‌زمین، که به دلیل ایران‌دوستی، توسط افراسیاب به قتل رسید. ماجرا چنین بود که در جنگی میان توریان و ایرانیان در زمان پادشاهی «توذر»، ایرانیان شکست یافتند. «توذر» کشته شد و بزرگان و سردمداران ایرانی اسیر توریان گشتند. اما به زودی «آفریث» که مردی پاک‌دل بود، اسیران ایرانی را با نیرنگی از بند اسارت آزاد ساخت و به همین دلیل نیز «افراسیاب» بر او خشم گرفته و وی را به قتل رسانید. همچنین بتگرید به پاورقی بند ۷۷ از «خورنه پشت».
۳- اوستایی: «مئوش چپیره»، پادشاه اساطیری ایرانی، از نوادگان «ایرج» پسر «فریدون».
۴- «کی‌کواد» (در شاهنامه: کی‌قباد) از نسل «هوشنگ». بنیان‌گذار اساطیری سلسله پادشاهی «کیانیان» است. «کی‌آبوه» پسر اوست و «کی‌کاووس»، «کی‌آرش»، «کی‌بیارش» و «کی‌بشین» پسران «کی‌آبوه» هستند. در میان این چهار پسر، «کی‌کاووس» به جای پدر بزرگش «کی‌کواد» بر تخت پادشاهی بنشست. «سیاوش» پسر «کی‌کاووس» طی رویدادی به‌گونه ناخواسته در توران‌زمین کشته شد. «کی‌خسرو» پسر «سیاوش» جانشین «کی‌کاووس» گردید و به توران‌زمین لشکر براند و توریان را در نبردی حماسی، شکست داد. «کی‌خسرو» بزرگ‌ترین پادشاه اساطیری ایران است. در سنت زرتشتی، او در شمار جاودانیان قرار دارد. منابع کهن ایرانی می‌گویند که «کی‌خسرو» نمرده است، بلکه به آسمان‌ها عروج کرده تا در روز تن‌پسین (آخرالزمان) به همراه دیگر جاودانیان و پهلوانان ایرانی، به زمین بازگشته و با اهریمنان به نبرد بپردازد. پس از پروزی‌نهایی، او مجدداً به عنوان پادشاه ایران‌زمین، بر تخت خواهد نشست. همچنین بتگرید به کرده‌های چهاردهم و پانزدهم از «خورنه پشت».
۵- بندهای ۱۲۲ تا ۱۲۵، دنباله بند ۱۲۲ بوده و در ستایش کی‌خسرو می‌باشد.

بند ۱۳۴- برای توانایی، برای فرّۀ مزداآفریده، برای تندرستی، برای فرزندان نیک و هوشیار و دانا و سخن‌آرا و توانای با چشم‌های درخشان و خویشنداری دلاورانه از نیازمندی‌ها، و برای آگاهی از آینده و آگاهی از بهترین زندگی.

بند ۱۳۵- برای شهریاری درخشان، برای زندگانی دوره‌نگام، برای همهٔ خوشبختی‌ها، برای همهٔ درمان‌ها، برای پایداری در برابر جادوان و پریان و «گوی‌ها و گزین‌های ستمکار»^۱، برای پایداری در برابر آزار ستمکاران.

بند ۱۳۶- می‌ستاییم فروهر "سام‌گرشاسب" از پیروان راستین «آشه» و گیسولندِ گرزدار را؛ برای پایداری در برابر ستبربازوان و لشکریان دشمن؛ برای پایداری با سنگر فراخ، با درفش گسترده، با درفش برافراشته، با درفش گشوده؛ درفشی برافراشته برای پایداری در برابر راهزن ویرانگر مردم‌کش؛ برای پایداری در برابر آزاری که از راهزنی سر می‌زند.

بند ۱۳۷- می‌ستاییم فروهر "آخروره"^۲، از پیروان راستین «آشه»، از «خاندان خسرو» را، برای پایداری در برابر آن دشمن «آشه» که دوست خود را می‌فریبد و برای پایداری در برابر فرومایه و بران‌کنندهٔ جهان، می‌ستاییم فروهر "هوشنگ"^۳، از پیروان راستین «آشه» و

۱- از «گوی‌ها» و «گزین‌ها» در «گهان زرتشت» نیز در شمار دشمنان اصلی دین زرتشت، نام برده شده‌است. احتمالاً «گوی‌ها»، امرا و فرمانروایان دیوپرست و «گزین‌ها»، روحانیون و پیشوایان آیین‌های دیوپرستی (یکی از شاخه‌های دینی آریایی) بوده باشند. مشخص نیست که این دو نام از متن اصلی باقی‌مانده است یا از افزوده‌های زرتشتیان است. باری شواهد و اسناد مشخص می‌سازد که حتی اگر دو واژه «گوی» و «گزین» از افزوده‌های زرتشتی به متن اصلی باشند، باز هم دارای قدمت بسیار دور و از افزوده‌های قدیم زرتشتی هستند و نه از الحاقات دوران اشکانیان و ساسانیان.

۲- «آخروره» را برخی از محققین و پژوهش‌گران بر پایهٔ کتاب «روایت پهلوی» که در نخستین سده‌های اسلامی نگاشته شده است، دوست "گرشاسب" دانسته‌اند. با این حال عبارت «آخروره از خاندان خسرو» نیز می‌تواند دلیلی بر آن باشد که وی فرزند یا از نوادگان "کی‌خسرو" بوده باشد. باید توجه داشت که به دلیل از بین رفتن بسیاری از منابع کهن، یافتن حقیقت دربارهٔ این اسطوره - همچون بسیاری از اساطیر فراموش‌شدهٔ دیگر - امری دشوار و نزدیک به ناممکن است.

۳- اوستایی: «هوشینگه»، پهلوی: «هوشنگ» به معنای «سازندهٔ خانه‌های خوب»؛ نخستین پادشاه اساطیری ایران زمین و پدر ایرانیان است. او را با لقب «پیشداد» نیز خوانده‌اند؛ به همین دلیل پادشاهان پس از او را پیشدادیان می‌نامند. تبار وی چنین است: «هوشنگ» پسر «فراوگ»، پسر «سیامک»، پسر «مشیا»، پسر «کیومرث». در برخی منابع، او را - و در برخی دیگر برادرش را - نخستین پیامبر ایرانی قلمداد کرده و کتبی را به او نسبت داده‌اند. از جمله کتاب «مجاویبان خرد» (با نام دیگر پندنامهٔ هوشنگ) که از مکتوبات دورهٔ ساسانیان است اما مردمان معتقد بودند که اصل کتاب را «هوشنگ» خود نگاشته است. بخش‌هایی از این کتاب تا امروز باقی مانده است.



دلیر را، برای پایداری در برابر «دیوان مژندری»^۱ و دشمنان «آشه» در «ورن»^۲ و برای پایداری در برابر آزاری که از دیوان سرمی‌زند.

بند ۱۳۸- می‌ستاییم فروهر «فرزآخشی» پسر «خونبیه»^۳ از پیروان راستین «آشه» را، برای پایداری در برابر «دیو خشم خونین‌گرز»، و برای پایداری در برابر دشمنان «آشه» که خشم را بزرگ می‌دارند، برای پایداری در برابر آزاری که از خشم سرمی‌زند.

کرده سی‌ام

بند ۱۳۹- می‌ستاییم فروهر «هووی»^۴ را، می‌ستاییم فروهر «فرنی»^۵ را، می‌ستاییم فروهر «نریشی»^۶ را، می‌ستاییم فروهر «پشوروجیستا»^۷ را، می‌ستاییم فروهر «هوتوسا»^۸ را،

۱- «مژندر» همان کهن‌واژه «مازندران» است. اما باید توجه داشت که این مازندران، با مازندران فعلی متفاوت است و احتمالاً بایستی منطقه‌ای در دورترین بخش از مشرق فلات ایران بوده‌باشد. این گمان از آن‌جا قوت می‌گیرد که معنای تحت‌لفظی واژه مازندران، «سرزمین‌های میان دو کوه» است و با توجه به وجود کوهستان‌های زیاد و متعدد در مناطق شرقی ایران و آسیای میانه، می‌توان «مازندران باستانی» را منطقه‌ای در شرق فلات ایران تصور کرد. در شاهنامه نیز با «سرزمین مازندران» برخورد می‌کنیم که با توجه به موقعیت جغرافیایی و آب‌وهوایی آن، جدا از مازندران فعلی است.

۲- از کهن‌شهرهای ایرانی، پژوهش‌گران در جایگاه دقیق آن اختلاف‌نظر دارند اما این‌طور می‌نماید که در مرکز فلات ایران بوده باشد. این شهر بنابر مندرجات «اوستا»، دارای چهار دروازه بوده و همواره با صفت «ورنه چهارگوش» آمده‌است. اخیراً برخی از پژوهش‌گران «ورن» را با «ورامین» یکی دانسته‌اند که نمی‌تواند درست باشد.

۳- ظاهراً «فرزآخشی» پسر «خونبیه» از پارسایان و نام‌داران ساسانی ایرانی بود و به اندازه‌ای اهمیت داشته که سرایندگان «فروردین یشت»، یک بند کامل را بدو اختصاص دادند. اما شوربختانه آگاهی بیشتری از او و پدرش در دسترس نیست.

۴- «هووی» (به معنای: دارنده گاوهای خوب) دختر «فرشوشتر» و سومین همسر زرتشت می‌باشد. سه پسر زرتشت که با فرنام «هوشیانت‌ها» در آخرالزمان قیام خواهند کرد (بنگرید به پاورقی بند ۹۲ از «خورنه یشت») حاصل ازدواج زرتشت و «هووی» هستند.

۵- سه نفر اسامی ذکر شده، سه دختر زرتشت می‌باشند. سومی همسر «جاماسپ» است.

۶- در فارسی‌نو: «اوتسا». نام همسر «کی‌گشتاسپ» و از شاه‌دخت‌های خاندان «هوزری» است که در شاهنامه به اشتباه، نام وی «کتابون» ذکر شده است. داستان عاشقانه «گشتاسپ» و «کتابون» در شاهنامه، در اصل تحریف شده روایتی کهن‌سال مربوط به دوران مادهاست که «خارس منلینی» (وقایع‌نگار دوران اسکندر) آن را ثبت کرده است و آن، ماجرای عشق «زربادرس» (زربیر) برادر «هستاسپ» (گشتاسپ) به «اوداتیس» (هوتوسا) شه‌دخت سرزمین «مراتی‌ها» است. گناه این دگرگونی شخصیت‌ها، البته متوجه فرد یا افرادی مشخص نیست. چرا که این دگرگونی‌ها، بر اثر گذران ادبیات‌پارسی از پیچ‌وخم‌های دراز تاریخی، بر این متون کهنسال پدیدار گشته است. برای مطالعه متن کامل این کهن‌اسطوره، بنگرید به «اسطوره عاشقانه زربادرس و اوداتیس» در همین کتاب.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

می‌ستاییم فروهر "همای" را^۱ می‌ستاییم فروهر "زئیری چی" را؛ می‌ستاییم فروهر "نوروشی" را؛ می‌ستاییم فروهر "وشته‌ونیتی" را؛ می‌ستاییم فروهر "نوشنامتی" را^۲

بند ۱۴۰- می‌ستاییم فروهر "فرنی"، زن "اوسپنمه" را؛ می‌ستاییم فروهر "فرنی"، زن "فراپزنت" را؛ می‌ستاییم فروهر "فرنی"، زن "خسوپورانبه" را؛ می‌ستاییم فروهر "فرنی"، زن "گپه‌ذاستی" را؛ می‌ستاییم فروهر "اسبنا"، زن "پنوروداخشی" را؛ می‌ستاییم فروهر "اوخشتی"، زن "ستوتروهیشته‌شپه" را؛

بند ۱۴۱- می‌ستاییم فروهر دوشیزه "وڈوته" را؛ می‌ستاییم فروهر دوشیزه "جفروت" را؛ می‌ستاییم فروهر دوشیزه "فرنگهاد" را؛ می‌ستاییم فروهر دوشیزه "اوروڈنیت" را؛ می‌ستاییم فروهر دوشیزه "پنسنگهنو" را؛ می‌ستاییم فروهر [دوشیزه] "هورذا" را؛ می‌ستاییم فروهر [دوشیزه] "هوچیرا" را؛ می‌ستاییم فروهر [دوشیزه] "کنوکا" را؛ می‌ستاییم فروهر [دوشیزه] "سروت‌فدزی" را؛

بند ۱۴۲- می‌ستاییم فروهر دوشیزه "ونگه‌وفدزی" را؛ می‌ستاییم فروهر دوشیزه "ارڈت‌فدزی" را که "ویسپ‌تنورونیری" نیز نامیده خواهد شد و این نام‌گذاری از آن روی است که از وی پسری زاده خواهد شد که همه دیوان و مردمان آذربوندا را از میان خواهد برده^۳ از برای ایستادگی در برابر آزارهایی که از «جپی»^۴ برسد.

گرده‌سی‌ویکم^۵

بند ۱۴۳- می‌ستاییم فروهرهای مردان آشتون در سرزمین‌های «ایرانی» را، می‌ستاییم

۱- دختر "کی‌گشتاسب".

۲- چهار نام آخر، (و نام‌های زنان و دوشیزگان موجود در بندهای ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۲) کهن‌ترین زنان پارسی زرتشتی بودند که شوربختانه آگاهی بیشتری از آن‌ها در دسترس نیست. باید توجه داشت که بندهای فوق‌الذکر و نام‌بردن و تجلیل کردن از خیل زنان بزرگ، به همراه ایزدبانوهای متعددی که در سرزمین‌های ایرانی همواره مورد ستایش قرار داشتند، حکایت از برابری نسبی زنان و مردان در ایران باستان دارد.

۳- واژه‌ای که «دوشیزه» ترجمه شد، در متن به صورت «گنیا» آمده است و این واژه همانی است که در پهلوی تبدیل به «کنیک» و «کنیچک» و در فارسی «کنیزک» و «کنیز» شده است. امروزه این واژه در معنای «دخترک خدمتگزار» مورد استعمال می‌باشد اما در پارسی باستان، به دخترکان شوهرناکرده اطلاق می‌شد.

۴- دوشیزگانی که سه منجی زرتشتی از آن‌ها زاده خواهند شد، بنگرید به پاورقی بند ۱۱۰.

۵- زن پشاره‌ای که از باوران «هریمن» است، «بندهمش» نام وی را با صفت «عفرینت» حیض» آورده است.

۶- این گرده یکی از برافراخته‌ترین متونی است که هزاران سال پیش، توسط نیاکان ما سروده شده است. در بندهای این گرده همه مردان، همه زنان، همه ایرانیان، همه غیرایرانیان، همه گیاهان، همه آب‌ها و همه آفریده‌های مادی و معنوی، به طور یکسان و برابر، مورد ستایش قرار گرفته‌اند.



فروهرهای زنان اَشون در سرزمین‌های «ایرانی» را می‌ستاییم فروهرهای مردان اَشون در سرزمین‌های «تورانی» را، می‌ستاییم فروهرهای زنان اَشون در سرزمین‌های «تورانی» را، می‌ستاییم فروهرهای مردان اَشون در سرزمین‌های «سئیریم»^۱ را، می‌ستاییم فروهرهای زنان اَشون در سرزمین‌های «سئیریم» را.

بند ۱۴۴- می‌ستاییم فروهرهای مردان اَشون در سرزمین‌های «سائینی»^۲ را، می‌ستاییم فروهرهای زنان اَشون در سرزمین‌های «سائینی» را، می‌ستاییم فروهرهای مردان اَشون در سرزمین‌های «داهی»^۳ را، می‌ستاییم فروهرهای زنان اَشون در سرزمین‌های «داهی» را.

بند ۱۴۵- می‌ستاییم فروهر مردان اَشون در همه سرزمین‌ها را، می‌ستاییم فروهر زنان اَشون در همه سرزمین‌ها را، همه فروهرهای نیرومند و پاک توانای اَشون را از "گیومرت" تا "سوشیانت پیروزمند" را می‌ستاییم.^۴

بند ۱۴۶- بشود که به زودی فروهرهای اَشون در اینجا به دیدار ما شتابند؛ بشود که آنان به یاری ما در آیند و آن‌گاه که در تنگنا درافتاده‌ایم، ما را آشکارا یاری و نگاهبانی کنند. (...)^۵

بند ۱۴۷- شما ای خوبان! ای آب‌ها، ای گیاهان، شما ای فروهرهای اَشون! آرام به پایین بخرامید، بمانید در این خانه شاد و خوب. (...)^۶

۱- در شاهنامه: «سلم» منطبق با «روم» (روبا).

۲- به گمان قوی، همان «چین» است.

۳- اوستایی: «داهی»، در شاهنامه: «دهستان» بنا بر اعتقاد "رضا مرادی‌غیاث‌آبادی"، احتمالاً کوه‌های «کویت» (کویت‌داغ) در سوی جنوب‌شرقی «دریای مازندران» و پیرامون «رود اترک» باشد. مورخان یونانی نظیر "اریان" و "استرابون"، «قوم داهی» را گروهی از آریایی‌های سکایی دانسته‌اند. یکی از طوایف آن‌ها، «پرنی‌ها» (پارت‌ها) بودند که شاهان اشکانی از میان آن‌ها برخاستند.

۴- جمله آخر، به ظن قوی از افزوده‌های دوره ساسانی است.

۵- در ادامه این بند آمده است «یا پیشینیانی به‌مانند اهورامزدا و سروش‌بارسای‌توانا (اوستایی: سَروشه) بنگرید به بند ۱ از هات ۵۶ (سنا) و مانثرد ورجاوند دانا -آن بپیک دشمن دیو، که از اهورامزدا دیوستیز است- که "زرتشت" را به پناه‌بخشی جهان استومند، فرستاد» که تمام آن از افزوده‌های جدیدتر ادوار بعدی است.

۶- در ادامه این بند آمده است: «ای توانایان! ای تواناترینان! در اینجا آفرینان کشور (موبدان، نگهبانان آتش) که به اشه می‌اندیشند، دست‌های‌شان را در ستایش شما و برای یاری ما، برآورده‌اند» که از افزوده‌های جدیدتر است.



بند ۱۴۸- اینک می‌ستاییم فروهر همه مردان و زنان آشون را؛ آنان که روان‌هایشان برازنده ستایش و فروهرهایشان شایسته یاری‌خواهی است؛ فروهر همه مردان و زنان آشون را؛ (...)^۱

بند ۱۴۹- اینک ما می‌ستاییم جان و دین^۲ و هوش و روان و فروهر «نخستین بیروان آیین کهن»^۳ و نخستین آموختگان آیین را؛ می‌ستاییم آن مردان و زنان آشون را که بنیادگر پیروزی «اشه» بوده‌اند. اینک ما می‌ستاییم جان و دین و هوش و روان و فروهر «پیام‌آوران دین» را؛ آن مردان و زنان آشون را که بنیادگر پیروزی «اشه» بوده‌اند.

بند ۱۵۰- می‌ستاییم آموزگاران کیش را که پیش‌تر، در خانمان‌ها، روستاها، شهرها و سرزمین‌ها بوده‌اند. می‌ستاییم آموزگاران کیش را که هم‌اکنون در خانمان‌ها، روستاها، شهرها و سرزمین‌ها هستند. می‌ستاییم آموزگاران کیش را که زین پس در خانمان‌ها، روستاها، شهرها و سرزمین‌ها خواهند بود.

بند ۱۵۱- می‌ستاییم آموزگاران کیش را که در خانمان‌ها، روستاها، شهرها و سرزمین‌ها به ساخت خانه و روستا و شهر و کشور کامیاب شدند، به «اشه» کامیاب شدند، به «مانثره» و «رجاوند»^۴ کامیاب شدند، به رهایی روان کامیاب شدند و به همه خوشی‌ها کامیاب شدند.

بند ۱۵۲- می‌ستاییم این زمین را؛ می‌ستاییم آن آسمان را؛ می‌ستاییم همه چیزهای که میان زمین و آسمان است؛ می‌ستاییم هرآن‌چه که برازنده ستایش و شایسته نیایش است و هرآن‌چه که در خور پرستش مردمان آشون است.

۱- در ادامه این بند آمده است: «فروهرانی که امورآمزا، ستایش آنان را پاداش بخشد، ما از "زرتشت" شنیدیم که او خود نخستین و بهترین آموزگار آیین اهورایی است.» که تمام آن از افزوده‌های زرتشتیان در ادوار بعدی است.

۲- در معنای این واژه باید توجه داشت که کهن‌واژه «دین» در پارسی‌باستان به معنای «وجدان» به‌کار می‌رفت و معادل آن‌چه که امروز در معنای «دین و آیین و مذهب» به‌کار می‌بریم، در پارسی‌باستان «تنگش» (کیش) گفته می‌شد.

۳- اوستایی: «پنوتیریو نکتشه»، پهلوی: «پوربوتکیشان»؛ عبارت «پنوتیریو» به معنای نخستین و اولین بوده و بخش دوم آن «تنگش» به معنای کیش و آیین است. این عبارت در مجموع مفهوم «نخستین کیش کهن» را می‌رساند.

۴- «مانثره» از کهن‌ترین واژه‌های مقدس میان آریاییان (چه آریاییان ایران و چه آریاییان کوچنده به هند) می‌باشد. معنای این واژه «کلام اندیشه‌برانگیز» است. در دوران بعدی، به‌زمزمه‌کردن ادعیه و اوراد دینی در نوعی خلسه و حالت‌معنوی تیر گفته می‌شد. همچنین واژه «رجاوند» نیز در معنای «محترم»، «مقدس» و «چاودانه» است.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

بند ۱۵۴- می‌ستاییم زوان‌های جانوران سودمند دشت‌ها را؛ می‌ستاییم روان‌های مردان آشون و زنان آشون را، در هر سرزمینی که زاده شده باشند. مردان و زنانی که برای پیروزی «شه» کوشیده‌اند، می‌کوشند و خواهند کوشید.

بند ۱۵۵- می‌ستاییم جان و بوی و دین^۱ و روان و فروهر مردان آشون و زنان آشون را، آنان که آگاه به آیین هستند؛ پیروز بوده‌اند، هستند و خواهند بود؛ آنان که برای «شه»، پیروزی به ارمغان آوردند.^۲

بند ۱۵۶- بشود که فروهرهای توانای بسیاری برومند پیروزگر آشون، و فروهرهای نخستین آموزگاران کیش، و فروهرهای پیام‌آوران، در این خانه به خشنودی یخرامند.

بند ۱۵۷- بشود که فروهرها در این خانه خشنود گردند و ما را پاداش نیک و بخشایش سرشار بخواهند؛ بشود که آنان از این خانه خشنود باز گردند. بشود که آنان سرودهای ورجاوند و آیین‌های نیایش ما را به اهورامزدا و امشاسپندان برسانند؛ مبادا که آنان گله‌مند از ما مزدپرستان، از این خانه دور شوند.^۳

۱- بتگرید به پاورقی بند ۱۴۹.

۲- بندهای اخیر همان‌گونه که در آغاز این کُرده نیز گفته شد، از دلکش‌ترین و دلجیب‌ترین یادگارهای نیاکان ماست که در قالب زیباترین واژگان، به ستایش همه آفریدگان پرداخته شده است. مرد و زن و جانوران و گیاهان و آب‌ها و زمین و آسمان و... بدون تبعیض، در این کُرده مورد ستایش قرار گرفته و به نیکی یاد شده‌اند. بی‌گمان این متون موجب افتخار ماست و باید توجه داشت که نیاکان ما از هزاران سال پیش به اصل برابری همه موجودات پای‌بند بودند؛ در حالی که دنیای غرب، دست‌بالا از حدود یکصد سال پیش به برابری زن و مرد و احترام به حقوق حیوانات و محیط‌زیست اهتمام ورزید. "دکتر رضا مرادی‌غیاث‌آبادی" در توضیح بندهای کُرده سی و یکم می‌گوید: «در این کهن‌ترین منشور برابری بشری (کهن‌ترین منشور حقوق بشر)، به درستی این باور کهن و ارجمند ایرانیان منعکس گشته است که برتری انسان‌ها نه با نژاد و تبار، نه با ملیت و قومیت و نه با جنسیت پیوندی ندارد؛ بلکه برتری مردمان نسبت به یکدیگر تنها به «پیروی از نظام هستی» و «شه» بستگی دارد. ایرانیان از دیرباز، نه تنها فروهرهای مردمان ایرانی و غیرایرانی را، که حتی فروهرهای مردمان کشورهای متجاوز به سرزمین خود را نیز ستوده‌اند و این نیکوترین خلق و خوبی است که یک ملت باستانی، می‌توانست داشته باشد.»

۳- از عبارت «بشود که آنان سرودهای ورجاوند... تا پایان بند، دچار دست‌کاری و دگرگونی‌هایی شده است. واژه‌های «هورامزدا»، «امشاسپندان» و «مزدپرستان» از افزوده‌ها و اضافات جدیدتر به متن اصلی در دوران میانه است.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

مهر یشت (میترا یشت)

«مهر یشت» یا «میترا یشت»، دهمین یشت از «اوستا» است. این یشت از لحاظ درون‌مایه و محتوا پس از «فروردین یشت»، کهن‌ترین و قدیمی‌ترین متن باقیمانده ایرانی به شمار می‌رود.

«مهر یشت» در ستایش ایزد بزرگ و کهن‌سال آریایی، «مهر»^۱ سروده شده است. این یشت که یادگاری از کهن‌ترین باورهای آریایی است، جدا از جنبه اساطیری، از نگاه اشاره‌های نجومی و باورهای کیهانی نیز از ناب‌ترین بخش‌های «اوستا» می‌باشد. «مهر یشت»، بیمان‌نامه کهن‌ترین ایزد ایرانی و نیایش‌نامه فراگیرترین و تاثیرگذارترین آیین ایرانی است.

متن اصلی «مهر یشت» به نظم سروده شده و کهن‌ترین شعر ایرانی است. همچنین با توجه به اشاراتی به مکان‌های جغرافیایی که در این یشت از آن‌ها نام برده شده است، حکایت از آن دارد که این سروده‌ها متعلق به سرزمین‌هایی حذف‌شده «جیحون» تا شمال افغانستان کنونی است.

«مهر یشت» دارای ۳۵ کرده و ۱۴۶ بند است. اما بسیاری از این بندها از افزوده‌های دوره‌های پارتی و ساسانی هستند. در ادامه به معرفی کهن‌ترین بخش‌های «مهر یشت» پرداخته خواهد شد اما باید توجه داشت که بعید نیست در این یشت، بندهای قدیمی دیگری نیز وجود داشته باشند که از چشم نگارنده دور مانده است.

۱- اوستایی: «میترا»؛ سانسکریت: «میترا»؛ پهلوی: «میترا»؛ فارسی: «مهر». از مهم‌ترین ایزدان آریایی پیش از عصر «زرتشت» است. «مهر» ایزد نگهدار و نگهدار عهد و پیمان بود و نماد او خورشید است. اهمیت او به اندازه‌ای بود که گروهی از آریاییان، مشخصاً «مهرپرست» بودند. «زرتشت»، اما «مهر» را از جایگاه یک خداوند مستقل پایین آورده و به عنوان یکی از «مشتاسپندان» قلمداد کرد. با این حال در سال‌های بعد، بار دیگر این ایزد کهن‌سال، در باور عموم رشد یافته و به همراه «یزدبانو آناهیتا»، اعتبار گذشته را به دست آورد و در کنار «هورامزدا» قرار گرفتند. «مهرپرستان» تا پایان حکومت اشکانیان در گوشه و کنار ایران باقی‌مانده بودند و با روی کار آمدن حکومت ساسانی بر مذهب ساسانیان، به تدریج پراکنده گشتند. با مهاجرت مانند مهرپرستی در ایران، این دین کهن‌سال به سوی غرب حرکت کرد و نولست تا قلب اروپا به پیش برود. به گونه‌ای که «میتراپیسیم» تا یک قرن، دین غالب در امپراتوری روم بود. با فراگیر شدن مسیحیت، میتراپیسیم در اروپا با خشونت کلیسا، ظاهراً قلع و قمع گردید اما در عمل نه‌تنها از میان نرفت، که تاثیرات شگرفی بر مسیحیت نهاد به‌گونه‌ای که به‌زودی، بسیاری از عقاید و باورهای مسیحیت رومی، بر پایه مهرپرستی بنیان‌گذاری گردید.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

متن کهن ترین بخش های «مهر یشت»

گَردهٔ نخست

بند ۲- «مهر دَرُوج» گناهکار، سراسر کشور را ویران کند. او همچون یکصدتن آلوده به گناه «گَید» و کشندهٔ مردان آشون است. (۱)

بند ۳- «مهر فراخ چراگاه»^۲ به آن کس را که «مهر دَرُوج» نباشد، اسپان نیزنگ خواهد بخشید. «آذر مزداهوره»^۳ آن کس را که «مهر دَرُوج» نباشد، به راه راست، زهنمون کناد. فروهرهای پاک نیک توانای آشونان. آن کس را که «مهر دَرُوج» نباشد، فرزندان پاک بخشند.

بند ۴- می ستاییم «مهر فراخ چراگاه» را، برای فر و فروغش، با نماز و نیایش بلند، می ستاییم «مهر فراخ چراگاه» را، که سرزمین های ایرانی را خانمان خوش و سرشار از سازش و آرامش بخشد.

بند ۵- بشود که او ما را یاری دهد، بشود که او ما را گشایش بخشد، بشود که او ما را دست گیری کند، بشود که او ما را دل سوز باد، بشود که او چاره ساز کار ما باد، بشود که او ما را بیروزی بخشد، بشود که او ما را بیروزی دهد، بشود که او ما را دادرسی باد، آن نیرومند همواره بیروز نافرینتی؛ که در سرتاسر جهان، سزاوار ستایش و نیایش است، آن «مهر فراخ چراگاه».

گَردهٔ دوم

بند ۷- می ستاییم «مهر فراخ چراگاه» را، که از «ماتره» آگاه است. آن زبان آور هزارگوش ددهزارچشم برزمنند بلندبالایی که بر فراز برجی پهن، استوار ایستاده است. نگاهبان زورمندی که (همواره بیدار و هوشیار بوده و) هرگز به خواب فرو نخواهد رفت.

۱- در متن اوستایی: «میترو دَرُوج»، یعنی «دروغ گوی به مهر»، «پیمان شکن».
۲- در ادامه این بند، آمده است: «ای آرینشت! مبادا که پیمان بشکنی؛ خواه پیمانی را با یک دُرُوند بسته باشی و خواه با یک آشون ...» که تماماً از افزوددهای جدیدتر دوران ساسانی و اشکانی است.
۳- «بَرَد مهر» در «اوستا»، همواره با لقب «فراخ چراگاه» به معنای «دارندهٔ چراگاههای گسترده» آمده است.
۴- اوستایی: «آثر» به معنای «آتش». از کهن ترین ایزدان زرتشتی است. بر پایهٔ سنت زرتشتیان، «آذر» پسر «هورامزدا» است. بنابراین عبارت «هورامزدا» در دنبالهٔ نام «آذر»، از افزوددهای قدیم زرتشتی به متن اصلی «مهر یشت» است.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

بند ۸- آن که بزرگان هر دو کشور (که آماده جنگ با یکدیگرند)، هنگام درآمدن به آوردگاه، در برابر دشمن و روبروی رده‌های تازنده آن‌ها، رزم‌کنان از او یاری خواهند.

بند ۹- «مهر فراخ‌چراگاه» با همراهی «باد پیروزمند»، و «داموئیش اویمته» به آن گروه از رزم‌آوران روی آورد که با خشنودی درون و درستی باوری و منشی نیکو، او را نماز گزارده باشند. می‌ستاییم «مهر فراخ‌چراگاه» را، برای فر و فروغش، با نماز و نیایش بلند. می‌ستاییم «مهر فراخ‌چراگاه» را، که سرزمین‌های ایرانی را خانمان خوش و سرشار از سازش و آرامش بخشد. بشود که او ما را یاری دهد، بشود که او ما را گشایش بخشد، بشود که او ما را دست‌گیری کند، بشود که او ما را دل‌سوز باد، بشود که او چاره‌ساز کار ما باد، بشود که او ما را پیروزی بخشد، بشود که او ما را بهروزی دهد، بشود که او ما را دادرس باد، آن نیرومند همواره پیروز نافرینتی، که در سراسر جهان، سزاوار ستایش و نیایش است. آن «مهر فراخ‌چراگاه». (...)

گَردهٔ سوم

بند ۱۰- می‌ستاییم «مهر فراخ‌چراگاه» را، که از «مانثره» آگاه است. آن زبان‌آور هزارگوش ده‌هزارچشم بُرزمند بلندبالایی که بر فراز بُرجی پهن، استوار ایستاده است. نگاهبان زورمندی که (همواره بیدار و هوشیار بوده و) هرگز به خواب فرو نخواهد رفت.

بند ۱۱- کسی که رزم‌آوران بر بالای پشتِ اسب به او نماز می‌برند و برای توانایی اسب و تندرستی خود، از او یاری می‌خواهند؛ تا بتوانند دشمنان را از دوردست بشناسند و هم‌آوردان را بازدارنده باشند و بر دشمن بدخواه چیره آیند. می‌ستاییم «مهر فراخ‌چراگاه» را، برای فر و فروغش، با نماز و نیایش بلند. می‌ستاییم «مهر فراخ‌چراگاه» را، که سرزمین‌های ایرانی را خانمان خوش و سرشار از سازش و آرامش بخشد. بشود که او ما را یاری دهد، بشود که او ما را گشایش بخشد، بشود که او ما را دست‌گیری کند، بشود که او ما را دل‌سوز باد، بشود که او چاره‌ساز کار ما باد، بشود که او ما را پیروزی بخشد، بشود که او ما را بهروزی دهد، بشود که او ما را دادرس باد، آن نیرومند همواره پیروز نافرینتی، که در سراسر جهان، سزاوار ستایش و نیایش است. آن «مهر فراخ‌چراگاه». (...)

۱- «بزد و ابو»، بنگرید به «رام پشت».

۲- بنگرید به پاورقی بند ۲.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

کرده چهارم

بند ۱۲- می‌ستاییم «مهر فراخ‌چراگاه» را؛ که از «مانثره» آگاه است. آن زبان‌آور هزارگوش ده‌هزارچشم برزمنند بلندبالایی که بر فراز برجی پهن، استوار ایستاده است. نگاهبان زورمندی که همواره بیدار و هوشیار بوده و هرگز به خواب فرو نخواهد رفت.

بند ۱۳- اوست نخستین ایزد مینوی که پیش از دمیدن خورشید جاودانه تیزاسب، بر فراز «البرز کوه»^۱ برآید. نخستین کسی که آراسته به زیورهای زرین، از فراز آن کوه زیبا، سربرآورد. از آن جاست که آن «مهر بسیار توانا»، بر همه خاتمان‌های ایرانی بنگرد.^۲

بند ۱۴- آن‌جا که شهریاران دلاور، رزم‌آوران بسیار گردهم‌آورند. آن‌جایی که برای چهارپایان، کوهساران بلند و چراگاه‌های فراوان باشند. آن‌جا که دریاهای ژرف و پهناور است. آن‌جایی که رودهای فراخ کشتی‌رو، با انبوه خیزاب‌های خروشان، به کوه و سنگ‌خارا برمی‌خورند و می‌شتابند به سوی «مرو» و «هرات» و «سغد» و «خوارزم».

بند ۱۵- مهر توانا بر سرزمین‌های «آرزی»، «سوهی»، «فردذقشو»، «ویدذقشو»، «وآوروچرشتی»، «وآوروچرشتی» و بر این کشور «خونیرت» همیشه‌آدرخشان - پناهگاه بی‌گزند و آرام‌گاه ستوران - بنگرد.^۳

بند ۱۶- آن ایزد مینوی بخشنده «فره»، به سوی همه کشورها روان می‌شود؛ آن ایزد مینوی بخشنده شهریاری، به سوی همه کشورها روان می‌شود. (...) می‌ستاییم «مهر فراخ‌چراگاه» را، برای فر و فروغش، با نماز و نیایش بلند. می‌ستاییم «مهر فراخ‌چراگاه» را،

۱- اوستایی: «هرا»، «هرتی»، «هرابرتی»، «کوه البرز» در باورهای کهن ایرانی. نام سلسله‌کوه‌هایی اساطیری بود. در ادوار بعدی به کوه‌های بزرگ شرق فلات ایران اطلاق شد و سپس تمام کوه‌های سرزمین‌های ایرانی به این نام، خوانده شدند. در دوران جدید، هر یک از کوه‌ها دارای نام‌های خاص گردید و نام «البرز»، تنها بر رشته‌کوه‌های فعلی شمال ایران، باقی ماند.

۲- این بند بسیار قدیمی، نشان می‌دهد که در باورهای کهن آریایی، «ایزد مهر» از خورشید متمایز بود. اما در ادوار بعدی «مهر» نگهبان و نگهدار خورشید و خورشید نماد «مهر» قلمداد گردید.

۳- در جغرافیای ایرانیان باستان (و هندوان باستان)، زمین به هفت بخش تقسیم می‌شده است که «خونیرت» در میانه آن قرار داشت و شامل ایران نیز می‌شد. به باور آریاییان باستان، این سرزمین بهترین و مقدس‌ترین زمین در میان همه زمین‌های آفریده‌شده «هورامزدا» بود. همچنین «آرزی» در سوی شرق، «سوهی» در سوی غرب، «فردذقشو» در سوی جنوب شرقی، «ویدذقشو» در سوی جنوب غرب، «وآوروچرشتی» در سوی شمال غرب، و «وآوروچرشتی» در سوی شمال شرقی «خونیرت» واقع بوده‌اند.

۴- در اینجا آمده است: «او کسانی را پیروزی بخشد و پارسایان دین‌آگاهی را زبردستی که با زور بستانندش» که از افزودن‌های دوره‌های اشکانی و ساسانی است.



که سرزمین‌های ایرانی را خانمان خوش و سرشار از سازش و آرامش بخشد. بشود که او ما را یاری دهد، بشود که او ما را گشایش بخشد، بشود که او ما را دست‌گیری کند، بشود که او ما را دل‌سوز باد، بشود که او چاره‌ساز کار ما باد، بشود که او ما را پیروزی بخشد، بشود که او ما را پیروزی دهد، بشود که او ما را دادرسی باد؛ آن نیرومند همواره پیروز نافرینتی، که در سراسر جهان، سزاوار ستایش و نیایش است. آن «مهر فراخ‌چراگاه»...^۱

کرده پنجم

بند ۱۷- می‌ستاییم «مهر فراخ‌چراگاه» را؛ که از «مانثره» آگاه است. آن زبان‌آور هزارگوش ده‌هزارچشم برزمنده بلندبالایی که بر فراز برجی پهن، استوار ایستاده است. نگاهبان زورمندی که هرگز به خواب فرو نخواهد رفت. او که هیچکس نتواند با او، «مهردروج» باشد. نه «خانه‌خدا»،^۲ نه «ده‌خدا»،^۳ نه «شهربان»،^۴ و نه «شهربار»^۵.

بند ۱۸- اگر «خانه‌خدا»، یا «ده‌خدا»، یا «شهربان»، یا «شهربار»، «مهردروج» باشد، «مهر خشمگین آزرده»، خانه و روستا و شهر و کشور و بزرگان خانواده و سران روستا و سروران شهر و شهریاران کشور را تباه گرداند.

بند ۱۹- «مهر خشمگین آزرده» به همان‌سویی روی‌آورد که «مهردروجان» در آن جای دارند. دژگاهی را در نهاد او، جایی نیست.

بند ۲۰- اسبان «مهردروجان» در زیر بار سوار، خیره‌سری کنند و از جای خود بیرون نیایند و اگر بیرون آیند، به پیش نتازند و در تاخت، جست‌وخیز نکنند. از فراوانی گفتار زشت - که شیوه دشمن «مهر» است - نیزه‌ای که دشمن «مهر» پرتاب کند، بازگردد.

بند ۲۱- از فراوانی گفتار زشت - که شیوه دشمن «مهر» است - اگر هم دشمن «مهر» نیزه‌ای را خوب پرتاب کند و آن نیزه به تن و پیکر یار و دوستدار «مهر» برسد، آسیبی بدو نرسد. از فراوانی گفتار زشت - که شیوه دشمن «مهر» است - یاد نیزه‌ای را که دشمن «مهر» پرتاب کند، بازگرداند. می‌ستاییم «مهر فراخ‌چراگاه» را، برای قر و فروغش، با نماز و نیایش بلند. می‌ستاییم «مهر فراخ‌چراگاه» را، که سرزمین‌های ایرانی را خانمان خوش و سرشار از

۱- بنگرید به پاورقی بند ۲.

۲- ریش‌سفید و بزرگ خانواده

۳- کدخدا

۴- شهردار

۵- پادشاه



سازش و آرامش بخشد. بشود که او ما را یاری دهد، بشود که او ما را گشایش بخشد، بشود که او ما را دستگیری کند، بشود که او ما را دل‌سوز باد، بشود که او چاره‌ساز کار ما باد، بشود که او ما را پیروزی بخشد، بشود که او ما را بهروزی دهد، بشود که او ما را دادرسی باد؛ آن نیرومند همواره پیروز نافرینتی، که در سراسر جهان، سزاوار ستایش و نیایش است. آن «مهر فراخ‌چراگاه» (...)

کرده ششم

بند ۲۲- می‌ستاییم «مهر فراخ‌چراگاه» را؛ که از «مانتره» آگاه است. آن زبان‌آور هزارگوش ده‌هزارچشم برزمنند بلندبالایی که بر فراز برجی پهن، استوار ایستاده است. نگاهبان زورمندی که همواره بیدار و هوشیار بوده و هرگز به خواب فرو نخواهد رفت. آن که مردان را اگر «مهر‌دروغ» نباشند، از نیاز و دشواری برهاند.

بند ۲۳- ای «مهر»! ما را که از «مهر‌دروغان» نبوده‌ایم، از نیازها برهان. تو می‌توانی هراس را بر «مهر‌دروغان» چیره کنی. تو می‌توانی بدان‌هنگام که خشمگین شوی، نیروی بازوان، توان پاها، بینایی چشم‌ها و شنوایی گوش‌های «مهر‌دروغان» را بازستانی.

بند ۲۴- یک نیزه بَران و یک تیر بَران، هرگز بدان‌کس را که «مهر» را به پاک‌نهادی یآوری کند نرسد. آن «مهر» ده‌هزار دیدبان توانای از همه چیز آگاه نافرینتی را می‌ستاییم «مهر فراخ‌چراگاه» را، برای قر و فروغش، با نماز و نیایش بلند. می‌ستاییم «مهر فراخ‌چراگاه» را، که سرزمین‌های ایرانی را خاتمان خوش و سرشار از سازش و آرامش بخشد. بشود که او ما را یاری دهد، بشود که او ما را گشایش بخشد، بشود که او ما را دستگیری کند، بشود که او ما را دل‌سوز باد، بشود که او چاره‌ساز کار ما باد، بشود که او ما را پیروزی بخشد، بشود که او ما را بهروزی دهد، بشود که او ما را دادرسی باد؛ آن نیرومند همواره پیروز نافرینتی، که در سراسر جهان، سزاوار ستایش و نیایش است. آن «مهر فراخ‌چراگاه» (...)

کرده هفتم

بند ۲۵- می‌ستاییم «مهر فراخ‌چراگاه» را؛ که از «مانتره» آگاه است. آن زبان‌آور هزارگوش ده‌هزارچشم برزمنند بلندبالایی که بر فراز برجی پهن، استوار ایستاده است. نگاهبان زورمندی که همواره بیدار و هوشیار بوده و هرگز به خواب فرو نخواهد رفت. آن

۱- بتکرید به پاورقی بند ۲.



«مهر» ژرفبین را. آن رَد توانا، پادشاه بخش، زبان آور، نیایش گزار، بلند پایگاه، بختیار و «تن-مانثره» را. آن پهلوان جنگاور نیرومند را.

بند ۲۶- آن که دیوان را سرکوب کند، آن که بر گنه کاران خشم گیرد، آن که بر «مهر دُوجان» کینه ورزاد، آن که پریان را در تنگنا نهاد، آن که کشور را نیرویی سرشار بخشاد، آن که کشور را همواره پیروز گرداند.

بند ۲۷- آن که کشور دشمن را ناکام می‌سازد، «فَرّه» را برمی‌گیرد و پیروزی را دور می‌کند؛ آن که از بی دشمنان بی‌توان گریز، می‌تازد و ده‌هزار بار آنان را می‌نوازد. آن «مهر» ده‌هزار دیدبان از همه چیز آگاه، نافرینتی، «مهر فراخ چراگاه» با همراهی «باد پیروزمند»، و «داموش اوینته» به آن گروه از رزم‌آوران روی آورد که با خشنودی درون و دُرست‌باوری و منش نیکو، او را نماز گزارده باشند. می‌ستاییم «مهر فراخ چراگاه» را، برای فَر و فروغش، با نماز و نیایش بلند. می‌ستاییم «مهر فراخ چراگاه» را، که سرزمین‌های ایرانی را خانمان خوش و سرشار از سازش و آرامش بخشد. بشود که او ما را یاری دهد، بشود که او ما را گشایش بخشاد، بشود که او ما را دست‌گیری کند، بشود که او ما را دل‌سوز باد، بشود که او چاره‌ساز کار ما باد، بشود که او ما را پیروزی بخشاد، بشود که او ما را بهروزی دهد، بشود که او ما را دادرس باد، آن نیرومند همواره پیروز نافرینتی، که در سراسر جهان، سزاوار ستایش و نیایش است. آن «مهر فراخ چراگاه». (...)^۱

بند ۲۸- می‌ستاییم «مهر فراخ چراگاه» را؛ که از «مانثره» آگاه است. آن زبان‌آور هزارگوش ده‌هزار چشم بُرزمند بلندبالایی که بر فراز بُرجی پهن، استوار ایستاده است. نگاهبان زورمندی که آهمواره بیدار و هوشیار بوده و هرگز به خواب فرو نخواهد رفت، آن که ستون‌های خانه‌های بلند را نگاه‌داری کرده و تیرک‌های آن‌ها را استوار سازد. آن که آن دودمانی را که از آن خشتود باشد، گلهای از گاوها و گروهی از مردان آبه آن دودمان^۱ بیخشد او! دودمان‌هایی را که از آن‌ها آزرده باشد، براندازد.

بند ۲۹- ای «مهر»! تو با کشورها، هم خوبی و هم بد! ای «مهر»! تو با مردمان، هم خوبی و هم بد! ای «مهر»! از تو است آشتی و از تو است ستیزه در کشورها!

بند ۳۰- از تو است که خانه‌های سترگ، از زنان برازنده و بالش‌های پهن و بسترهای گسترده و گردونه‌های سزاوار، برخوردار است. از تو است که خانه‌های بلند، از زنان برازنده و

۱- بنگرید به پاورقی بند ۲.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

بالش‌های پهن و بسترهای گسترده و گردونه‌های سزاوار. برخوردار است. آن خانه‌های
آشونان که [در آن، مردمان] تو را در نماز نام برند و با نیایشی درخور زمان و با زور،
بستایند.

بند ۳۱- ای «مهر»! تو را با نمازی که در آن نام تو بر زبان آید، با نیایشی در خور
زمان و با زور، می‌ستایم. ای «مهر تواناتر»! تو را با نمازی که در آن نام تو بر زبان آید، با
نیایشی در خور زمان و با زور، می‌ستایم. ای «مهر تواناترین»، ای «مهر نافرقتی»! تو را با
نمازی که در آن نام تو بر زبان آید، با نیایشی در خور زمان و با زور، می‌ستایم.

بند ۳۲- ای «مهر»! به ستایش ما گوش فرا ده! ستایش ما را بپذیر! خواهش ما را
برآور! نیاز زور ما را بنگر! بدین آیین، پای بنه! نیایش‌های ما را در گنجینه‌ی آموزش بگذار و
آن‌ها را در «گرزمان»^۲ فرو آور.

بند ۳۳- ای تواناترین! به پایداری بیمانی که بسته شد، ما را کامیابی بخش! آن‌چه را
که از تو خواستاریم، به ما ارزانی دار: توانگری، نیرومندی، پیروزی، خرمی، بهروزی، دادگری،
نیک‌نامی، آسایش روان، توان شناخت، دانش مینوی، پیروزی اهوره‌آفریده^۳، برتری
پیروزمندی که از بهترین «آشه» باشد و دریافت «مانثره».

بند ۳۴- تا ما دلیر و تازه‌روی و شاد و خرم، بر همه‌ی هم‌زمان پیروز شویم. تا ما دلیر و
تازه‌روی و شاد و خرم، بر همه‌ی بدخواهان چیره شویم. تا ما دلیر و تازه‌روی و شاد و خرم،
همه‌ی دشمنان را چه دیوان، چه آدروند‌آمرده‌مان، چه جادوان و پریان، چه «گوی‌ها و
کَرین‌های ستمکار»^۴ شکست دهیم.

کرده نهم

بند ۳۵- می‌ستاییم «مهر فراخ‌چراگاه» را؛ که از «مانثره» آگاه است. آن زبان‌آور
هزارگوش ده‌هزارچشم برزمنند بلندبالایی که بر فراز برجی پهن، استوار ایستاده است.
نگاهدان زورمندی که اسمواره بیدار و هوشیار بوده و با هرگز به خواب فرو نخواهد رفت.

۱- اوستایی: «زوتر»؛ پهلوی: «زهر». پیشکش‌های نوشیدنی مانند شراب هوم و شیر که در مناسک مذهبی
به آتش و آتشکده تقدیم می‌کردند. در برابر «میزد» که پیشکش‌های خوراکی نظیر گندم، نان، و گوشت بود.
«ذری دادن» و «قربانی کردن» در ادیان ابراهیمی، برگرفته از این سنت کهن‌سال ایرانی است.

۲- عرش‌اعلی، بهشت

۳- بنگرید به پاورقی بند ۳۴ از «فروردین‌یشت».

۴- بنگرید به پاورقی بند ۱۳۵ از «فروردین‌یشت».



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

آن که هر پیمانی را از گفتار به کردار درآورد. آن که سپاه بیازاید. آن که دارنده هزارگونه چالاکي است. آن که شهرياري دانا و تواناست.

بند ۳۶- آن که جنگ را برانگيزد. آن که جنگ را استواري بخشد. آن استوار در جنگ که دشمن را سخت ببرد. آن که رزمندگان را در هر دو سوی ميدان نبرد، پراکنده سازد و از بیم او، در دل دشمنان خون خوار، لرزه درآفتد.

بند ۳۷- اوست که می تواند دشمن را پريشان کند. اوست که سرهای «مهردروجان» را از تن های شان جدا کند. سرهای «مهردروجان»، از تن های شان جدا باد.

بند ۳۸- خانه های هراس انگيز، ويران شود و از مردمان تهی ماند. هراس انگيز هستند، خانه هایی که «مهردروجان»، «دروندان» و «کشندگان آشوتان» در آن ها به سر می برند. راه گرفتاری از آن جا می گذرد که گاو آزاد چراگاه را، در خانه های «مهردروجان» به گردونه بستند و گاو ایستاد و اشک او روان شد.

بند ۳۹- تيرهای آراسته به پر شاهين «مهردروجان» - هرچند که زه کمان را خوب بکشند و آن ها را شتابان به پرواز درآورند - به نشان نرسد؛ اگر که «مهر فراخ چراگاه» از آن ها در خشم بوده و آزرده باشد و آن ها برای خشنودی او نکوشیده باشند. نيزه های نوک تيز و بلنددسته «مهردروجان» - هرچند که آن ها را با نيروی بازوان پرتاب کنند - به نشان نرسد؛ اگر که «مهر فراخ چراگاه» از آن ها در خشم بوده و آزرده باشد و آن ها برای خشنودی او نکوشیده باشند. سنگ های فلاخن «مهردروجان» - هرچند که آن ها را با نيروی بازوان پرتاب کنند - به نشان نرسد؛ اگر که «مهر فراخ چراگاه» از آن ها در خشم بوده و آزرده باشد و آن ها برای خشنودی او نکوشیده باشند.

بند ۴۰- دشنه ها و خنجرهای «مهردروجان» - که بر سر مردم نشانه می گیرند - به نشان نرسد؛ اگر که «مهر فراخ چراگاه» از آن ها در خشم بوده و آزرده باشد و آن ها برای خشنودی او نکوشیده باشند. گرزهای خوب پرتاب شده «مهردروجان» - که بر سر مردم نشانه می گیرند - به نشان نرسد؛ اگر که «مهر فراخ چراگاه» از آن ها در خشم بوده و آزرده باشد و آن ها برای خشنودی او نکوشیده باشند.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

بند ۴۱- «مهر فراخ‌چراگاه» اگر خشمگین و آزرده شود و به خشنودی او نکوشیده باشند، آنان را از پیش به هراس افکند. «رشن» آنها را از پس به هراس افکند. (...)^۱

بند ۴۲- آن‌گاه آنان «مهر فراخ‌چراگاه» را [به اندوه و گلایه] چنین گویند: ای «مهر فراخ‌چراگاه»، اینان اسپان تیزتک ما را ربوندند، اینان بازوان نیرومند ما را با شمشیر فروافکندند.

بند ۴۳- پس آن‌گاه، «مهر فراخ‌چراگاه» آنها را به خاک افکند؛ پنجاه‌هاصدها، صد‌هازارها، هزاره‌ها، ده‌هاصد‌هزارها؛ چرا که «مهر فراخ‌چراگاه» خشمگین است. می‌ستاییم «مهر فراخ‌چراگاه» را، برای فرّ و فروغش، با نماز و نیایش بلند. می‌ستاییم «مهر فراخ‌چراگاه» را، که سرزمین‌های ایرانی را خاتمان خوش و سرشار از سازش و آرامش بخشد. بشود که او ما را یاری دهد، بشود که او ما را گشایش بخشد، بشود که او ما را دست‌گیری کند، بشود که او ما را دل‌سوز یاد، بشود که او چاره‌ساز کار ما باد، بشود که او ما را پیروزی بخشد، بشود که او ما را بهروزی دهد، بشود که او ما را دادرسی یاد، آن نیرومند همواره پیروز تافریرفتی، که در سراسر جهان، سزاوار ستایش و نیایش است. آن «مهر فراخ‌چراگاه». (...)^۲

کَرْدَه دَهَم

بند ۴۴- می‌ستاییم «مهر فراخ‌چراگاه» را، که از «مانتره» آگاه است. آن زبان‌آور هزارگوش ده‌هزارچشم برزمنند بلندبالایی که بر فراز برجی یهن، استوار ایستاده است، نگاهبان زورمندی که [همواره بیدار و هوشیار بوده و] هرگز به خواب فرو نخواهد رفت. آن‌که خانه‌اش به پهنای زمین در جهان استومند^۳ برپا گردیده است؛ خانه‌ای گسترده و آسوده از دشواری نیاز، خانه‌ای درخشان و دارای پناه‌گاه‌های بسیار.

بند ۴۵- هشت تن از یاران او، بر فراز کوه‌ها؛ همچون دیده‌بانان «مهر» بر بالای برج‌ها، بنشسته‌اند و و نگران «مهر‌دروچانند». آنان به‌ویژه به کسانی چشم‌دوخته‌اند که برای

۱- در ادامه این بند آمده است: «سروش پارسا، آنان را به هم در افکند و...» که به تقلید از عبارات پیشین، در دوره‌های بعدی به متن کهن، الحاق شده است.

۲- بتگرید به پاورقی بند ۲.

۳- این واژه را «سابق هدایت» در ترجمه کتاب «زند بهمن یشت»؛ «استخوان‌دار»، «جسمانی» و «مادی» معنی کرده است.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

نخستین بار پیمان شکنی کردند. آنان کسانی را در پناه خویش گیرند که به «مهردروجان»، «دروندان» و کشندگان «آشوتان»، یورش برند.

بند ۴۶- «مهر فراخ چراگاه» خود را آماده نگاهداری کند: از پشت سر پشتیبانی کند، از روبرو یاری کند و همچون دیده بانی نافرینتی، به هر سویی بنگرد. این چنین «مهر» ده هزار دیده بان دانای توانای نافرینتی، آماده پشتیبانی از آن کسی است که نیکاندیشانه او را یاری کند. می ستاییم «مهر فراخ چراگاه» را، برای قر و فروغش، با تماز و نیایش بلند، می ستاییم «مهر فراخ چراگاه» را، که سرزمین های ایرانی را خانمان خوش و سرشار از سازش و آرامش بخشد. بشود که او ما را یاری دهد، بشود که او ما را گشایش بخشد، بشود که او ما را دست گیری کند، بشود که او ما را دل سوز باد، بشود که او چاره ساز کار ما باد، بشود که او ما را پیروزی بخشد، بشود که او ما را بهروزی دهد، بشود که او ما را دادرس باد، آن نیرومند همواره پیروز نافرینتی، که در سراسر جهان، سزاوار ستایش و تپایش است. آن «مهر فراخ چراگاه» (...)

گرده یازدهم

بند ۴۷- می ستاییم «مهر فراخ چراگاه» را، که از «مانثره» آگاه است. آن زبان آور هزار گوش ده هزار چشم برزند بلندبالایی که بر فراز برجی پهن، استوار ایستاده است. نگاه بان زورمندی که [همواره بیدار و هوشیار بوده و] هرگز به خواب فرو نخواهد رفت. نام آوری که اگر در خشم شود، میان دو کشوری که به جنگ برخاسته اند و به زبان دشمن خونریز، اسبان فراخ سم برمی انگیزد.

بند ۴۸- اگر «مهر» به زبان سپاه دشمن خون خوار، به ستیزه با رده های به رزم درآویخته دشمن در میان جنگاوران دو سرزمین جنگ جو، اسبان فراخ سم برانگیزد، آن گاه دست های «مهردروجان» را از پشت ببندد، چشم های آنان را برآورد، گوش های آن ها را کر کند و استواری پاهای آنان را باز پس گیرد. بدان گونه که کسی را یارای پایداری نماند. چنین شود روزگار این سرزمین ها و این جنگاوران، اگر از «مهر فراخ چراگاه» روی برتابند.

گرده چهاردهم

بند ۶۰- می ستاییم «مهر فراخ چراگاه» را، که از «مانثره» آگاه است. آن زبان آور هزار گوش ده هزار چشم برزند بلندبالایی که بر فراز برجی پهن، استوار ایستاده است. نگاه بان

۱- بنگرید به پاورقی بند ۲.



زورمندی که هرگز به خواب فرو نخواهد رفت. آن که او را برانده است: نام نیک، بزمندی و ستایش نیک، آن که بهروزی دل خواه، بخشد. آن ده هزار دیده بان دانای توانای نافرقتی، می ستاییم «مهر فراخ چراگاه» را، برای فرّ و فروغش، با نماز و نیایش بلند، می ستاییم «مهر فراخ چراگاه» را، که سرزمین های ایرانی را خاتمان خوش و سرشار از سازش و آرامش بخشد، بشود که او ما را یاری دهد، بشود که او ما را گشایش بخشد، بشود که او ما را دست گیری کند، بشود که او ما را دل سوز باد، بشود که او چاره ساز کار ما باد، بشود که او ما را پیروزی بخشد، بشود که او ما را بهروزی دهد، بشود که او ما را دادرس باد، آن نیرومند همواره پیروز نافرقتی، که در سراسر جهان، سزاوار ستایش و نیایش است. آن «مهر فراخ چراگاه» (...)^۱

کرده پانزدهم

بند ۶۱- می ستاییم «مهر فراخ چراگاه» را، که از «ماتره» آگاه است. آن زبان آور هزارگوش ده هزار چشم بزمند بلندبالایی که بر فراز برجی پهن، استوار ایستاده است. نگاهبان زورمندی که همواره بیدار و هوشیار بوده و هرگز به خواب فرو نخواهد رفت. آن که همواره ایستاده است. آن نگهبان بیدار، آن دلیر زبان آور که آبها را آبه بخشندگی بیافزاید؛ که بانگ دادخواهی را بشنود؛ که باران بیاراند و گیاهان برویاند. که سرزمین مان را داد گذارد. آن زبان آور کاردان، آن نافرقتی هوشمند، (...)^۲

بند ۶۲- آن که هرگز «مهر دروج» را توانایی ندهد. آن که هرگز «مهر دروج» را یاداشی ندهد.

بند ۶۳- تو می توانی بدان هنگام که بر آشفته شوی، نیروی بازوان، توان باها، بینایی چشم ها و شنوایی گوش های «مهر دروجان» را بازپس گیری. می ستاییم «مهر فراخ چراگاه» را، برای فرّ و فروغش، با نماز و نیایش بلند، می ستاییم «مهر فراخ چراگاه» را، که سرزمین های ایرانی را خاتمان خوش و سرشار از سازش و آرامش بخشد. بشود که او ما را یاری دهد، بشود که او ما را گشایش بخشد، بشود که او ما را دست گیری کند، بشود که او ما را دل سوز باد، بشود که او چاره ساز کار ما باد، بشود که او ما را پیروزی بخشد، بشود که

۱- بنگرید به پاورقی بند ۲.

۲- در ادامه این بند آمده است: «آن افریده کردگار» که به نظر می رسد این عبارت، از اضافات دوران میانه باشد.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

او ما را بهروزی دهد، بشود که او ما را دادرس باده آن نیرومند همواره پیروز نافرینتی، که در سراسر جهان، سزاوار ستایش و نیایش است. آن «مهر فراخ‌چراگاه» (...)

کرده شانزدهم

بند ۶۴- می‌ستاییم «مهر فراخ‌چراگاه» را، که از «مانتره» آگاه است. آن زبان‌آور هزارگوش ده‌هزارچشم برزمنند بلندبالایی که بر فراز برجی پهن، استوار ایستاده است. نگاهبان زورمندی که (همواره بیدار و هوشیار بوده و) هرگز به خواب فرو نخواهد رفت. آن‌که برای گسترش دین نیک، در همه‌جا نمایان گردید و جای گزید و بر هفت کشور فروغ افشاید.

بند ۶۵- آن‌که چالاک‌ترین چالاکان، پیمان‌شناس‌ترین پیمان‌شناسان، دلیرترین دلیران، زبان‌آورترین زبان‌آوران و گشایش‌بخش‌ترین گشایش‌بخش‌ترینان است. آن‌که کله و رُمه می‌بخشد. آن‌که شهریاری می‌بخشد، آن‌که پسران می‌بخشد، آن‌که زندگی می‌بخشد، آن‌که بهروزی می‌بخشد، آن‌که دهش «آشه» می‌بخشد.

بند ۶۶- آن‌که «آشی نیک» و «پارتد سَبک‌گردونه»، نیروی مردانه، نیروی «فرّه کیانی»، نیروی سپهر جاودانه، نیروی «دامویش اوپمنه»، نیروی فروهرهای آشونان و آن‌کس که گروهی از مزدایرستان آشون را گردهم‌آورده، یار و یاور او هستند. می‌ستاییم «مهر فراخ‌چراگاه» را، برای فرّ و فروغش، با نماز و نیایش بلند. می‌ستاییم «مهر فراخ‌چراگاه» را، که سرزمین‌های ایرانی را خانمان خوش و سرشار از سازش و آرامش بخشد. بشود که او ما را یاری دهد، بشود که او ما را گشایش بخشد، بشود که او ما را دست‌گیری کند، بشود که او ما را دل‌سوز یاد، بشود که او چاره‌ساز کار ما باد، بشود که او ما را پیروزی بخشد، بشود که او ما را بهروزی دهد، بشود که او ما را دادرس باده آن نیرومند همواره پیروز نافرینتی، که در سراسر جهان، سزاوار ستایش و نیایش است. آن «مهر فراخ‌چراگاه» (...)

کرده هفدهم

بند ۶۷- می‌ستاییم «مهر فراخ‌چراگاه» را، که از «مانتره» آگاه است. آن زبان‌آور هزارگوش ده‌هزارچشم برزمنند بلندبالایی که بر فراز برجی پهن، استوار ایستاده است.

۱- بنگرید به پاورقی بند ۲.

۲- پهلوی: «آرنا»، ایزدبانوی توانگری و پاداش.

۳- ایزدبانوی نگهبان گنج و دارایی، نام او اغلب در کنار «آشی» می‌آید.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

نگاهدان زورمندی که همواره بیدار و هوشیار بوده و هرگز به خواب فرو نخواهد رفت. آن که با گردونه بزرگ چرخه میثوی، از «ارزهی» به سوی «خونیرت» می‌شتابد. آن که از نیروی «زروان»^۱ و «فره مزداآفریده» و «پیروزی اهوراداده»، برخوردار است.

بند ۶۸ - «آشی نیک»، گردونه‌اش را بلندبایگه می‌گرداند. (...) اسپان «مهپر»، در فراخ‌نای هوا، برآن به گردش درآیند. «دامویش اویمنه» همواره گذرگاه او را آماده می‌کند. در برابر او، همه دیوان پنهان و «دروندان ورن» به هراس افتند.

بند ۶۹ - نشود که ما خود را دچار ستیز آن سرور برآشفته کنیم؛ آن که با هماورش، هزارگونه سیز بکار خواهد بست؛ آن ده‌هزار دیدبان توانای از همه چیز آگاه نافرقتی، می‌ستاییم «مهپر فراخ‌چراگاه» را، برای فر و فروغش، با نماز و نیایش بلند، می‌ستاییم «مهپر فراخ‌چراگاه» را، که سرزمین‌های ایرانی را خاتمان خوش و سرشار از سازش و آرامش بخشد، بشود که او ما را یاری دهد، بشود که او ما را گشایش بخشد، بشود که او ما را دست‌گیری کند، بشود که او ما را دل‌سوز یاد، بشود که او چاره‌ساز کار ما یاد، بشود که او ما را پیروزی بخشد، بشود که او ما را پیروزی دهد، بشود که او ما را دادرسی یاد، آن نیرومند همواره پیروز نافرقتی، که در سراسر جهان، سزاوار ستایش و نیایش است. آن «مهپر فراخ‌چراگاه» (...)

۱- از کهن‌ترین ایزدان آریایی، خدای «زمان»، «شهرستانی» در «ملل و نحل» از فرقه‌ای از زرتشتیان با نام «زروانیه» نام می‌برد که معتقد بودند «هورامزدا» و «هریمن»، هر دو فرزندان «زروان» هستند. «جلیل دوست‌خواه» به نقل از «پهار» تأکید می‌کند که باور به «زروان»، از کهن‌ترین باورهای ادیان آریایی بود که پیش از «زرتشت» نیز وجود داشته اما در دوران ساسانی، با دین زرتشتی پیوند خورده و در قامت فرقه‌ای از دین زرتشتی درآمد است. «موسی خورنی» - مورخ ارمنی - نیز از «زروان» به عنوان ایزدی آریایی و غیرزرتشتی نام برده است. به باور نگارنده، تردیدی نیست که «زروان» همچون «مهپر»، «پرویسور اناهیتا»، «پهرام» و دیگر ایزدان آریایی، در باورهای کهن‌سال ایرانی یکی از خدایان مستقل بوده است که در جریان اصلاحات «زرتشت»، مقام و جایگاه وی تنزل یافته و ایزدی درجه‌چندم قلمداد گشته است. باری سال‌ها پس از مرگ «زرتشت»^۲ به دلیل ریشه‌دار بودن عقاید قدیمی، همان‌گونه که دیگر ایزدان تنزل‌یافته آریایی - چون «مهپر» و «اناهیتا» - رشد یافته و به جایگاه قدیم خود نزدیک شدند، «زروان» نیز اندک‌اندک رشد کرده و به‌زودی به چنان نیرویی دست یافت که وی را تا جایگاه «پدر اهورامزدا» بالا برده و مذهبی تحت‌نام «زروانیه» را از «دین زرتشتی»، منشعب ساختند.

۲- در اینجا عبارتی آمده با این مضمون: «دین مزدا راه او را آماده می‌کند تا آن فروغ سپید میثوی درخشان، آن پاک هوشیار بی‌سایه، بتواند آن راه را به خوبی ببیناید» که از افزوده‌های بعدی زرتشتیان است.

۳- بنگرید به پاورقی بند ۲.



کرده هجدهم

بند ۷۰- می‌ستاییم «مهر فراخ‌چراگاه» را؛ که از «مانثره» آگاه است. آن زبان‌آور هزارگوش ده‌هزارچشم برزمنند بلندبالایی که بر فراز برجی یهن، استوار ایستاده است. نگاهبان زورمندی که اهوره بیدار و هوشیار بوده و هرگز به خواب فرو نخواهد رفت. آن که «بهرام اهوره‌افریده»^۱، همچون گراز نرینه تیزچنگال و تیزدندان و تکاوری پیشاپیش او روان شود. اگرازی^۲ که به یک زخم بکشد، اگرازی^۳ خشمگین که به او نمی‌توان نزدیک گردید، اگرازی^۴ دلیر با چهره‌ای خال‌خال، گرازی نیرومند و آهنین‌پای و آهنین چنگان و آهنین پی و آهنین دم و آهنین پوزه

بند ۷۱- که در تاخت بر دشمن پیشی گیرد و سرشار از خشم، با دلیری مردانه، دشمن را در جنگ به خاک افکنده و هنوز باور ندارد که او را کشته باشد؛ و چون هنوز او را زنده می‌پندارد، زخمی دیگر بر او فرود آورده و مغز سر او را که سرچشمه نیروی زندگی است، امتلاشی کند^۵ و تیره پشت او را در هم بشکند.

بند ۷۲- بی‌درنگ همه را نگه‌نگه کند و استخوان‌ها و گیسوها و مغز و خون «مهر‌دروچ» را درهم و برهم بر زمین فروریزد. می‌ستاییم «مهر فراخ‌چراگاه» را، برای فر و فروغش، با نماز و نیایش بلند. می‌ستاییم «مهر فراخ‌چراگاه» را، که سرزمین‌های ایرانی را خانمان خوش و سرشار از سازش و آرامش بخشد. بشود که او ما را یاری دهد، بشود که او ما را گشایش بخشد، بشود که او ما را دست‌گیری کند، بشود که او ما را دل‌سوز باد، بشود که او چاره‌ساز کار ما باد، بشود که او ما را پیروزی بخشد، بشود که او ما را پیروزی دهد، بشود که او ما را دادرس باد؛ آن نیرومند اهوره پیروز نافرینتی، که در سراسر جهان، سزاوار ستایش و تپایش است. آن «مهر فراخ‌چراگاه»^۶ (...)

کرده نوزدهم

بند ۷۵- ما خواستاریم که پشتیبان کشور تو باشیم. ما نمی‌خواهیم که از کشور تو جدا شویم. ما نمی‌خواهیم که از خانمان، روستا، شهر و کشور جدا شویم. جز این مباد تا آن «مهر نیرومندبازوان»، ما را در برابر گزند آذرواندان و دشمنان، نگهداری کند.

۱- اوستایی: «پورترغن» پهلوی: «پورهران» ایزد رزم و جنگاوری و پیروزی و یکی از کهن‌ترین و قدیمی‌ترین ایزدان و خدایان هندوایرانی (آریایی) بود. در مورد عبارت «اهوره‌افریده» در این بند، بنگرید به پاورقی بند ۱ از «بهرام پشت».

۲- بنگرید به پاورقی بند ۲.



بند ۷۶- تویی که این دشمن را - دشمنی مرد بداندیش را- نابود توانی کرد. تویی که کُشنده پارسا را نابود کنی. تویی که دارندهٔ اسبان و گردونه‌های زیبا هستی. تویی که از برای دادخواهی، یاور توانای ما هستی.

بند ۷۷- من «مهر» را به یاری می‌خوانم. بشود که او به میانجی نیاز فراوان و خوب زور که پیشکش او کنیم ما را به یاری آید تا در یرتو یاری او در خانه‌ای آسوده از گزند، به سر بریم.

بند ۷۸- تویی که مردمان سرزمین‌ها را -اگر که «مهر فراخ‌چراگاه» را به نیکی بنوازند- نگهداری می‌کنی. تویی که مردمان را -اگر از سرزمین‌های دشمن باشند- نابود خواهی کرد. من تو را در این‌جا به یاری همی‌خوانم. بشود که او در این‌جا به یاری ما آید؛ آن «مهر نیرومند» در همه‌جا پیروزمند^۱، آن سزاوار ستایش، آن برانندهٔ نیایش و آن سرور شکوهمند کشور. می‌ستاییم «مهر فراخ‌چراگاه» را، برای قر و فروغش، با نماز و نیایش بلند، می‌ستاییم «مهر فراخ‌چراگاه» را، که سرزمین‌های ایرانی را خانمان خوش و سرشار از سازش و آرامش بخشد، بشود که او ما را یاری دهد، بشود که او ما را گشایش بخشد، بشود که او ما را دست‌گیری کند، بشود که او ما را دل‌سوز باد، بشود که او چاره‌ساز کار ما باد، بشود که او ما را پیروزی بخشد، بشود که او ما را بهروزی دهد، بشود که او ما را دادرس باد؛ آن نیرومند همواره پیروز نافرینتی، که در سراسر جهان، سزاوار ستایش و نیایش است. آن «مهر فراخ‌چراگاه»^(۱)

گردهٔ بیستم

بند ۷۹- می‌ستاییم «مهر فراخ‌چراگاه» را؛ که از «مانتره» آگاه است، آن زبان‌آور هزارگوش‌ده‌هزارچشم برزمنند بلندبالایی که بر فراز برجی‌بهن، استوار ایستاده است، نگاه‌بان زورمندی که آهمواره بیدار و هوشیار بوده و هرگز به خواب فرو نخواهد رفت. آن که «رشن»^۲، خانه بدو پرداخت. آن که «رشن» -همنشین دیرپای او را- خانه بدو وا گذاشت.

بند ۸۰- تویی نگهبان خانمان. تویی نگهدار آن کس که از دروغ پرهیز می‌کند. تویی پاسدار دودمان و پشتبان آنان که دروغ را نکوهیده‌اند. در یرتو سروری همچون تو، من

۱- بتگرید به باورقی بند ۲.

۲- اوستایی: «رشنو» ایزد دادگری و دارنده ترازوی داورزی. در باورهای جدیدتر زرتشتیان، «رشن» پس از «مهر» و «سروش»، سومین داور «روز بسین» (قیامت) محسوب می‌گردد. در باورهای جدیدتر، وی را پسر «اهورامزدا» و «سپندارمذ» نیز آورده‌اند.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

بهترین همشینی و پیروزی آهوره‌آفریده را به دست آورم. در پیشگاه داوری او، دسته‌دسته «مهردروجان» به خاک درافتند. می‌ستاییم «مهر فراخ‌چراگاه» را، برای فرّ و فروغش، یا نماز و نیایش بلند. می‌ستاییم «مهر فراخ‌چراگاه» را، که سرزمین‌های ایرانی را خانمان خوش و سرشار از سازش و آرامش بخشد، بشود که او ما را یاری دهد، بشود که او ما را گشایش بخشد، بشود که او ما را دست‌گیری کند، بشود که او ما را دل‌سوز یاد، بشود که او چاره‌ساز کار ما یاد، بشود که او ما را پیروزی بخشد، بشود که او ما را بهروزی دهد، بشود که او ما را دادرس باد؛ آن نیرومند همواره پیروز نافرینتی، که در سراسر جهان، سزاوار ستایش و نیایش است. آن «مهر فراخ‌چراگاه». (...)^۱

کرده بیست و چهارم

بند ۹۵- می‌ستاییم «مهر فراخ‌چراگاه» را، که از «مانتره» آگاه است. آن زبان‌آور هزارگوش ده‌هزارچشم برزمند بلندبالایی که بر فراز برجی پهن، استوار ایستاده است، نگاہبان زورمندی که آهواره بیدار و هوشیار بوده و آ هرگز به خواب فرو نخواهد رفت. آن که پس از فرورفتن خورشید، به فراخ‌نای زمین پای نهد. هر دو پایانه این زمین پهناور گوی‌بیکر دورکرانه را دست زده و آن چه را در زمین و آسمان است می‌نگرد.^۲

بند ۹۶- گریزی صدگره و صدتیغه به دست گیرد تا به سوی دشمنان تاخته و آنان را نابود کند. گریزی از فلز زرد - از زر - که استوارترین رزم‌افزار است.

بند ۹۷- «اهریمن همه‌تن‌ترگ»، در برابر او به هراس می‌افتد. «دیو خشم نیرنگ‌باز مرگ‌آرزان» در برابر او به هراس می‌افتد. «یوشاسپ» درازدست^۳ در برابر او به هراس می‌افتد. همه دیوان پنهان و «دروندان ورن» در برابر او به هراس می‌افتند.

۱- بنگرید به باورقی بند ۲.

۲- این بند دارای دو نکته بسیار مهم است. نخست آن که همچون بند ۱۳ اثبات می‌کند که در کهن‌ترین باورهای آریایی، «مهر» از خورشید جدا بوده است. دیگر آن که عبارت «زمین پهناور گوی‌بیکر» نشان دهنده آن است که ایرانیان از هزاران سال پیش، به «گرد بودن زمین» آگاه بوده‌اند.

۳- دیو خواب ناپهنگام بامدادی است که به باور و اعتقاد نیاکان، از بیدار شدن آدمی در بامداد جلوگیری کرده و او را به خوابیدن بیشتر ترغیب می‌کند. در ایران باستان، عدم سحرخیزی، تن‌پروری و تنبلی از نگویده‌ترین و بدترین کردارهایی بود که یک فرد می‌توانست بدان مبتلا باشد. امروزه ضرب‌المثلی چون «سحرخیز باش تا کامروا باشی» و خرافه‌ای چون «رزق و روزی هر فرد را صبح‌اول وقت تقسیم می‌کنند» جلوه‌هایی از همان اهمیت به سحرخیزی در ایران باستان است که به‌گونه غریبی خود را تا به امروز رسانده است.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

بند ۹۸- میادا که خود را به ستیز یا «مهر خشمگین فراخ‌چراگاه» دچار کنیم. ای «مهر فراخ‌چراگاه!» میادا که خشم‌گینانه بر ما زخم فروآوری؛ تو که از نیرومندترین ایزدان، دلیرترین ایزدان، جلاک‌ترین ایزدان، تندترین ایزدان و بیرومندترین ایزدان پدیدار بر این زمین هستی. ای «مهر فراخ‌چراگاه!» می‌ستاییم «مهر فراخ‌چراگاه» را، برای قر و فروغش، با نماز و نیایش بلند. می‌ستاییم «مهر فراخ‌چراگاه» را، که سرزمین‌های ایرانی را خاتمان خوش و سرشار از سازش و آرامش بخشد، بشود که او ما را یاری دهد، بشود که او ما را گشایش بخشد، بشود که او ما را دست‌گیری کند، بشود که او ما را دل‌سوز باد، بشود که او چاره‌ساز کار ما باد، بشود که او ما را پیروزی بخشد، بشود که او ما را بهروزی دهد، بشود که او ما را دادرس باد؛ آن نیرومند همواره پیروز نافرینتی، که در سراسر جهان، سزاوار ستایش و نیایش است. آن «مهر فراخ‌چراگاه»...^(۱)

گرده بیست‌وهفتم

بند ۱۰۴- می‌ستاییم «مهر فراخ‌چراگاه» را، که از «مانتره» آگاه است. آن زبان‌آور هزارگوش ده‌هزارچشم بزمند بلندبالایی که بر فراز برجی پهن، استوار ایستاده است. نگاهبان زورمندی که آهمواره بیدار و هوشیار بوده و هرگز به خواب فرو نخواهد رفت. آن که بازوان بسیاربلندش، «مهر‌دروغ» را - اگرچه در خاور هندوستان یا در باختر یا در کرانه رود «آرتنگ»^۲ یا در دل زمین باشد - گرفتار کند و نابود سازد.

بند ۱۰۵- همچنین «مهر» با بازوان خویش، آن فرومایه‌ای را که پای از راه «آشه» بیرون نهاده است، گرفتار کند؛ آن تیره‌درون فرومایه‌ای را که با خود می‌گوید: مهر نایب‌است. کردار زشتی که از من سرزده و دروغی را که از دهانم جاری گشته است را نمی‌بیند.

بند ۱۰۶- من در نهاد خویش، چنین می‌اندیشم: در همه جهان کسی نیست که بتواند هم‌چند نیک‌اندیشی «مهر مینوی»، بداندیشی کند. در همه جهان کسی نیست که بتواند هم‌چند نیک‌گفتاری «مهر مینوی»، بدگفتاری کند. در همه جهان کسی نیست که بتواند هم‌چند نیک‌کرداری «مهر مینوی»، بدکرداری کند.

۱- بنگرید به باورقی بند ۲.

۲- نام یکی از رودهای ورجاوند و مقدس در اساطیر آریایی که در بخش‌های دیگر «وستا» نیز بارها با آن برخورد می‌کنیم و رویدادهای مهم بسیاری در کنار آن به وقوع می‌پیوندد. محل دقیق این رود مشخص نیست. برخی آن را با «سپردریا» (سیحون) یکی می‌دانند.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

بند ۱۰۷- در همه جهان کسی نیست که هم‌چند «مهر مینوی»، از خردی نهادینه شده در سرشت خویش بهره‌مند باشد. در همه جهان کسی نیست که هم‌چند «مهر مینوی تیزگوش آراسته به هزارگونه‌کاردانی»، از نیروی شنوایی برخوردار باشد. «مهر» هر که را که دروغ بگوید، می‌بیند. «مهر توانا» گام بیش می‌گذارد. آن چیره‌دست، روان می‌شود و نگاه زیبایی روشن چشمان تیزبین خویش را به هر کرانه می‌افکند او زمزمه می‌کند:

بند ۱۰۸- کدامین کس مرا می‌ستاید؟ کیست آن که دروغ می‌گوید؟ کدامین کس مرا به نیکی می‌ستاید؟ کیست آن که با ستایش بد، می‌پندارد که مرا به نیکی می‌ستاید؟ کدامین کس را شکوه و بزرگواری و تندرستی بخشم؟ کدامین کس را توانگری آسایش‌بخش، ارزانی دهم؟ کدامین کس را فرزندان برزنده پیروم؟

بند ۱۰۹- کدامین کس را بی‌آن که خود گمان برده‌باشد، شهریاری نیرومندی با افزارهای زیبا و ارتشداران بسیار ارزانی دارم؟ شهریاری فرمانروایی توانا که همه (سرکشان) را سر بگوید. شهریار دلیر پیروزمند شکست‌ناپذیری که گناهکار را فرمان پادافره دهد و فرمان او بی‌درنگ روا گردد؛ همان دم که او خشمگینانه فرمان آن پادافره را بدهد. این چنین، نهاد آزده و ناخشنود «مهر» را آرامش بخشد و خشنود سازد.

بند ۱۱۰- کدامین کس را دچار ناخوشی و مرگ کنم؟ کدامین کس را به بی‌نوایی شکنجه‌آور گرفتار کنم؟ فرزندان برزنده چه کسی را به یک زخم، نابود سازم؟

بند ۱۱۱- کدامین کس را بی‌آن که خود گمان برده‌باشد، شهریاری نیرومندی با افزارهای زیبا و ارتشداران بسیار ارزانی دارم؟ شهریاری فرمانروایی توانا که همه (سرکشان) را سر بگوید. شهریار دلیر پیروزمند شکست‌ناپذیری که گناهکار را فرمان پادافره دهد و فرمان او بی‌درنگ روا گردد؛ همان دم که او خشمگینانه فرمان آن پادافره را بدهد. این چنین نهاد شاد و خشنود «مهر» را اندوهگین و ناخشنود کند. می‌ستاییم «مهر فراخ‌چراگاه» را، برای فر و فروغش، با نماز و نیایش بلند. می‌ستاییم «مهر فراخ‌چراگاه» را، که سرزمین‌های ایرانی را خانمان خوش و سرشار از سازش و آرامش بخشد. بشود که او ما را یاری دهد، بشود که او ما را گشایش بخشد، بشود که او ما را دست‌گیری کند، بشود که او ما را دل‌سوز باد، بشود که او چاره‌ساز کار ما باد، بشود که او ما را پیروزی بخشد، بشود



که او ما را بهروزی دهد، بشود که او ما را دادرسی بده؛ آن نیرومند همواره پیروز نافرینتی،
که در سراسر جهان، سزاوار ستایش و نیایش است. آن «مهر فراخ چراگاه»^۱ (...)

گرده بیست و هشتم

بند ۱۱۲- می‌ستاییم «مهر فراخ چراگاه» راه که از «مانتره» آگاه است. آن زبان‌آور
هزارگوش ده‌هزارچشم بزمند بلندبالایی که بر فراز برجی پهن، استوار ایستاده است.
نگاهبان زورمندی که همواره بیدار و هوشیار بوده و هرگز به خواب فرو نخواهد رفت.
آن که سپهر سیمین در دست، و زره زرین بر تن کرده و با تازیانه، گردونه را به پیش می‌راند.
آن سرور نیرومند دلیر، آن یل کارآموده، روشن است راههایی که «مهر» از برای دیدار یا
«سرزمین‌های مهرستان» می‌پیماید و از دشت‌های پهناور و دورکرانه‌ای می‌گذرد که
مردمان و چهارپایان آزادانه در آن‌ها در گردش هستند.^۲

بند ۱۱۳- بشود که هر دو بزرگ «مهر» و «هوره»^۳ به یاری ما بشتابند؛ بدان‌گاه که
اسبان خروش برکشند و بانگ بلند تازیانه‌ها در هوا بیچند و تیرهای تیزرو، از زه کمان‌ها
پرتاب شود. پس آن‌گاه، پسران آن‌ها که به همدلی و ناخوش‌دلی زور نیاز کردند کشته شوند
و موی گنده، به خاک درغلند.

گرده سی و یکم

بند ۱۲۳- می‌ستاییم «مهر فراخ چراگاه» راه که از «مانتره» آگاه است. آن زبان‌آور
هزارگوش ده‌هزارچشم بزمند بلندبالایی که بر فراز برجی پهن، استوار ایستاده است.
نگاهبان زورمندی که همواره بیدار و هوشیار بوده و هرگز به خواب فرو نخواهد رفت.
آن که «هوره‌مزدا»^۴ او را در «گرزمان» بستود.

بند ۱۲۴- بازوان خود را به نگاهبانی [آشوبان] گشوده است. آن «مهر فراخ چراگاه» از
«گرزمان درخشان» روان شود. آن که گرداننده گردونه‌ای است سراسر زیبا و برازنده و زرین
و آراسته به زیورهای گوناگون.

۱- بنگرید به باورقی بند ۲.

۲- بندهای فوق، از کهن‌ترین باورهای «مهرستان» است.

۳- واژه «هوره» از الحاق‌ت جدیدتر است.

۴- بخشی از این بند، به دلیل داشتن نام «هورامزدا»، می‌تواند از افزوده‌های زرتشتیان باشد. با این حال با
علم به این که گرده ۳۱ از دست‌نخورده‌ترین و کهن‌ترین بخش‌های این پشت است، این شانه را پیش
می‌آورد که این مورد، یکی از معدود موارد باقی‌مانده از دوران پیش از «زرتشت» باشد که دربرگیرنده نام
«هورامزدا» است. تفاوت در مورد این بند بسیار دشوار است.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

بند ۱۲۵- این گردونه را چهار اسب تکاور مینوی سپید درخشان جاودانه می‌کشند که خوراک‌شان از آبشخور مینوی است. سم‌های پیشین آنان از زر و سم‌های پسین آنان از سیم پوشیده است و همه را لگام و مال‌بند و یوغی پیوسته به چنگکی شکاف‌دار و خوش‌ساخت از فلزی گران‌بها به یکدیگر بسته است تا در کنار هم بایستد.

بند ۱۲۷- «داموش اوپمنه»، دلیر او^۱ سواره؛ همچون گرازی تیزدندان، به‌درآید. گراز نرینه تیزچنگالی که به یک زخم، بکشد. گراز خشمگینی که به او نمی‌توان نزدیک گردید. گراز دلیر با چهره‌ای خال‌خال، گرازی دلیر و چالاک و تیزتک که از پی او (مهر) و «آذر فروزان» و «فره توانای کیانی» می‌تازد.

بند ۱۲۸- در گردونه «مهر فراخ‌چراگاه» هزار کمان خوش‌ساخت است که بسیاری از آن‌ها به زه «گوسن»^۱ آراسته‌اند.

بند ۱۲۹- در گردونه «مهر فراخ‌چراگاه» هزار تیر به پر کرکس‌نشاندۀ زرین ناوک یا سوارهایی از استخوان خوش‌ساخت است که بسیاری از چوبه‌های آنان، آهنین است. این تیرها به شتاب نیروی خیال پرتاب شوند و به شتاب نیروی خیال به سوی سر دیوان پرواز کنند.

بند ۱۳۰- در گردونه «مهر فراخ‌چراگاه» هزار نیزه تیزتیغه خوش‌ساخت است که به شتاب نیروی خیال پرتاب شوند و به شتاب نیروی خیال به سوی سر دیوان پرواز کنند.

بند ۱۳۱- در گردونه «مهر فراخ‌چراگاه» هزار خنجر دوسر خوش‌ساخت است که به شتاب نیروی خیال پرتاب شوند و به شتاب نیروی خیال به سوی سر دیوان پرواز کنند. در گردونه «مهر فراخ‌چراگاه» هزار گرز پرتابی خوش‌ساخت است که به شتاب نیروی خیال پرتاب شوند و به شتاب نیروی خیال به سوی سر دیوان پرواز کنند.

بند ۱۳۲- در گردونه «مهر فراخ‌چراگاه» گرز زیبای سبک پرتاب صدتیغه‌ای صدگره است که آنان را به سوی دشمنان نشانه رود و آنان را از پای درآورد. گرسی از فلز زرد-از

۱- نام جانوری است که از روده آن زه کمان می‌ساختند. از این بند تا بند ۱۳۲ شماری از جنگ‌افزارهای کهن رایج در میان آریاییان باستان معرفی شده است که نمونه‌های بسیاری از آن‌ها در طی حفاری‌های باستان‌شناسان در دوران معاصر، به دست آمده است.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

زر- که استوارترین و پیروزبخش‌ترین رزم‌افزاری است که به شتاب نیروی خیال پرتاب شود و به شتاب نیروی خیال به سوی سر دیوان پرواز کند.

بند ۱۳۳- «مهر فراخ‌چراگاه» پس از کشتن دیوان و پس از برانداختن «مهردروجان»، سواره از فراز «ارزهی»، «سوهی»، «فردذفشو»، «ویدذفشو»، «وآوروبرشتی»، «وآوروجرشتی» و این کشور درخشان «خونیرت» بگذرد.

بند ۱۳۴- به‌راستی که «هریمین همه‌تن‌ترگ»، به هراس افتد. به‌راستی که «دبو خشم نیرنگ‌باز مرگ‌آرزان» به هراس افتد. به‌راستی که «بوشاسپ درازدست» به هراس افتد. به‌راستی که همه دیوان پنهان و «دروندان ورن» به هراس می‌افتند.

گرده سی و دوم

بند ۱۳۶- می‌ستاییم «مهر فراخ‌چراگاه» را؛ که از «مانتره» آگاه است. آن زبان‌آور هزارگوش ده‌هزارچشم برزمنند بلندبالایی که بر فراز برجی پهن، استوار ایستاده است. نگاه‌بان زورمندی که همواره بیدار و هوشیار بوده و هرگز به خواب فرو نخواهد رفت. آن که اسبان سفید، گردونه‌اش را می‌کشند. آن که گردونه‌اش با چرخ‌های زرین و بر از سنگ‌های درخشان فلاخن روان شود و «زورهای نیاز شده» را به سوی وی آورند.

گرده سی و سوم

بند ۱۴۰- می‌ستاییم «مهر فراخ‌چراگاه» را؛ که از «مانتره» آگاه است. آن زبان‌آور هزارگوش ده‌هزارچشم برزمنند بلندبالایی که بر فراز برجی پهن، استوار ایستاده است. نگاه‌بان زورمندی که همواره بیدار و هوشیار بوده و هرگز به خواب فرو نخواهد رفت. (...) من «مهر» را می‌ستایم. آن نیک را. آن نخستین دلاور مینوی را. آن بسیارمهربان را. آن بی‌همانند بلندبایگاه را. آن نیرومند دلیر را. آن یل کارآموده را.

بند ۱۴۱- آن پیروزمندی که رزم‌افزاری خوش‌ساخت بر گرفته است. آن که در تیرگی، نگاهبانی نافرینتی است. آن که زورمندترین زورمندان است. آن که دلیرترین دلیران است. آن که داناترین بخشندگان است. آن پیروزمندی که «فره ایزدی» از آن اوست. آن هزارگوش

۱- در اینجا عبارت «ای سببتمان» آمده است که از الحاقات دوره ساسانی است. «سببتمان» نام خانوادگی «زرتشت» و برگرفته از نام جد بزرگ اوست. نسب «زرتشت» بنابر کتاب «مبدعشن» چنین است: «زرتشت پسر پوروشسپ پسر بیترسپ پسر هنجت‌اسپ پسر جاشنوش پسر بیترسپ پسر ارفیذارش پسر هرنتر پسر اسپبتمان از نسل منوچهر پیشدادی.»



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

دههزارچشم دههزار دیدبان. آن نیرومند دانای نافرینتی. می‌ستاییم «مهر فراخ‌چراگاه» را. برای فر و فروغش. با نماز و نیایش بلند. می‌ستاییم «مهر فراخ‌چراگاه» را. که سرزمین‌های ایرانی را خانمان خوش و سرشار از سازش و آرامش بخشد. بشود که او ما را یاری دهد. بشود که او ما را گشایش بخشد. بشود که او ما را دست‌گیری کند. بشود که او ما را دل‌سوز باد. بشود که او چاره‌ساز کار ما باد. بشود که او ما را پیروزی بخشد. بشود که او ما را بهروزی دهد. بشود که او ما را دادرس باد. آن نیرومند همواره پیروز نافرینتی. که در سراسر جهان، سزاوار ستایش و نیایش است. آن «مهر فراخ‌چراگاه». (...)

بند ۱۴۴ - می‌ستاییم «مهر فراخ‌چراگاه» را. که از «مانتره» آگاه است. آن زبان‌آور هزارگوش دههزارچشم بزمند بلندبالایی که بر فراز برجی پهن، استوار ایستاده است. نگاهبان زورمندی که هرگز به خواب فرو نخواهد رفت. «مهر» را که در گردادگرد کشور است. می‌ستاییم. «مهر» را که در میان کشور است. می‌ستاییم. «مهر» را که در کشور است. می‌ستاییم. «مهر» را که بر فراز کشور است. می‌ستاییم. «مهر» را که در پایین کشور است. می‌ستاییم. «مهر» را که در پیش کشور است. می‌ستاییم. «مهر» را که در پس کشور است. می‌ستاییم.



آبان یشت

«آبان یشت»، پنجمین یشت و یکی از کهن‌ترین یشت‌های «اوستا» است. این یشت دلکش و منحصر به فرد، مشخصاً به ستایش «اردویسور آناهیته»^۱، ایزدبانوی آب‌ها سروده شده است.

«اردویسور آناهیته» یکی از مهم‌ترین ایزدبانوهای آریایی است. وی ایزد آب‌هاست و در کنار «مهر» و «هورامزدا»، سه ضلع مقدس «ابین مزدیسنا» را در دوران ساسانی تشکیل می‌دادند. اهمیت این ایزدبانو به اندازه‌ای بود که برخی از آتشکده‌های ساسانیان، منحصرأ برای ستایش «ایزدبانو آناهیتا» برپا گردیده و به «معبد ناهید» یا «آتشکده آناهیتا» مشهور بود.^۲ «آناهیته» از محبوب‌ترین ایزدان ایرانی بود. نام وی تداعی‌کننده سرزندگی چشمه‌های سرشار، باران شستشودهنده آسمان، عشق و باروری و آبادانی و پاکدامنی بانوان ایرانی بود.

«آبان یشت» یکی از زیباترین و دلکش‌ترین یشت‌های «اوستا» و از منابع با اهمیت در بررسی نام‌های پهلوانان و سرداران و پادشاهان در ایران باستان به شمار می‌رود. در این یشت می‌توان بسیاری از کهن‌ترین اساطیر ایرانی را مشاهده نمود. اشاره‌های جغرافیایی موجود در «آبان یشت» نشان می‌دهد که محل سرایش آن، سرزمین‌های جنوبی آسیای میانه و شمال افغانستان امروزی و به‌ویژه نواحی بیرامون رود «آمو» (امودریا) بوده است.

این یشت به دلیل یادآوری کهن‌ترین اساطیر و افسانه‌های ایرانی و نام‌بردن از قدیمی‌ترین شهریاران، بزرگان، پهلوانان و سرشناسان آریایی، بسیار مورد توجه است و ترجمه آن نیز به دلیل داشتن نام‌های خاص - که بعضاً نام‌هایی فراموش شده هستند - با دشواری انجام گردید.

«آبان یشت» دارای ۲۹ کرده و ۱۳۳ بند است. اما بسیاری از این بندها از افزوده‌های دوره‌های پارتی و ساسانی است. در ادامه به معرفی کهن‌ترین بندهای «آبان یشت» پرداخته خواهد شد اما باید توجه داشت که بعید نیست در این یشت، بندهای قدیمی دیگری نیز وجود داشته باشند که از چشم نگارنده دور مانده است.

۱- پهلوی: «آناهید»، ارمنی: «آناهیت»، فارسی: «ناهید»

۲- چنان‌که آتشکده‌هایی نیز منحصرأ برای «مهر» ایجاد می‌گردید.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

متن کهن ترین بخش های «آبان یشت»

گُرده نخست

بند ۱- (...) اوست که در جهان استومند، برازنده ستایش و سزاوار نیایش است. اوست آشونی که جان افزایش و گله و رمه و دارایی و کشور را فزونی بخشد. آشونی که فزاینده گیتی است.

بند ۲- اوست که نخمه همه مردان را پاک کند و زهدان همه زنان را برای زایش، بیالاید. اوست که زایمان همه زنان را آسانی بخشد و زن باردار را افس از زایش فرزندش شیر در پستان او جاری سازد.

بند ۳- اوست برومندی که در همه جا بلندآوازه است. اوست که در بسیار فره‌مندی، همچند همه آب‌های روی زمین است. اوست زورمندی که از «کوه هَکَر»^۱ به «دریای فَرَاخ‌کَرْت»^۲ ریزد.

بند ۴- بدان هنگام که «اردوسور آناهیتَه»^۳ آن دارنده هزار دریاچه و هزار رود که هر یک به درازای هزار روز راه مردی چابک‌سوار است، به سوی «دریای فَرَاخ‌کَرْت» روان شود، سراسر کرانه‌های آن دریا به جوش درافتد و میانه آن بریزد.

گُرده چهارم

بند ۱۴- (...) اوست که در جهان استومند، برازنده ستایش و سزاوار نیایش است. اوست آشونی که جان افزایش و گله و رمه و دارایی و کشور را فزونی بخشد. آشونی که فزاینده گیتی است.

بند ۱۵- اوست آن زورمند درخشان بلندبالای بُرزمندی که روزان و شبان - در بزرگی همچند آب‌های روی زمین - به نیرومندی روان شود. (...)

۱- در آغاز این بند، یک گفتگوی کوتاه میان «هورامزدا» و «زرتشت» آمده است که ساخته و پرداخته موبدان زرتشتی در دوره ساسانیان است.

۲- اوستایی «هوکیره» به معنای «خوب‌گش» بلندترین قله «کوه آناهیتای البرز» است که «اردوسور آناهیتَه» (در این جا یعنی رود بلند بی‌الایش) از فراز آن جاری شده و به «دریای فَرَاخ‌کَرْت» فرومی‌ریزد. برای آگاهی بیشتر از جایگاه «البرز کوه» و افسانه‌های آن، بنگرید به یاورقی بند ۱۲ از «مهر یشت».

۳- بنگرید به یاورقی بند ۵۹ از «فروردین یشت».

۴- در دنباله این بند، تکرار بند ۹ آمده است که از اصطلاحات زرتشتی است.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

کرده ششم^۱

بند ۲۰- (۱...) اوست که در جهان استومند، برازنده ستایش و سزاوار نیایش است. اوست آشونی که جان افزاید و گله و رمه و دارایی و کشور را فزونی بخشد. آشونی که فزاینده گیتی است.

بند ۲۱- "هوشنگ پیشدادی" در پای [کوه] البرز، او را صد اسب، هزار گاو و ده هزار گوسفند پیشکش نمود.

بند ۲۲- و از وی خواستار شد: ای «آردویسور آناهیته»! ای نیکا! ای تواناترین! مرا این کامیابی ارزانی گردان که من بزرگ‌ترین شهریار همه جهان شوم، که بر همه دیوان و مردمان آدروند! و جادوان و بریان و «کوی‌ها و کربن‌های ستمکار»^۲، چیرگی یابم، که دو سوم از «دیوان مزندری» و «فروندان ورن» را بر زمین افکنم.

بند ۲۳- «آردویسور آناهیته»! که همیشه خواستار زور نیازکننده و به آیین پیشکش‌آورنده را کامروا کند، او را کامیابی بخشید. (...)^۳

کرده هفتم

بند ۲۴- (۲...) اوست که در جهان استومند، برازنده ستایش و سزاوار نیایش است. اوست آشونی که جان افزاید و گله و رمه و دارایی و کشور را فزونی بخشد. آشونی که فزاینده گیتی است.

بند ۲۵- "جمشید خوب‌رمه" در پای «کوه هَکَر»^۴، او را صد اسب، هزار گاو و ده هزار گوسفند پیشکش نمود.

بند ۲۶- و از وی خواستار شد: ای «آردویسور آناهیته»! ای نیکا! ای تواناترین! مرا این کامیابی ارزانی گردان که من بزرگ‌ترین شهریار همه جهان شوم، که بر همه دیوان و

۱- چند بند از جملات مربوط به پیشکش‌آوردن بهلولان و شهریاران ایرانی برای «آردویسور آناهیته» که در این پشت آمده است، با مختصر تعبیری در «آشه پشت» و «گوش پشت» نیز تکرار شده است. با این تفاوت که در آن‌جا بهلولان پیشکشی‌های خود را به جای «آردویسور آناهیته»، به «آشه» و «گوش» (آزدیابوی نگهبان چارپایان و ستوران) پیشکش می‌کنند. بنابر شواهد زبان‌شناختی، دو پشت ذکر شده، اصیل نیستند.

۲- بنگرید به پاورقی بند ۱.

۳- بنگرید به پاورقی بند ۱۳۵ از «فروردین پشت».

۴- بنگرید به پاورقی بند ۱۵.

۵- بنگرید به پاورقی بند ۳.



مردمان آذروند] و جادوان و پریان و «گوی‌ها و گزین‌های ستمکار». چیرگی یابم. که من دیوان را از دارایی و سود و از فراوانی و رَمه و از خشنودی و سرافرازی، بی‌بهره نمایم.

بند ۲۷- «آردویسور آناهیته» که همیشه خواستار زور نیازکننده و به آیین پیشکش آورنده را کامروا کند، او را کامیابی بخشید. (...)^(۱)

کرده هشتم

بند ۲۸- (...)^(۲) اوست که در جهان استومند، برازنده ستایش و سزاوار نیایش است. اوست آشونی که جان افزایش و گله و رَمه و دارایی و کشور را فزونی بخشد. آشونی که فزاینده گیتی است.

بند ۲۹- «آزی‌دهاک سه‌پوزه» در سرزمین «نوری»^(۳)، او را صد اسب، هزار گاو و ده‌هزار گوسفند پیشکش نمود...

بند ۳۰- و از وی خواستار شد: ای «آردویسور آناهیته»! ای نیکا! ای تواناترین! مرا این کامیابی ارزانی گردان که من هفت کشور را از مردمان، تُهی کنم.

بند ۳۱- «آردویسور آناهیته»، او را کامیابی بخشید. (...)^(۱)

کرده نهم

بند ۳۲- (...)^(۲) اوست که در جهان استومند، برازنده ستایش و سزاوار نیایش است. اوست آشونی که جان افزایش و گله و رَمه و دارایی و کشور را فزونی بخشد. آشونی که فزاینده گیتی است.

بند ۳۳- «فریدون» پسر «اتبین» از «خاندان توانا»، در سرزمین چهارگوشه «پورن»، او را صد اسب، هزار گاو و ده‌هزار گوسفند پیشکش نمود...

بند ۳۴- و از وی خواستار شد: ای «آردویسور آناهیته»! ای نیکا! ای تواناترین! مرا این کامیابی ارزانی گردان که من بر «آزی‌دهاک سه‌پوزه سه‌کله شش‌چشم» بیروز شوم. آن

۱- بنگرید به پاورقی بند ۱۵.

۲- بنگرید به پاورقی بند ۱.

۳- یکی از اسرارآمیزترین سرزمین‌هایی است که در «اوستا» از آن یاد شده است و به نظر می‌رسد که برای ایرانیان - به دلیل خروج «آزی‌دهاک» از آن‌جا - مکانی نفرت‌انگیز بوده باشد. این سرزمین بعدها در اساطیر ایرانی، به اشتهای با «هابل» یکی انگاشته شد. «سرزمین بوری» در هنگام سرودن کهن‌ترین یشت‌ها، نام جایی در مشرق فلات ایران‌زمین بوده است و ارتباطی با «هابل» یا سرزمین‌های دیگر خاورمیانه، ندارد.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

دارنده هزارگونه جلاکی، آن دیو بسیار زورمند «دروج»، آن دروید آسیب‌رسان جهان و آن زورمندترین «دروج» که «هریمن» برای تباہ کردن جهان «آشه» به پتارگی در جهان استومند بیافرید، او پس از چیرگی بر او آن دو «سنگهوک» و «ارنوگ» را، که برزنده نگاهداری خاندان و شایسته زایش و افزایش دودمانند را، از وی بریایم.

بند ۳۵- «اردوسور اناهیته»؛ که همیشه خواستار زور نیازکننده و به آیین پیشکش آورنده را کامروا کند، او را کامیابی بخشید. (...)

کرده دهم

بند ۳۶- (...) اوست که در جهان استومند، برزنده ستایش و سزاوار نیایش است. اوست آشنوی که جان افزایش و گله و رومه و دارایی و کشور را فزونی بخشد. آشنوی که فزاینده گیتی است.

بند ۳۷- «گرشاسب نریمان» در کرانه دریاچه «پیشینگه»، او را صد اسب، هزار گاو و ده هزار گوسفند پیشکش نمود...

بند ۳۸- و از وی خواستار شد: ای «اردوسور اناهیته»! ای نیکا! ای تواناترین! مرا این کامیابی ارزانی گردان که بتوانم بر «گندروی» زرنه پاشنه» در کرانه «دریای پر خیزاب فواخ کرت» بیروز شوم؛ که من بر این زمین پهناور گوی سان^۱ دورکرانه، ناخست‌کنان به خانه استوار دروید برسم.

۱- در شاهنامه: «شهرناز» و «ارنواز» دو دختر (یا خواهر) «جمشید» که «آزی‌دهاک» هر دو را به اسارت برد. «فریدون» پس از چیرگی بر «آزی‌دهاک» و آزادسازی ایران، هر دو دختر را آزاد کرده و به زنی گرفت. «فردوسی» می‌گوید:

دو پاکیزه از خانه جم شید	برون آوردند، لرزان چو بید
که جمشید را هر دو دختر بدند	سر بانوان را چو افسر بدند
ز پوشیده‌رویان یکی «شهرناز»	دگر پاکدامن به نام «ارنواز»

۲- بتگرید به پاورقی بند ۱۵.

۳- بتگرید به پاورقی بند ۱.

۴- در افغانستان امروزی.

۵- نام دیوی تباہگر که به دست «گرشاسب» کشته شد. در منابع بعدی زرتشتیان آمده است که او دیوی غول‌پیکر بود و آب دریا تنها تا پاشنه پای او می‌رسید. گرشاسب با زخمی که بر پاشنه پای وی زد، او را نابود کرد و پوست تنش را از همان پاشنه پا، برکشید.

۶- یکی دیگر از اسناد کهن سال، که اثبات می‌کند ایرانیان هزاران سال پیش از گرد بودن و تروی بودن زمین آگاه بودند.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

بند ۳۹- «آرذویسور آناهیته» که همیشه خواستار زور نیازکننده و به آیین پیشکش آورنده را کامروا کند، او را کامیابی بخشید. (...)

کرده یازدهم

بند ۴۰- (...) اوست که در جهان استومند، برازنده ستایش و سزاوار نیایش است. اوست آشونی که جان افزایش و گله و رمه و دارایی و کشور را فزونی بخشد. آشونی که فزاینده گیتی است.

بند ۴۱- «افراسیاب»^۲ تورانی تیهکار^۳ در «هنگ زیرزمینی خویش»، او را صد اسب، هزار گاو و ده هزار گوسفند پیشکش نمود...

بند ۴۲- و از وی خواستار شد: ای «آرذویسور آناهیته»! ای نیکا! ای تواناترین! مرا این کامیابی ارزانی گردان که به آن «فره شناور» در «دریای فراخ کورت» دست یابم. (...)

بند ۴۳- «آرذویسور آناهیته»، او را کامیابی بخشید. (...)

کرده دوازدهم

بند ۴۴- (...) اوست که در جهان استومند، برازنده ستایش و سزاوار نیایش است. اوست آشونی که جان افزایش و گله و رمه و دارایی و کشور را فزونی بخشد. آشونی که فزاینده گیتی است.

بند ۴۵- «کی کاووس توانا» در پای کوه «آرزیفیه»^۵، او را صد اسب، هزار گاو و ده هزار گوسفند پیشکش نمود...

۱- بنگرید به باورقی بند ۱۵.

۲- بنگرید به باورقی بند ۱.

۳- «افراسیاب» پسر «پشنگ» مهم‌ترین شخصیت تورانی است. نبردهای مکرر او با ایرانیان - به‌ویژه با «رستم» - از مهم‌ترین بخش‌های تاریخ اساطیری حماسی ایرانی است. وی سرانجام پس از جنگ‌های بسیار با ایرانیان و تباه کردن بزرگانی همچون «توذر» (از پادشاهان و شهریاران بزرگ ایران) و «سیاوش» (پسر «کی کاووس» و مهم‌ترین شاهزاده ایرانی) در تیردی حماسی، به‌دست «کی خسرو» (بزرگ‌ترین و مقدس‌ترین پادشاه ایرانی که در تمام بخش‌های کهن و جدید اوستا تقدیس شده است) کشته شد. علاقمندان به آشنایی بیشتر با ریشه این اسطوره تورانی، به کرده‌های هفتم و هشتم از «خورنه پست» رجوع کنند که کهن‌ترین داستان از «افراسیاب» را شامل می‌شود.

۴- در دنباله این بند آمده است: «فرمای که هم‌اکنون و تا همیشه از آن تیره‌های ایرانی و «زرتشت آشون» است.» که این بند از اضافات جدیدتر زرتشتیان است.

۵- از کوه‌های اساطیری ایران. مشخص نیست منظور، کدام یک از کوه‌های شرقی فلات ایران بوده باشد.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

بند ۴۶- و از وی خواستار شد: ای «آردویسور آناهیته»! ای نیکا! ای تواناترین! مرا این کامیابی ارزانی گردان که بتوانم بزرگ‌ترین شهریار همه کشورها باشم، که بر همه دیوان و مردمان آدروند! و جادوان و بریان و «گوی‌ها و گزین‌های ستمکار»، چیرگی یابم.

بند ۴۷- «آردویسور آناهیته»! که همیشه خواستار زور نیازکننده و به آیین پیشکش‌آورنده را کامروا کند، او را کامیابی بخشید. (...)^(۱)

گرده سیزدهم

بند ۴۸- (...)^(۲) اوست که در جهان استومند، برازنده ستایش و سزاوار نیایش است. اوست آشوتی که جان افزاید و گله و رمه و دارایی و کشور را فزونی بخشد. آشوتی که فزاینده گیتی است.

بند ۴۹- «اکی‌آخسرو» پهلوان سرزمین‌های ایرانی و استواردارنده کشور، در کرانه دریاچه ژرف و پهناور «چنیجست»^(۳)، او را صد اسب، هزار گاو و ده‌هزار گوسفند پیشکش نمود...

بند ۵۰- و از وی خواستار شد: ای «آردویسور آناهیته»! ای نیکا! ای تواناترین! مرا این کامیابی ارزانی گردان که بتوانم بزرگ‌ترین شهریار همه کشورها باشم، که بر همه دیوان و مردمان آدروند! و جادوان و بریان و «گوی‌ها و گزین‌های ستمکار»، چیرگی یابم؛ که من در درازنای راه تاخت‌وتاز، همیشه در تکاپو، پیش از همه گردونه‌ها برانم؛ که من و رزم‌آورانم هنگامی که دشمن تیهکار بدخواه، سواره به رزم ما می‌آید، به دام او نیافتیم.

بند ۵۱- «آردویسور آناهیته»! که همیشه خواستار زور نیازکننده و به آیین پیشکش‌آورنده را کامروا کند، او را کامیابی بخشید. (...)^(۱)

گرده چهاردهم

بند ۵۲- (...)^(۲) اوست که در جهان استومند، برازنده ستایش و سزاوار نیایش است.

۱- بتگرید به باورقی بند ۱۵.

۲- بتگرید به باورقی بند ۱.

۳- به اعتقاد «گریستن» با علم به این که در زمان ساسانیان، «چنیجست» را با «دریاچه ارومیه» یکی می‌انگاشتند، پس این نام در این یشت در دوره‌های بعدی به متن اصلی یشت‌ها اضافه شده است. نگارنده جدا از الحاقی بودن یا نبودن این واژه در این بند، معتقد است که اصل نام «دریاچه چنیجست»، نامی جدید نیست. شاید این نام به «دریاچه خوارزم» (آرال کنونی) و یا جایی دیگر در شرق فلات ایران‌زمین اطلاق می‌شد.



اوست اَشُونی که جان افزایش و گله و رمه و دارایی و کشور را فزونی بخشد. اَشُونی که فزاینده گیتی است.

بند ۵۳- "توس" پهلوان جنگاور، بر پشت اسب او را بستود و خواهان نیرومندی اسپان خود و تندرستی خویش شد تا بتواند دشمنان را از دور بنگرد و همآوردان کینه‌ور را به یک زخم، از پای درآورد.

بند ۵۴- [توس] از وی خواستار شد: ای «ارذویسور اناهیته»! ای نیکا! ای تواناترین! مرا این کامیابی ارزانی گردان که بر پسران دلیر «خاندان ویسه» در گذرگاه «خَشْتروسوک»^۲ بر فراز «گنگ» بلند و اَشُون، پیروز شوم؛ که من سرزمین‌های تورانی را براندازم؛ پنجاه‌ها صدها، صدها هزارها، هزارها ده‌هزارها، ده‌هزارها صدهزارها.

بند ۵۵- «ارذویسور اناهیته»! که همیشه خواستار زور نیازکننده و به آیین پیشکش آورنده را کامروا کند، او را کامیابی بخشید. (...)^۳

گرده پانزدهم

بند ۵۶- (...)^۴ اوست که در جهان استومند، برزنده ستایش و سزاوار نیایش است. اوست اَشُونی که جان افزایش و گله و رمه و دارایی و کشور را فزونی بخشد. اَشُونی که فزاینده گیتی است.

بند ۵۷- پسران دلیر «خاندان ویسه»، در گذرگاه «خَشْتروسوک» بر فراز «گنگ» بلند و اَشُون، او را صد اسب، هزار گاو و ده‌هزار گوسفند پیشکش نمود...

۱- پسر "نوخز" پادشاه پیشدادی، او از بزرگ‌ترین شاهزادگان و پهلوانان اساطیری ایرانی و در منابع بعدی، در شمار جاودانگان است؛ پس از عروج "کی‌خسرو" به آسمان‌ها، "توس" نیز به همراه "گیو" (پسر "گودرز" از دودمان "کشواد") پس از ماجرای در کوهستان گیر افتاده و به زیر برف مدفون گشتند. بر پایه سنت‌های کهن، این دو در آخرالزمان زنده از زیر برف برخاسته و به پاوروی "سوشیانت منجی" می‌شناهند.

۲- از دودمان‌های به‌نام و مشهور تورانی، در شاهنامه بزرگ‌ترین فرد از این خاندان، "پیران" نام دارد که یکی از خردمندترین افراد تورانی است.

۳- به معنای: «روشنی شهر» یا «فروغ شهریاری» است. گذرگاهی بر بلندای کوه مقدس «گنگ دژ».

۴- دژی افسانه‌ای در توران‌زمین، "پشوتن" پسر "گشتاسب" (او برادر اسفندیار) در این دژ به سر می‌برد و بنا بر افسانه‌های زرتشتی، در آخرالزمان با یکمزد و پنجاه تن از سربازانش که همگی جامه‌ای از «پوست سمور سیاه» بر تن دارند، از دژ خارج شده و به پاری "سوشیانت" می‌شناهد. فرماندهای لشکر "پشوتن" بر عهده «هوروجیتر» (خورشید چهار) کوچک‌ترین پسر "زرتشت" است.

۵- بنگرید به پاوروی بند ۱۵.

۶- بنگرید به پاوروی بند ۱.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

بند ۵۸- و از وی خواستار شد: ای «آرذویسور آناهیته»! ای نیکا! ای تواناترین! مرا این کامیابی ارزانی گردان که ما بر "توس" -پهلوان جنگاور- پیروز شویم. که ما سرزمین‌های ایرانی را براندازیم؛ پنجاه‌ها صدها، صدها هزارها، هزارها ده‌هزارها، ده‌هزارها صدهزارها.

بند ۵۹- «آرذویسور آناهیته»، آن‌ها را کامیابی نیکشید. (...)

گردد شانزدهم

بند ۶۰- (۲...) اوست که در جهان استومند، برازنده ستایش و سزاوار نیایش است. اوست آشونی که جان افزایش و گله و رمه و دارایی و کشور را فزونی بخشد. آشونی که فزاینده گیتی است.

بند ۶۱- "یا اوروه" کشمیران کردان؛ هنگامی که "فردون پهلوان نیرومند"، او را همچون «کرکسی» در هوا به پرواز واداشت، «آرذویسور آناهیته» را ستود...

بند ۶۲- ...او سه شبانه‌روز بیایی به سوی خانه خویش در پرواز بود و نمی‌توانست در آن فرود آید. چون سومین شب پرواز او به سپیده‌دمان رسید، به هنگام بامدادان به سوی «آرذویسور آناهیته» بانگ برآورد:

بند ۶۳- ای «آرذویسور آناهیته» زود به یاری من بشتاب! اینک مرا پناه‌بخش که اگر به زمین اهوره‌آفریده^۱ و به خانه خویش رسم، هر آینه تو را در کرانه رود «آرنگ»^۲ هزار زور^۳ به آیین ساخته و پالوده، آمیخته به «هوم»^۴ و آمیخته به شیر، نیاز آورم.

بند ۶۴- پس آن‌گاه «آرذویسور آناهیته» به پیکر دوشیزه‌ای برومند، برزمند، کمر بر میان‌بسته، راست بالا، آزاده، نیک‌نژاد، بزرگوار، با کفش‌هایی درخشان که تا میج یا را پوشانده و به استواری با بندهای زرین محکم شده، روانه گردید.

۱- بتگرید به پاورقی بند ۱۵.

۲- بتگرید به پاورقی بند ۱.

۳- از شخصیت‌های فراموش‌شده اساطیر ایرانی است. داستان شگفت‌انگیز "یا اوروه" تنها همین یک‌بار در «اوستا» آمده و کوشش‌های نگارنده برای یافتن اثری از این کهن‌اسطوره ایرانی در دهگرمتون زرتشتی و پهلوی، بی‌نتیجه ماند. ذکر نسبتاً مفصل این روایت در «آبان‌یشت»، حکایت از محبوب بودن این داستان در میان ایرانیان باستان دارد.

۴- واژه «هوره‌آفریده» از افزوددهای بعدی است.

۵- بتگرید به پاورقی بند ۱۰۴ از «مهر یشت».

۶- بتگرید به پاورقی بند ۳۰ از «مهر یشت».

۷- بتگرید به پاورقی بند ۳ از هات ۹ «یسنا».



بند ۶۵- بازوانش را به چالاکي بگرفت و ديري نيايد که او را بي هيچ گزند و ناخوشي به زمين اهوره آفريده^۱ فرود آورد.

بند ۶۶- «آرذويسور آناهيتَه»؛ که هميشه خواستار زور نيازکننده و به آيين^۲ پيشکش آورنده را کامروا کند، او را کاميابي بخشيد. (...)^۳

گرده هفدهم^۴

بند ۶۷- (...)^۵ اوست که در جهان استومند، برازنده ستايش و سزاوار نيايش است. اوست آشوني که جان افزايد و گله و رمه و دارايي و کشور را فزوني بخشد. آشوني که فزاينده گيتي است.

بند ۶۸- هنگامی که «جاماسب»^۶ از دور، سپاه دُرُوتدان ديوپرست را ديد که با آرايش رزم، به پيش می آيند، صد اسب، هزار گاو و ده هزار گوسفند پيشکش نمود...

بند ۶۹- و از وی خواستار شد: ای «آرذويسور آناهيتَه»! ای نيکا! ای تواناترين! مرا اين کاميابي ارزاني گردان که من همچند همه ديگرايرانيان، از بيروزي بزرگ بهره مند شوم.

بند ۷۰- «آرذويسور آناهيتَه»؛ که هميشه خواستار زور نيازکننده و به آيين^۷ پيشکش آورنده را کامروا کند، او را کاميابي بخشيد. (...)^۸

گرده هجدهم

بند ۷۱- (...)^۹ اوست که در جهان استومند، برازنده ستايش و سزاوار نيايش است. اوست آشوني که جان افزايد و گله و رمه و دارايي و کشور را فزوني بخشد. آشوني که فزاينده گيتي است.

۱- واژه «اهوره آفريده» از افزونده های بعدی است.

۲- بنگريد به پاورقی بند ۱۵.

۳- گرده ۱۷ و گرده های ۲۴ تا ۲۸، در شمار پست های اصیل نيستن اما از الحاقات قديم زرتشتيان به متن اصلي «آبان پست» هستند (نگارش يافته در دورانی نزديک به زندگي «زرتشت»^{۱۰}) به دليل قدمت اين پستها و دربرداشتن نکات اساطيري مهم، تمام اين گرده ها را بدون کموکاست آورده ايم.

۴- بنگريد به پاورقی بند ۱.

۵- از «دودمان هوگو» داماد و نزديک ترين فرد به «زرتشت» و دومين موبد زرتشتي، او وزير دربار «کي گشتاسب»، پادشاه کياني بود. در کتاب «پادگار زريران»، «گشتاسب» روپداهاي آينده را از «جاماسب» پرسيد و وی به دقت و درستي سلسله وقايع آينده را پيش گویی می کند. همچنين کتلي پهلوی به نام «جاماسب نامه» از دوره ساسانيان باقي مانده است که ايرانيان معتقد بودند به دست وی تحرير يافته است. برای اطلاعات بيشتر بنگريد به پاورقی بند ۱۰۳ از «فروردین پست».



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

بند ۷۲- «شوزدنگه» پسر «پنورو داخستی» و «شوزدنگه» پسر «سایوژدری»^۱ نزد «پام‌نیات» تیزاسب، ایزد بزرگ و شهزاد شیدور، «اردویسور آناهیته» را صد اسب، هزار گاو و ده‌هزار گوسفند پیشکش آوردند...

بند ۷۳- و از وی خواستار شد: ای «اردویسور آناهیته»! ای نیکا! ای تواناترین! ما را این کامیابی ارزانی گردان که در میدان جنگ، بر تورانیان «دانو» و بر «کر» و «وز» از «دودمان آس‌بن» و بر «دوراکیت» چیره شویم.^۲

بند ۷۴- «اردویسور آناهیته» که همیشه خواستار زور نیازکننده و به آیین پیشکش آورنده را کامروا کند، او را کامیابی بخشید. (...)^۳

گرده تودهم

بند ۷۵- (۲) اوست که در جهان استومند، برازنده ستایش و سزاوار نیایش است. اوست آشنوی که جان افزایش و گله و رمه و دارایی و کشور را فزونی بخشد. آشنوی که فزاینده گیتی است.

بند ۷۶- «ویستورو»^۴ از «خاندان نوذر»، بر کرانه آب «ویتنگوهیتی»^۵، این چنین گفتار راست بر زبان، او را پیشکش آورد:

۱- ظاهراً این چهار نفر، از بزرگان و سرشناسان تاریخ‌دور ایران‌زمین بوده‌اند که در گرد و غبار تاریخ، گم شده و آگاهی بیشتری از آن‌ها نباشد. جز آن‌که بنابر مندرجات برخی از متون پهلوی، «شوزدنگه» پسر «پنورو داخستی» در شمار جاودانانی است که در آخرالزمان به پاری «سوشیانت» برمی‌خیزد. از «خاندان پنورو داخستی» در «فروردین پشت» نیز در چندجا نام برده شده است.

۲- «پام‌نیات» یا «آبان» نام ایزد آب‌هانت که در اساطیر هندی نیز با همین نام آمده است. در مورد این ایزد در منابع کهن، آگاهی‌های متناقضی یافت شده است. برخی منابع پراکنده، برای «پام‌نیات» و «آبان» دو شخصیت جداگانه قائل شده‌اند. بدین‌گونه که «پام‌نیات» را ایزدی مستقل دانسته و «آبان» را صفتی برای «اردویسور آناهیته» قلمداد کرده‌اند. اما در دسته‌ای دیگر از منابع، «پام‌نیات» تلفظ کهن‌تر «آبان» دانسته شده و هر دو را صفتی برای «اردویسور آناهیته» ثبت کرده‌اند که مورد اخیر به نظر درست می‌آید. گاهی «نیات‌پام» نیز ضبط شده است.

۳- نام‌ها و دودمان‌های یادشده در این بند، ظاهراً از سرشناس‌ترین دیوبیرستان تاریخ کهن بوده‌اند که شوربختانه آگاهی بیشتری از آن‌ها در دست نیست. در جای‌جای بخش‌های امیلی «بشت‌ها»، بسیار اسامی و نام‌های قدیمی وجود دارد که به دلیل از بین رفتن منابع، از بیشتر آن‌ها آگاهی نداریم.

۴- بتگرید به پاورقی بند ۱۵.

۵- بتگرید به پاورقی بند ۱.

۶- بتگرید به پاورقی بند ۱-۲ از «فروردین پشت».

۷- از رودهای کهن در ایران‌باستان که از جایگاه آن آگاهی نداریم.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

بند ۷۷- ای «ارذویسور اناهیته»! این سخن به «آیین» «آشه» و به درستی گفته می‌شود که من به شماره موهای سرم، دیوپرستان را به خاک افکنده‌ام. پس تو مرا یک گذرگاهی خشک، برای رسیدن به آن سوی «ویشتگوهیتی» پدید آور.

بند ۷۸- پس آن‌گاه «ارذویسور اناهیته» به پیکر دوشیزه‌ای برومند، برزمنند، کمر بر میان‌بسته، راست بالا، آزاده، نیک‌نژاد، بزرگوار، با کفش‌هایی درخشان که تا میج پا را پوشانده و به استواری با بندهای زرین محکم شده، روانه گردید. یک رشته از آب را از رقتن بازداشت و دیگر رشته‌ها را بدان‌سان که بود، به رقتن رها کرد. بدین‌سان گذرگاهی خشک از یک کرانه، به کرانه دیگر «ویشتگوهیتی نیکو»، پدید آورد.^۱

بند ۷۹- «ارذویسور اناهیته»؛ که همیشه خواستار زور نیازکننده و به آیین پیشکش‌آورنده را کامروا کند، او را کامیابی بخشید. (...)^۲

کرده بیستم^۲

بند ۸۰- (...)^۳ اوست که در جهان استومند، برازنده ستایش و سزاوار نیایش است. اوست آشونی که جان افزایش و گله و رمه و دارایی و کشور را فزونی بخشد. آشونی که فزاینده گیتی است.

بند ۸۱- "یوشت" از «خاندان فریان» در کرانه رود «ارنگ»، او را صد اسب، هزار گاو و ده‌هزار گوسفند پیشکش نمود...

بند ۸۲- و از وی خواستار شد: ای «ارذویسور اناهیته»! ای نیک! ای تواناترین! مرا این کامیابی ارزانی گردان که بر «أخت جادوی نیرنگ‌باز» چیره گردم و نود و نه برستی که «أخت جادوی نیرنگ‌باز خیره‌سر» به دشمنی از من خواهد پرسید، (به درستی) پاسخ توام گفت.

۱- این بند به‌گونه شگفت‌انگیزی به داستان یهودی «موسی و شکافته‌شدن رود نیل» شباهت دارد. به عقیده نگارنده، با علم به این‌که چنین روایتی یک‌بار دیگر نیز منسوب به "زرتشت" - در کتاب «وچرگرت دینی» - گزارش شده است، باستانی داستان «موسی و شکافته‌شدن رود نیل» نیز همچون بسیاری دیگر از افسانه‌ها و باورهای عبرانیان، ریشه در اساطیر ایرانی داشته و از این کهن‌داستان آریایی برگرفته شده باشد.
۲- بنگرید به پاورقی بند ۱۵.
۳- برای آگاهی از داستان کامل «اسطوره یوشت فریان»، بنگرید به ترجمه «ماتیکان یوشت فریان» در همین کتاب.
۴- بنگرید به پاورقی بند ۱.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

بند ۸۳- «رُدویسور اناهیتَه»؛ که همیشه خواستار زور تیاژکننده و به آیین پیشکش آورنده را کامروا کند، او را کامیابی بخشید. (...)

بند ۹۶- می‌ستایم «کوه زرین در همه‌جا ستوده هَکَر» را که «رُدویسور اناهیتَه» از آن؛ از بلندای هزار بالای آدمی، برای من فرود آید. اوست که در بسیارفره‌مندی، همچند همه آب‌های روی زمین است و به نیرومندی روان شود. (...)

گرده بیست و دوم

بند ۹۸- اوست که مزداپرستان؛ برسم‌به‌دست، به گرداگرد وی درآیند. او را ابرزگان «خاندان ا هوه»^۲ ستودند. او را ابرزگان «خاندان ا نودری» ستودند. ابرزگان «خاندان ا هوه» از او دارایی و ابرزگان «خاندان ا نودری» از او اسبان تکاور خواستند. دیری نباید که ابرزگان «خاندان ا هوه» به دارایی فراوان، توانگر شدند. دیری نباید که ابرزگان «خاندان ا نودری» کامروا شدند و «گشتاسپ» در این سرزمین‌ها بر اسبان تیزتک دست یافت.^۳

گرده بیست و چهارم

بند ۱۰۳- (...)^۴ اوست که در جهان استومند، براننده ستایش و سزاوار نیایش است. اوست آشوتی که جان افزاید و گله و رمه و دارایی و کشور را فروزی بخشد. آشوتی که فزاینده گیتی است.

۱- بنگرید به پاورقی بند ۱۵.

۲- بنگرید به پاورقی بند ۳.

۳- «خاندان هوگو» بنگرید به پاورقی بند ۱۰۳ از «فروردین یشت».

۴- «خاندان نودری» (اوستایی: نوتری) دودمانی منسوب به «نودر» پسر «منوچهر» (از نسل فریدون)، پادشاه پیشدادی ایران زمین بودند. «نودر» بنابر «شاهنامه»، هفت سال پادشاه ایران بود و در جنگ با تورانیان کشته شد. «نوس» و «گستهم» دو پسر او بودند که به‌سبب نداشتن «فره ایزدی» نتوانستند بر مستند پادشاهی بنشینند (بزرگان ایران، «وزو» پسر «نهماسب» را به جانشینی نودر برگزیدند). در سنت ایرانی، به اخلاف «نودر»، «خاندان نودری» می‌گویند. سرشناس‌ترین افراد این خاندان، «طوس»، «گستهم»، «هنتوسا» (بنگرید به پاورقی بند ۱۳۹ از فروردین یشت)، «گهراسپ» و پسرش «گشتاسپ» هستند. اما در متون جدیدتر زرتشتی، به دلیل کمک‌های شایانی که «گشتاسپ» به دین زرتشتی نمود، برای وی شجره‌نامه جدیدی ساخته و او را که تنها شاه شهر «بلخ» بود، به عنوان شاهنشاه تمام ایران معرفی کردند. بدین ترتیب که اصل و نسب «نودری» وی را حذف کرده و او را به «کی‌پشین» نوه «کی‌قیاد» منتسب نمودند. بدین گونه وی به «کی‌گشتاسپ» ملقب گردیده و در ردیف پادشاهان کیانی، پس از «کی‌خسرو» قرار گرفت.

۵- بنگرید به پاورقی کرده هفدهم.

۶- بنگرید به پاورقی بند ۱.



بند ۱۰۴- او را بستود "زرتشتِ آشون" در «ایران‌ویج»^۱ در کرانه رود «نیکوی دای»^۲ با «هوم آمیخته به شیر»، با برسم، با زبان خرد و «مانثره»، با اندیشه و گفتار و کردار نیک، با زور و با سخن رسا...

بند ۱۰۵- و از وی خواستار شد: ای «اردویسوزِ اناهیته»! ای نیک! ای تواناترین! مرا این کامیابی ارزانی گردان که "کی‌گشتاسپِ دلیر" پسر "لهراسپ" را بر آن دارم که همواره دینی بیاندیشد، دینی سخن گوید و دینی رفتار کند.

بند ۱۰۶- «اردویسوزِ اناهیته»؛ که همیشه خواستارِ زورِ نیازکننده و به آیینِ پیشکش‌آورنده را کامروا کند، او را کامیابی بخشید. (...)^۳

گرده بیست و پنجم

بند ۱۰۷- (...)^۴ اوست که در جهان استومند، برازنده ستایش و سزاوار نیایش است. اوست آشونی که جان افزاید و گله و رمه و دارایی و کشور را فزونی بخشد. آشونی که فزاینده گیتی است.

بند ۱۰۸- "کی‌گشتاسپِ گرانمایه" بر کرانه آب «فرزداو»^۵، او را صد اسب، هزار گاو و ده هزار گوسفند پیشکش نمود...

۱- کهن‌ترین سرزمینی که ایرانیان در آن سکونت داشتند، بایستی در حوالی «خوارزم» بوده باشد. معنی تحت‌اللفظی آن: «جایگاه ایرانیان» است. با توجه به این مهم که تقریباً تمامی اسامی یاد شده در «یشت‌ها»، مربوط به ایرانی شرقی هستند. تکرار این واژه در «اوستا» نیز حکایت از آن دارد که آریایی‌ها پیش از مهاجرت، در بخش شرقی فلات ایران‌زمین و به احتمال بسیار قوی در حوالی «خوارزم» می‌زیست‌اند. بدین ترتیب فرضیات موهوم مهاجرت آریایی‌ها از «سیبری» یا از «اروپای شرقی» که توسط پژوهشگران غربی معاصر با تأکید در سال‌های اخیر تکرار شده است، از ریشه بی‌اساس است. همچنین بنگرید به پاورقی بند ۴ از «وندیگاد».

۲- از مهم‌ترین و مقدس‌ترین رودهای اساطیری ایران‌زمین، در اواخر دوره ساسانی «رود دای» را با «رود سند» یکی می‌پنداشتند. حتی اگر نپذیریم که «دای» همان «سند» است، بی‌گمان این رود بایستی یکی از رودهای نیمه‌شرقی فلات ایران‌زمین بوده باشد و فرضیات مطروحه اخیر، که «دای» را با رودهای غربی فلات ایران -همچون «ارس»- یکی دانسته‌اند، از ریشه خطاست.

۳- بنگرید به پاورقی بند ۱۵.

۴- بنگرید به پاورقی بند ۱.

۵- بنا بر مندرجات «تندیشن» (بخش ۲۲ بند ۵)، این دریاچه در «سیستان» قرار داشته است. همچنین در «همین یشت» آمده است که "اوشیدر" (نخستین سوشیانت از سوشیانت‌های سه‌گانه زرتشتی) در کنار این دریاچه زاده خواهد شد.



بند ۱۰۹- و از از وی خواستار شد: ای «اردویسور اناهیته»! ای نیکا! ای تواناترین! مرا این کامیابی ارزانی گردان که در نبرد با "نریاونت" دزدین" و "پشنای دیوپرست" و "ارجاسپ" دروند" پیروز شوم.

بند ۱۱۰- «اردویسور اناهیته»! که همیشه خواستار زور نیازکننده و به آیین پیشکش آورنده را کامروا کند، او را کامیابی بخشید. (...)

گرده بیست و هشتم

بند ۱۱۱- (...!) اوست که در جهان استومند، برزنده ستایش و سزاوار نیایش است، اوست آشونی که جان افزایش و گله و رمه و دارایی و کشور را فزونی بخشد. آشونی که فزاینده گیتی است.

بند ۱۱۲- "زریر" رزم‌کنان بر پشت اسب، در کرانه آب «دایتی»، او را صد اسب، هزار گاو و دهزار گوسفند پیشکش نمود...

بند ۱۱۳- و از از وی خواستار شد: ای «اردویسور اناهیته»! ای نیکا! ای تواناترین! مرا این کامیابی ارزانی گردان که در میدان کارزار و در نبرد با "هوم‌یک" دیوپرست گشوده‌چنگال" که در هشت خانه به سر می‌برد، و همیدون بر "ارجاسپ دروند" آشهریار حیوانات چیرگی یافته و به پیروزی دست یابم.

بند ۱۱۴- «اردویسور اناهیته»! که همیشه خواستار زور نیازکننده و به آیین پیشکش آورنده را کامروا کند، او را کامیابی بخشید. (...)

گرده بیست و نهم

بند ۱۱۵- (...!) اوست که در جهان استومند، برزنده ستایش و سزاوار نیایش است، اوست آشونی که جان افزایش و گله و رمه و دارایی و کشور را فزونی بخشد. آشونی که فزاینده گیتی است.

- ۱- از دیوپرستانی که آگاهی بیشتری از او در دسترس نیست.
- ۲- شهریار دیوپرست «خبون‌ها» که شاخه‌ای از تورانیان بودند، او برای براندازی دین زرتشتی، به شهر «بلخ» لشکر براند و با «گشتاسب» به نبرد پرداخت. اما سرانجام توسط «اسفندیار» پسر «گشتاسب»، کشته شد.
- ۳- بتگرید به پاورقی بند ۱۵.
- ۴- بتگرید به پاورقی بند ۱.
- ۵- بتگرید به پاورقی بند ۱۰۱ از «فروردین یشت».
- ۶- از دیوپرستانی که به دست "زریر" کشته شد، از او آگاهی بیشتری در دست نیست.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

بند ۱۱۶- "وندربینیش" نزدیک «دریای فراخ‌کرت»، او را صد اسب، هزار گاو و ده‌هزار گوسفند پیشکش نمود...

بند ۱۱۷- و از از وی خواستار شد: ای «آردویسور آناهیته»! ای نیک! ای تواناترین! مرا این کامیابی ارزانی گردان که بر "کی‌کشتاسپ دلیر" و بر سوار جنگاور "زریر"، پیروز شوم. که سرزمین‌های ایرانی را براندازم: پنجاه‌ها، صدها، صدها هزارها، هزاره‌ها هزارها، ده‌هزارها صد هزارها.

بند ۱۱۸- «آردویسور آناهیته» او را کامیابی بخشید. (...)

کرده بیست‌وهشتم

بند ۱۱۹- (...) اوست که در جهان استومند، برازنده ستایش و سزاوار تپایش است. اوست آشونی که جان افزایش و گله و رمه و دارایی و کشور را فزونی بخشد. آشونی که فزاینده گیتی است.

بند ۱۲۰- «هورامزدا» او (آردویسور آناهیته) را چهار اسب از باد و باران و ابر و تگرگ پدید آورد. ای "زرتشت سپیتمان" همیشه برای من از این چهار اسب، باران و برف و زاله و تگرگ فرومی‌بارد به کسی که هزار و نهصد تیر بخشیده شده باشد.^۴

۱- در شاهنامه: «اندریمان»، او برادر «ارجاسپ» است که در جنگ با «اسفندیار» کشته شد. «دکتر جلیل دوست‌خواه» این نام را: «کسی که منش و خیالش در پی آوازه و ستایش است» معنی کرده است.

۲- بنگرید به باورقی بند ۱۵.

۳- بنگرید به باورقی بند ۱.

۴- به نظر می‌رسد این بند، یکی از کهن‌ترین بندهای «آبان‌یشت» باشد که توسط زرتشتیان در ادوار بعدی دستکاری شده و دو عبارت «هورامزدا» و «زرتشت سپیتمان» را بدان افزوده باشند. تفسیر و تاویل این بند بسیار پیچیده است و به خصوص مشخص نیست که منظور از عبارت: «هزار و نهصد تیر بخشیده شده باشد» چیست.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

خَوَرَنَه اِشْت

«خَوَرَنَه اِشْت» یا «زَامِیاد اِشْت» یا «کیان اِشْت» نوزدهمین اِشْت از «اوستا» است و در بزرگداشت و ستایش «فَرَه کیانی» سروده شده است.

«فَرَه» به باور نیاکان مان، فروغ و موهبتی است ایزدی که هرکس از آن برخوردار شود، برآزنده سالاری و شهریاری می‌گردد. بنابر کهن‌ترین اساطیر ایرانی، تمام پادشاهان پیشدادی، کیانی و پهلوانان و بزرگان ایرانی، دارای «فَرَه ایزدی» بوده‌اند. بارها در لابلای اساطیر کهن و قدیمی اوستایی و پهلوی، به بسیاری از دشمنان ایران‌زمین از جمله «آزی‌دهاک» و «افراسیاب» برمی‌خوریم که در پی به‌دست آوردن این «فَرَه» بوده اما هرگز موفق به این امر نشدند.

در «اوستا» ما با دوگونه «فَرَه» مواجه هستیم: «فَرَه کیانی» که ویژه شهریاران و پهلوانان و بزرگ‌زادگان است و «فَرَه ایرانی» که متعلق به تمام مردان و زنان و جانوران و گیاهان و سرزمین‌های ایرانی است.

اشارات جغرافیایی موجود در «خَوَرَنَه اِشْت» نشان می‌دهد که سرایندگان این اِشْت در نواحی شرقی و جنوب‌شرقی فلات ایران می‌زیست‌اند. این اِشْت به دلیل داشتن نام‌های خاص کهن، از مهم‌ترین اِشْت‌های «اوستا» است. بندهای ۱ تا ۸ (شامل نام کوه‌های بخش شرقی فلات ایران‌زمین) و ۶۶ تا ۶۹ (شامل نام رودهای بخش شرقی فلات ایران‌زمین) دارای اسامی و توضیحات مهمی است. هرچند که بندهای فوق‌الذکر از لحاظ قدمت، در شمار اضافات دوره‌های اشکانی و ساسانی محسوب می‌شوند و از موضوع این جستار خارج است؛ وانگهی اطلاعات جغرافیایی بکری را دربردارند که مخاطب کنجکاو، می‌تواند با مراجعه به آن‌ها، آگاهی‌های تاریخی جغرافیایی ارزنده‌ای را به‌دست آورد.

«خَوَرَنَه اِشْت» دارای ۱۵ گرده و ۹۶ بند است. اما بسیاری از این بندها از افزوده‌های دوره‌های پارتی و ساسانی است. در ادامه به معرفی کهن‌ترین بندهای «خَوَرَنَه اِشْت» پرداخته خواهد شد اما باید توجه داشت که بعید نیست در این اِشْت، بندهای قدیمی دیگری نیز وجود داشته باشند که از چشم نگارنده دور مانده است.



متن کهن ترین بخش های «خَوَرْتَه یشت»

گَردهٔ چهارم

بند ۲۵- «فرّه کیانی نیرومندِ مزداآفریده» را می‌ستاییم؛ آن فرّهٔ بسیارستوده، زبردست، پرهیزگار، کارآمد و جالاک را که برتر از دیگرآفریدگان است.^۱

بند ۲۶- ...که دیرزمانی از آن "هوشنگ بیشدادی" بود، چنان که بر هفت کشور شهریاری کرد و بر دیوان و مردمانِ اَدروندا و جادوان و بریان و «گوی‌ها و گرّین‌های ستمکار» چیره شد و دو سوم از «دیوان مَزندری» و «دروندان ورن» را برانداخت.^۲

گَردهٔ پنجم

بند ۲۷- «فرّه کیانی نیرومندِ مزداآفریده» را می‌ستاییم؛ آن فرّهٔ بسیارستوده، زبردست، پرهیزگار، کارآمد و جالاک را که برتر از دیگرآفریدگان است.^۱

بند ۲۸- ...که از آن "نهمورت" زیناوند" بود، چنان که بر هفت کشور شهریاری کرد و بر دیوان و مردمانِ اَدروندا و جادوان و بریان و «گوی‌ها و گرّین‌های ستمکار» چیره شد.

بند ۲۹- ...چنان که بر دیوان و مردمانِ اَدروندا و جادوان و بریان و چیره شد و «هرمین» را به پیکرِ اسبی درآورد و سی‌سال سوار بر او به دوکرانهٔ زمین، همی‌تاخت.

گَردهٔ ششم

بند ۳۰- «فرّه کیانی نیرومندِ مزداآفریده» را می‌ستاییم؛ آن فرّهٔ بسیارستوده، زبردست، پرهیزگار، کارآمد و جالاک را که برتر از دیگرآفریدگان است.^۱

بند ۳۱- ...که دیرزمانی از آن "جمشید خوبرمه" بود، چنان که بر هفت کشور شهریاری کرد و بر دیوان و مردمانِ اَدروندا و جادوان و بریان و «گوی‌ها و گرّین‌های ستمکار» چیره شد.

۱- به‌منظر می‌رسد این بند کهنسال، از گزند دست‌کاری‌های بعدی بی‌بهره نباشد.

۲- بتگرید به پاورقی بند ۱۲۷ از «فروردین یشت»

۳- پسر "ویونگهان" و نیرد "هوشنگ" (در شاهنامه: پسر هوشنگ)، "نهمورت" پس از نیای بزرگش "هوشنگ"، به پادشاهی رسید. بنابر اساطیر، وی «هرمین» را شکست داد، و به مدت سی‌سال بر یشت او سوار گردید.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

بند ۳۲- آن که هم دزایی و هم سود را از دیوان برگرفت. آن که هم فراوانی و هم گله را از دیوان برگرفت. آن که هم خشنودی و هم سرفرازی را از دیوان برگرفت. به [دوران] شهریاری او، خوردنی‌ها و آشامیدنی‌ها، نکاستنی [بودند] و جانوران و مردمان، بی‌مرگ [بودند] و آب‌ها و گیاهان، نخشکیدی بودند.

بند ۳۳- به شهریاری او، نه سرما بود و نه گرما، نه پیری بود، نه مرگ، و نه رشک دیوآفریده. این چنین بود، پیش از آن که او دروغ گوید؛ پیش از آن که او دهان [خود را] به دروغ [گفتن]، آلوده کند.

بند ۳۴- پس از آن که او دهان [خود را] به دروغ [گفتن]، آلوده کرد، «فرّه» آشکارا به بیکر مرغی از او به بیرون شتافت. هنگامی که «جمشید خوب‌رمه» دید که «فرّه» از وی بگست، افسرده و سرگشته همی‌گشت و در برابر دشمنی [دیوان]، فروماند و به زمین پنهان گردید.

بند ۳۵- نخستین بار، «فرّه» بگست؛ آن «فرّه» «جمشید»، «فرّه» «جم» پسر «ویونگهان» به کالبد «مرغ وارغن»^۱ به بیرون شتافت. این «فرّه» از «جم» گسته را «مهر» فراخ‌چراگاه^۲ - [آن] هزارگوش ده‌هزارچشم - برگرفت. «مهر»، شهریار همه سرزمین‌ها را می‌ستاییم. (...)^۳

بند ۳۶- دومین بار، «فرّه» بگست؛ آن «فرّه» «جمشید»، «فرّه» «جم» پسر «ویونگهان» به کالبد «مرغ وارغن» به بیرون شتافت. این «فرّه» از «جم» گسته را «فریدون» پسر «آتین» برگرفت که (...)^۴ پیروزمندترین مردمان بود.

بند ۳۷- آن که «ازی‌دهاک» را فروکوفت، [ازی‌دهاک] سه‌پوزه سه‌کله شش‌چشم را، آن دارنده هزارگونه جالاکي را، آن دیو بسیارزورمند «دروچ» را، آن دروند آسیب‌رسان جهان و آن زورمندترین «دروچ» که «هریمن» برای تباه‌کردن جهان «آشه»، به پتیارگی در جهان استومند بی‌آفرید.

بند ۳۸- سومین بار، «فرّه» بگست؛ آن «فرّه» «جمشید»، «فرّه» «جم» پسر «ویونگهان» به کالبد «مرغ وارغن» به بیرون شتافت. این «فرّه» از «جم» گسته را «گرشاسب نریمان» برگرفت که (...)^۵ در دلیری و مردانگی، زورمندترین مردمان بود...

۱- مرغی لساظیری است.

۲- در ادامه آمده است: «که اهوره‌مزدا او را فرهمندترین ایزدان مینوی بی‌آفرید.» که از افزوده‌های بعدی است.

۳- در اینجا عبارت: «هجز از زرتشت» آمده است که از افزوده‌های بعدی است.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

بند ۳۹- که زور و دلیری مردانه، بدو پیوست. ما آن دلیری برپای ایستاده، ناخفته، در بستر آرمیده و بیدار، آن دلیری به "گرشاسب" پیوسته را می‌ستاییم.

بند ۴۰- آن که «زدهای شاخ‌دار» را بگشت؛ آن اسباب‌وار مرداویار^۲ را؛ آن زهرآلود زردرنگ را که زهر زردرنگش به بلندای نیزه‌های بلندبالا، روان بود. هنگام نیمروز، "گرشاسب" در دیگی آهنین، بر پشت او (=زدها) خوراک می‌پخت. آن تبه‌کار از گرمای آتش ناگهان از زیر آن دیگ آهنین فراز آمد و آب‌جوشان را بپراکند. "گرشاسب نریمان" هراسان به کناری شتافت.

بند ۴۱- آن که «گندروی^۳ زرینه‌پاشته» را بگشت که پوزه‌گشاد، به تباه کردن جهان استونب «شبه» برخاسته بود. آن که نه پسر "پننه"^۴ را و پسران "نیویک"^۵ و پسران "داشتیانی"^۶ را بگشت. که «هیتاسب^۷ زرینه‌تاج» و «ورشو^۸» از «خاندان دانی» و «پیتنونه^۹» پری‌دوست^{۱۰} را بگشت.

بند ۴۲- آن که «آروشمته^{۱۱} دارنده دلیری مردانه» را بگشت.

بند ۴۳- آن که «سنابدکه^{۱۲}» را بگشت؛ آن شاخ‌دار سنگین دست‌را که در انجمن می‌گفت: من هنوز نابرنای^{۱۳} هستم. بدان‌هنگام که برنا شوم، زمین را چرخ و آسمان را گردونه خویش خواهم کرد...

بند ۴۴- اگر "گرشاسب دلیر" مرا نکشد، من «سپندمینو» را از «گرزمان درخشان» فروکشم و «انگرمینو» را از «دوزخ تیره» برآورم تا آن‌دو، گردونه مرا بکشند. اما او کامیاب

۱- «در بستر آرمیده و بیدار» اشاره‌ای است به زنده بودن "گرشاسب". بر پایه اساطیر ایرانی، "گرشاسب" نمرده است بلکه بر اثر اصابت تیری زهراگین که توسط یک توراتی بر پیکرش بنشسته، به خوابی طولانی فرو رفته و ۹۹۹۹۹ فرور از پیکرش محافظت می‌کنند تا در آخرالزمان هنگامی که «ازی‌دهاک» بندهای خویش را باز کرده و برای نابودی جهان، خود را آماده می‌نماید، "گرشاسب" دگرباره برخاسته به دفاع از ایرانبان بپردازد. در این نبرد حماسی وی بر «ازی‌دهاک» چیره خواهد گردید. همچنین بنگرید به پاورقی بند ۶۱ از «فروردین پشت».

۲- یعنی زدهایی که اسبان و مردمان را می‌بلعید.

۳- بنگرید به پاورقی بند ۳۸ از «آبان پشت».

۴- از این اسطوره فراموش شده، جز آن‌چه که در این‌جا آمده است، آگاهی بیشتری در دست نیست.

۵- «هیتاسب زرینه‌تاج» دیوی است که «اورواخشیه» برادر "گرشاسب" را به قتل رساند. "گرشاسب" نیز به کین‌خواهی برادر، با او به مبارزه پرداخته و وی را از بین برد. بنگرید به بند ۲۸ از «هرام پشت».

۶- در این‌جا چندین واژه خراب و آشفته آمده است که معنی درستی از آن‌ها بر نمی‌آید.

۸- نابالغ



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

نگریدید چرا که! "گرشاسپ دلیر" او را بگشت و جانش را بگرفت و زندگانی‌اش را تباه گردانید!^۱

گرده هفتم^۲

بند ۴۵- «فرّه کیانی نیرومند مزداآفریده» را می‌ستاییم؛ آن فرّه^۳ بسیارستوده، زبردست، پرهیزگار، کارآمد و جالاک را که برتر از دیگرآفریدگان است.

بند ۴۶- «سپندمینو» و «انگرمینو» برای به جنگ آوردن این «فرّه ناگرفتنی» کوشیدند و هر یک از آن دو، جالاک‌ترین پیک‌های خویش را برای دستیابی به آن گسیل نمود. «سپندمینو»، پیک‌های خویش «بهمن»^۴، «ردبیهشت»^۵ و «آذر مزداهوره»^۶ را فرستاد و «انگرمینو» پیک‌های خویش «اکومن»^۷، «خشم خونین‌درفش»^۸، «آزی‌دهاک» و «سپیشور»^۹ - همو که تن "جمشید" را با آره به دو نیم کرد- فرستاد.

بند ۴۷- پس آن گاه، «آذر مزداهوره» اندیشه‌کنان این چنین به پیش خرامید؛ من این «فرّه ناگرفتنی» را به جنگ خواهم آورد. اما «آزی‌دهاک سه‌پیوزه بدنهاد» این چنین برخاش‌کنان از بی او بشتافت:

- ۱- عبارات کهنسال «سپندمینو» و «انگرمینو» به خوبی قدمت و کهنگی این بند را نشان می‌دهد. این هر دو نام، تا زمان زندگانی "زرتشت" نیز هنوز به معنای دو مینوی «نیک» و «شر» قلمداد می‌شدند (گاهان، سنا هات ۳۰). اما در تحریفات بعدی زرتشتیان، با «هورامزدا» و «هریمن» یکی انگاشته شدند.
- ۲- گرده‌های هفتم و هشتم، از کهن‌ترین «بشت‌ها» هستند که در ادوار بعدی به شدت دست‌کاری شده‌اند. برای نمونه در بند ۴۶ عبارت «مزداهوره» در ادامه نام «آذر»، الحاقی است. در همین بند در ترتیب قرارگیری نام امشاسپندان و دیوان برای نبرد، باید تردید داشت. در بندهای ۴۸ و ۵۰ عبارت «زمین اهوره‌آفریده» از اضافات بعدی است و در بندهای ۵۶ تا ۶۴ تمام مواردی که نام "زرتشت" و خطاب قرار دادن او توسط «هورامزدا» آمده است، از اضافات جدید زرتشتی است. همچنین نام سه شاخه در انتهای بندهای ۵۶، ۵۹ و ۶۲ نیز الحاقی است. جدا از دست‌کاری‌های اخیر، روایت فوق - از لحاظ محتوا- از اصیل‌ترین و جذاب‌ترین کهن‌داستان‌های ایرانی است.
- ۳- اوستایی: «مُهومن»؛ به معنای «منش نیکو». در سنت زرتشتیان، از امشاسپندان است.
- ۴- اوستایی: «شهوهِیشتا»؛ به معنای «بهترین آتش». در سنت زرتشتیان، از امشاسپندان است.
- ۵- بنگرید به پاورقی بند ۳ از «مهر یشت».
- ۶- اوستایی: «اکمن»؛ به معنای «منش پلید». نام یکی از دیوان (در مقابل بهمن: منش نیک).
- ۷- از دیوان.
- ۸- بنابر اساطیر ایرانی، پس از گسستن «فرّه» از «جمشید» و چیرگی «آزی‌دهاک» بر سرزمین ایران، «جمشید» متواری گردید. «آزی‌دهاک» لشگری برای یافتن او گسیل نمود و این لشگر سال‌ها بعد، او را در کنار دریای چین یافته و یکی از فرماندهان «آزی‌دهاک» به نام «سپیشور» با آره «جمشید» را به دو نیم کرد. در «بدهشن» (بند ۵ از بخش ۳۱) آمده است که این «سپیشور» برادر «جمشید» بود که به او خیانت کرده و به «آزی‌دهاک» پیوست.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

بند ۴۸- ای «آذر مزداهوره!» واپس رو که اگر تو این «فرّه ناگرفتنی» را به دست آوری، هرایینه من تو را به یکباره نابود کنم؛ بدان سان که زمین پس از نتوانی زمین اهوره آفریده را روشنایی بخشی. آن گاه «آذر» از بیم تباهی و برای نگاهداشت جهان «آشه»، دست‌ها را واپس کشید؛ چه «آزی‌دهاک» سهمگین بود.

بند ۴۹- پس آن گاه، «آزی‌دهاک» سه‌پوزه زشت‌نهاد، اندیشه‌کنان این چنین به پیش خرامید: من این «فرّه ناگرفتنی» را به جنگ خواهم آورد. اما «آذر مزداهوره» این چنین برخاش‌کنان از بی‌او بشتافت:

بند ۵۰- ای «آزی‌دهاک سه‌پوزه!» واپس رو که اگر تو این «فرّه ناگرفتنی» را به دست آوری، هرایینه من تو را از بی‌پسوزانم و بر پوزه‌های تو آتش برافروزم؛ بدان سان که زمین پس از نتوانی تباه کردن جهان «آشه» را بر زمین اهوره آفریده گام نهد. آن گاه «آزی‌دهاک» از بیم تباهی و برای نگاهداشت جهان «آشه»، دست‌ها را واپس کشید؛ چه «آذر» سهمگین بود.

بند ۵۱- «فرّه» به «دریای فراخ‌کرت» جست. آن گاه «پام‌نیات تیزاسب»، دریافت و آرزو کرد که آن را به جنگ آورد؛ من این «فرّه ناگرفتنی» را به جنگ آورم از تک دریای ژرف؛ از تک دریاهای ژرف.

بند ۵۲- رد بزرگوار، شهریار شیدور، «پام‌نیات تیزاسب»، آن دلیر دادرسی دادخواهان را می‌ستاییم. آفریدگار را می‌ستاییم که مردمان را بیافرید. ایزد آب را می‌ستاییم که هرگاه او را بستانند، می‌شنود.

کرده هشتم

بند ۵۵- «فرّه کیانی نیرومند مزدا آفریده» را می‌ستاییم؛ آن فرّه بسیار ستوده، زبردست، پرهیزگار، کارآمد و جالاک را که برتر از دیگر آفریدگان است.

بند ۵۶- «افراسیاب تورانی تبهکار» به آرزوی ربودن «فرّه ناگرفتنی» -فره‌ای که هم‌اکنون و از این پس از آن نیره‌های ایرانی و «زرتشت اشون» است- جامه از تن برگرفت و برهنه به «دریای فراخ‌کرت» جست و شناکنان در بی «فرّه» شناخت. «فرّه» تاخن گرفت و از دسترس او به‌دورفت. از آن جاست که شاخه‌ای به نام «خسرو» از «دریای فراخ‌کرت» پدید آمد.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

بند ۵۷- "افراسیاب تورانی بسیارزورمند" ناسزاگویان از «دریای فراخ‌کرت» برآمد: «ایث، ایث، یثن، اهمایی!»^۱ او بگفت: «من نتوانستم که این «فرّه» را - [فره‌ای] که هم‌اکنون و از این‌پس از آن تیره‌های ایرانی و "زرتشت اشون" است - برابیم...

بند ۵۸- ...اینک همه تر و خشک و بزرگ و نیک و زیبا را به‌هم‌درآمیزم تا «هورمزدا» به تنگنا افتد! آن‌گاه "افراسیاب تورانی بسیارزورمند" [دگرپاره] خود را به «دریای فراخ‌کرت» افکند.

بند ۵۹- پس دومین‌بار "افراسیاب" به آرزوی ربودن «فرّه ناگرفتنی» - [فره‌ای] که هم‌اکنون و از این‌پس از آن تیره‌های ایرانی و "زرتشت اشون" است - جامه از تن برگرفت و برهنه به «دریای فراخ‌کرت» بجست و شناکنان در پی «فرّه» شتافت. «فرّه» تاختن گرفت و از دسترس او^۱ به‌دور رفت. از آن‌جاست که شاخه‌های به نام «دریاچه ونگه‌زاده» از «دریای فراخ‌کرت» پدید آمد.

بند ۶۰- آن‌گاه "افراسیاب تورانی بسیارزورمند" ناسزاگویان از «دریای فراخ‌کرت» برآمد: «ایث، ایث، یثن، اهمایی، اوئث، ایث، یثن، کهمایی!»^۱ او دگرپاره بگفت: «من نتوانستم که این «فرّه» را - [فره‌ای] که هم‌اکنون و از این‌پس از آن تیره‌های ایرانی و "زرتشت اشون" است - برابیم...

بند ۶۱- ...اینک همه تر و خشک و بزرگ و نیک و زیبا را به‌هم‌درآمیزم تا «هورمزدا» به تنگنا افتد!

بند ۶۲- پس سومین‌بار "افراسیاب" به آرزوی ربودن [آن] «فرّه ناگرفتنی» - [فره‌ای] که هم‌اکنون و از این‌پس از آن تیره‌های ایرانی و "زرتشت اشون" است - جامه از تن برگرفت و برهنه به «دریای فراخ‌کرت» بجست و شناکنان در پی «فرّه» شتافت. «فرّه» تاختن گرفت و از دسترس او^۱ به‌دور رفت. از آن‌جاست که شاخه‌های به نام «اُوزدان‌ون»^۲ از «دریای فراخ‌کرت» پدید آمد.

۱- تاکنون نه در گزارش‌های قدیم اوستا (زند و بازند و متون یهلوی) و نه در پژوهش‌های جدید، معنی مشخصی برای این عبارات کهنسال و بسیار قدیمی - که عیناً با تلفظ متن اصلی در این‌جا رونویسی شده است - ثبت نگردیده و تنها آن را با نام دشنام‌ها و ناسزا‌های "افراسیاب" شناخته‌اند.
۲- شاخه‌های «خسرو»، «اُوزدان‌ون» و «دریاچه ونگه‌زاده» که در این متن آمده است، نام‌هایی هستند که در زمان بازنویسی «یشت‌ها» (احتمالاً به جای سه واژه کهن‌تر و ناشناخته‌تر) به متن اصلی افزوده شده‌اند.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

بند ۶۳- آن گاه "افراسیاب تورانی بسیارزورمند" ناسزاگویان از «دریای فراخکرت» برآمد او فریاد برآورد: «ایث، ایث، یثن، اهمایی، اوئث، ایث، یثن، اهمایی، اوئیایث، یثن، اهمایی!»^۱

بند ۶۴- او نتوانست این «فره» را -افردای که هم‌اکنون و از این‌پس از آن تیره‌های ایرانی و "زرتشتی‌آشون" است- پرباید.^۲ برای قر و فروغش، من او را - «فره مزداآفریده ناگرفتنی» را- با نماز ای به بانگ بلند و با زور می‌ستایم. - «فره مزداآفریده ناگرفتنی» را با «هوم آمیخته به شیر»، برسم، با زبان خرد و «مانتره»، با اندیشه و گفتار و کردار انیک، با زور و با سخن رسا می‌ستایم (...)^۳

گرده دهم

بند ۷۰- «فره کیانی نیرومند مزداآفریده» را می‌ستایم؛ [آن فره] بسیارستوده، زبردست، پرهیزگار، کارآمد و چالاک را که برتر از دیگرآفریدگان است.^۴

۱- بنگرید به پاورقی بند ۵۷.

۲- این داستان قدیمی، یکی از کهن‌سال‌ترین اساطیر ایرانی است که موضوع اصلی آن، نبرد خدایان است و کاراکترهای قهرمانان آن، همگی از ایزدان هستند. داستان موجود در این دو گرده، از معدود روایات این‌چینی است که تا امروز باقی مانده است. چرا که در اسطوره‌های بعدی آریایی، این‌گونه از روایات به تدریج رنگ‌باخته و پادشاهان و پهلوانان، تبدیل به قهرمانان داستان‌ها شدند. نمونه این نبرد خدایان را در کهن‌ترین اسطوره‌های یونانی و هندی نیز می‌توان مشاهده کرد که البته قدمت این روایت ایرانی از نمونه‌های مشابه یونانی و هندی، بیشتر است. در این‌جا این موضوع مطرح می‌شود که با توجه به ذهنیت ما از اساطیر متاخر، سه نام «آزی‌دهاک»، «سپیشور» و «افراسیاب» در میان کاراکترهای این روایت نمی‌توانند از خدایان باشند پس چگونه نبرد فوق را با قطعیت نبرد خدایان نامیدیم؟ نگارنده معتقد است که باید با علم به کهن‌سال بودن این داستان، با تعمق بیشتری به این کهن‌اسطوره ایرانی نگریست. چنان‌که بایستی در کهن‌ترین باورهای آریایی هر سه نام یاد شده در شمار ایزدان و خدایان بوده باشند. باری در ادوار بعدی و در جریان کاراکترسازی‌های اساطیری - که به مرور در طی هزاران سال در ایران‌زمین شکل گرفت و در نتیجه آن، اهمیت پادشاهان و پهلوانان از ایزدان و خدایان قزونی یافت- به تدریج سه ایزد فوق‌الذکر نیز تبدیل به شخصیت‌های انسانی شده باشند. فرضیه دیگر نگارنده این است که شاید در متن اصلی این داستان، به جای سه نام «آزی‌دهاک»، «سپیشور» و «افراسیاب» - و یا حتی شاید نه جای برخی از دیگر ایزدان نقش‌آفرین در این داستان- اسامی خدایان و ایزدان دیگری آمده باشد که به دلیل کهن‌سال بودن و احتمالاً فراموشی آن‌ها، در هنگام بازنویسی پشت‌ها، نام‌های جدیدتر و مانوس‌تر جایگزین آن‌ها گردیده‌اند. حقیقت هرچه باشد، این داستان اساطیری، از کهن‌ترین نمونه‌های افسانه‌های ایرانی است که بایستی بدان با دیده احترام نگریست.

۳- این بخش به نظر یک رونویسی ناشیانه از «آبان یشت» و «تیشتر یشت» باشد. با این‌حال با قطعیت نمی‌توان در مورد آن نظر داد. متن فوق در این یشت چندبار دیگر نیز تکرار شده است. همچنین در پایان بند، یک دعای زرتشتی آمده که از اضافات جدیدتر است.

۴- بنگرید به پاورقی بند ۲۵.



بند ۷۱- ... [فرّای] که به "کی کواد" پیوست، که از آن "کی ایوه"، "کی [کاووس]"، "کی ارش"، "کی شین"، "کی بیارش" و "کی سیاوش" بود...

بند ۷۲- ... بدان گونه که همه آنان (=کیانیان) جالاک، پهلوان، پرهیزگار، بزرگمنش، چست و بی باک شدند.

گرده یازدهم

بند ۷۳- «فرّ کبانی نیرومند مزدا آفریده» را می ستاییم؛ [آن فرّ] بسیار ستوده، زبردست، پرهیزگار، کارآمد و جالاک را که برتر از دیگر آفریدگان است.

بند ۷۴- ... [فرّای] که از آن "کی خسرو" بود. نیروی خوب به هم پیوسته اش را، پیروزی اهوره آفریده اش را، برتری اش در پیروزی را، فرمان خوب روا شده اش را، فرمان دگرگون ناشدنی اش را، فرمان چیرگی ناپذیرش را، شکست بی درنگ دشمنانش را...

بند ۷۵- ... نیروی سرشار و «فرّ مزدا آفریده» و تندرستی را، فرزندان نیک باهوش را، [فرزندان] توانای خوش سخن را، [فرزندان] دلاور از نیازرساننده روشن چشم را، آگاهی درست از آینده و بهترین زندگی بی گمان را...

بند ۷۶- ... شهریار درخشان را، زندگانی دیربای را، همه بهروزی ها را، همه درمان ها را...

بند ۷۷- ... بدان سان که "کی خسرو" بر دشمن نابکار چیره گشت او او را شکست داد و در درازنای آوردگاه - هنگامی که دشمن تبهکار نیرنگ باز، سواره با او می جنگید - به نهان گاه گرفتار نیامد. "کی خسرو" سرور پیروز، پسر خون خواه "سیاوش دلیر" - که ناجوانمردانه کشته شد - و کین خواه "اغریرت" دلیر؛ [با دلاوری] "افراسیاب تبهکار" و برادرش "گرسپوز" را به بند کشید.

۱- بنگرید به پاورقی بند ۱۳۲ از «فروردین پشت».

۲- بنگرید به پاورقی بند ۲۵.

۳- بنگرید به پاورقی بند ۱۳۱ از «فروردین پشت». در اساطیر جدیدتر زرتشتی، از وی با نام «گوبدشاه» (با پیگری که نیمی از آن «ادمیزاد» و نیم دیگر آن «گاو» است) در شمار جاوداتان و یاوران «سوشیانت» نام برده اند. «هندهشن»، «گوبدشاه» را پسر «اغریرت» نامیده است.

۴- برادر «افراسیاب» که در ماجرای قتل ناجوانمردانه «سیاوش» نقش داشت، همواره از وی در شمار پلیدترین افراد در اساطیر ایرانی نام برده شده است.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

گرده سیزدهم^۱

بند ۸۳- «فرّه کیانی نیرومند مزدا آفریده» را می‌ستاییم؛ آن فرّه بسیارستوده، زبردست، پرهیزگار، کارآمد و چالاک را که برتر از دیگر آفریدگان است.^۲

بند ۸۴- ... [فرّه‌ای] که از آن «کی‌گشتاسب» بود که دینی اندیشید؛ که دینی سخن گفت؛ که دینی رفتار کرد. بدان‌سان که او این دین را بستود، دیوان دشمن (=خیونان) را از اسرزمین مردمان آسون، براند.

بند ۸۵- اوست که با گرز سخت خویش، «اشه» را راه رهایی جست. اوست که با گرز سخت خویش، «اشه» را راه رهایی یافت. اوست که بازو و پناه این «دین اهورایی زرتشت» بود.

بند ۸۶- اوست که که این آدین در بندبسته را برهانید و پایدار کرد و در میان نهاد؛ این دین فرمان‌گزار بزرگ لغزش‌ناپذیر پاک که از ستور و چراگاه برخوردار است؛ که با ستور و چراگاه آراسته است.

بند ۸۷- «کی‌گشتاسب دلیر» بر «نریاونت دزدین» و «پشای دیوپرست» و «ارجاسپ دروند» و دیگر «خیونان تبهکار بدکنش»، چیره گردید.^۳

گرده چهاردهم

بند ۸۸- «فرّه کیانی نیرومند مزدا آفریده» را می‌ستاییم؛ آن فرّه بسیارستوده، زبردست، پرهیزگار، کارآمد و چالاک را که برتر از دیگر آفریدگان است.^۴

بند ۸۹- ... [فرّه‌ای] که از آن «سوشیانت» پیروزمند و دیگر یاران اوست؛ بدان‌هنگام که گیتی را نو کنند. تا آنان گیتی را نو کنند؛ آگیتی پیرناشدنی، نامیرا، تباهی‌ناپذیر، نایزمردنی، جاودان زنده، جاودان بالنده و کامروا. «سوشیانت» پدیدار شود؛ در آن‌هنگام که

۱- کرده‌های سیزدهم و چهاردهم، در شمار متن اصلی و قدیمی «خورنه پشت» قرار ندارند. با این حال به دلیل آن‌که در زمانی نزدیک به روزگار «زرتشت» سروده شده و به متن اصلی الحاق گردیده‌اند، دارای اهمیت اسمایی فوق‌العاده‌ای هستند. از همین روی، هر دو کرده را بدون کموکاست، در این جا آورده‌ایم.
۲- بنگرید به پاورقی بند ۲۵.
۳- این بند و بند بعدی، اشاره‌های شاعرانه‌ای به حمایت‌های «گشتاسب» از دین زرتشتی دارد که از لحاظ ادبی، بسیار جالب است.
۴- بنگرید به پاورقی بند ۱۰۹ از «آبان پشت».
۵- بنگرید به پاورقی بندهای ۳۸، ۱۱۰ و ۱۲۹ از «فروردین پشت».



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

مردان، دگرباره برخیزند و بی‌مرگی به زندگان روی آورد، و جهان را به خواست خویش تو کند.

بند ۹۰- پس جهان پیرو «آشه»، نیستی‌ناپذیر شود و «دروچ»، دگربار به همان جایی رانده شود که [برای] آسیب‌رسانی به آشتونان و تبار و هستی آنان، از آن‌جا آمده بود. تباهاکار و فریفتار نابود شود. (...) برای فرّ و فروغش، من او را - «فرّۀ کیانی نیرومند مزدآفریده» را- با نمازای به بانگ بلند و با زور می‌ستایم. «فرّۀ کیانی نیرومند مزدآفریده» را با «هوم» آمیخته به شیر، برسم، با زبان خرد و «مانشره»، با اندیشه و گفتار و کردار انیک، با زور و با سخن رسا می‌ستاییم. (...)

گرده پانزدهم

بند ۹۱- «فرّۀ کیانی نیرومند مزدآفریده» را می‌ستاییم؛ [آن فرّۀ] بسیارستوده، زبردست، پرهیزگار، کارآمد و چالاک را که برتر از دیگرآفریدگان است.^۱

بند ۹۲- بدان‌هنگام که «استوت‌ارته» پیک مزدآهوره - پسر «وسپ‌توروی» - از آب «کیانسه» برآید، گزری پیروزبخش برآورد؛ [همان گزری] که «فریدون دلیر» هنگام کشتن «ازی‌دهاک» داشت.^۲

بند ۹۳- [همان گزری] که «افراسیاب تورانی»، هنگام کشتن «زین‌گاو» دروند^۳ داشت؛ که «کی‌خسرو» هنگام کشتن «افراسیاب» داشت؛ که «کی‌گشتاسپ» آموزگار

۱- در این‌جا بخشی از ادعیه زرتشتیان آمده است که از افزوده‌های جدید دوران میانه است.

۲- بنگرید به پاورقی بند ۶۴

۳- بنگرید به پاورقی بند ۲۵.

۴- بنگرید به پاورقی بند ۱۱۰ از «فروردین یشت».

۵- همان‌گونه که پیشتر نیز گفته شد، بنابر اساطیر ایرانی، «ازی‌دهاک» کشته نشده است. بلکه «فریدون» او را اسیر کرده، به بند کشیده و در غاری در «دماوند کوه» زندانی نموده است. اشاره به کشته‌شدن وی یا از تحریفات سهوی کاتبان است و یا سرنخی است از کشته‌شدن وی در کهن‌ترین اساطیر ایرانی که در ادوار بعدی دچار دست‌کاری شده و ماجرای به بند کشیدن او را ساخته‌اند.

۶- اوستایی: «زینی‌گو» به معنای «دارنده گاو‌های بی‌شمار» زنده. در «هندهشن» آمده است که پس از اسارت «کی‌کاوس» در «هاماوران»، «زین‌گاو» که از «تازیان» بود، به ایران بناخت و بر تخت و اورنگ شاهی ایران زمین دست یافت. ایرانیان که بی‌پناه شده و سرزمین خود را بدون پادشاه و بزرگان می‌دیدند، «افراسیاب» را به پاری خواستند. پس «افراسیاب» با لشگری به ایران آمده و «زین‌گاو» را شکست داد و خود بر تخت شاهی ایرانیان بنشست. مدتی پس از آن، «افراسیاب» بر اساس خلق و خوی پلید خویش، مشغول آزار ایرانیان گردید و شهرها یکی پس از دیگری تپاه شد. پس مردم دست به دامن «رستم» شدند و یکی به «سیستان» فرستاده، از وی طلب پاری کردند. «رستم» در نخستین گام، به سوی «هاماوران» رفته و «



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

«آشه» برای سپاهش داشت. او (=استوت‌ارته) بدین گرز، «دروغ» را از اینجا - از جهان «آشه» - بیرون خواهد راند.

بند ۹۴- او همهٔ آفریدگان را با دیدگان خرد، بنگرد. (...!) آن چه زشت‌تر است. او سراسر جهان استومند را با دیدگان بخشایش بنگرد و با نگاهش سراسر جهان را جاودانگی بخشد.

بند ۹۵- یاران "استوت‌ارته" پیروزمند" به‌درآیند: آنان نیک‌اندیش، نیک‌گفتار، نیک‌کردار و نیک‌آیین‌اند و هرگز سخن دروغ به زبان نرانند. «خشم خونین‌درفش نافرماند»، از برابر آنان بگریزد و «آشه» بر «دروغ زشت تیرهٔ بدنزاد»، چیره گردد.

بند ۹۶- متش بد شکست باید و منش نیک بر آن چیره گردد. «اسخن‌ادروغ‌گفته» شکست یابد و «سخن‌راست‌گفته» بر آن چیره گردد. «خرداد»^۱ و «آمرداد»^۲ بر گرسنگی و تشنگی چیره گردند. «خرداد» و «آمرداد» بر گرسنگی و تشنگی زشت، چیره گردند. «هریمن ناتوان بدگنش» بگریزد.^۳ (...!)

«کی کاووس» را آزاد نمود، سپس با لشکری به به پیکار با «افراسیاب» پرداخت و پس از پیروزی بر وی، او را از ایران‌زمین بیرون راند.

۱- در این جا یک واژه ناخوالت.

۲- اوستایی: «هورواتانه»، به معنای «رسایی، بالندگی و کمال». ایزدبانوی آریایی. در سنت زرتشتیان، در شمار امشاسپندان جای دارد. او ایزد نگهبان آب‌هاست.

۳- اوستایی: «آمره‌تانه»، به معنای «جاودانگی و بی‌مرگی». ایزدبانوی آریایی. در سنت زرتشتیان، در شمار امشاسپندان جای دارد. او ایزد نگهبان گیاهان است. در مکتوبات زرتشتی، «آمره‌تانه» و «هورواتانه» اغلب در کنار هم نام برده می‌شوند.

۴- بندهای کهن‌سال ۸۷ تا ۹۶، به خوبی کهن‌ترین باورهای ایرانیان دربارهٔ نبردهای آخرالزمان و رویدادهای مربوط به قیامت را گزارش کرده است. می‌توان این‌گونه پنداشت که بیشتر اعتقادات بعدی در میان ادیان ابراهیمی و غیرابراهیمی در باب جنگ‌های آخرالزمان («ارماگدون») و آماده‌شدن زمین برای یک زندگی دراز در آرامش و صلح و عدالت؛ و سپس برپایی قیامت، از این باورهای کهن‌سال آریایی، برگرفته شده باشد.

۵- در آخر این بند، چند دعای معروف زرتشتی آمده است که از افزودن‌های جدیدتر است.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

تیر یشت

«تیر یشت» (تشر یشت)، هشتمین یشت از «اوستا» است. «تیر» (تشر) در اساطیر قدیم ایرانی، ایزد باران و یکی از مهمترین ایزدان آریایی است.

بنابر نظر "دکتر رضا مرادی‌غیاث‌آبادی"، «تیر» همان ستاره «شاهنگ» یا «شعراي يماني» برنورترین ستاره آسمان است و در صورت فلکی «سنگ بزرگ» (کلب اکبر) قرار دارد. امروزه نخستین طلوع بامدادی این ستاره در مردادماه اتفاق می‌افتد. اما در زمان سرایش «تیر یشت»، نخستین طلوع بامدادی این ستاره در حدود اوایل تابستان بوده است که نام ماه «تیر» نیز از همین واقعه گرفته شده است. این ستاره مانند دیگر ستاره‌های آسمان، هر شب مقداری بالاتر می‌آمده است تا اینکه در میانه‌های بهار در افق غربی فرو می‌رفته و از دیده پنهان می‌شده است. به دلیل این‌که از لحاظ فصلی، بالا آمدن ستاره «تیر» با افزایش بارندگی و پایین رفتن آن با کاهش بارندگی توأم بوده است، بین این ستاره و بارندگی‌های فراوان ارتباطی احساس شده است که در سراسر این یشت، به این باور اشاره رفته است.

بنابر مندرجات «تیر یشت»، «تیر» ستاره‌ای سپید و درخشان و از دور نمایان است که سرشت آن از آب است و نژاد او به ایزد «ایام‌نیات»^۱ برمی‌گردد. از کهن‌ترین دوران در سرزمین‌های کم‌آب ایرانی، عنصر آب به عنوان عامل اصلی حیات مطرح بوده است. از همین‌روی، ایزد «تیر» به عنوان نگهبان و نگهدار باران، همواره به‌شدت مورد ستایش و تپایش ایرانیان قرار داشته است. به‌گونه‌ای که در «تیر یشت» می‌خوانیم: اگر «تیر رابومند و فرهمند» نبود، دبو خشکسالی، جهان را به تباهی می‌کشاند.

«تیر یشت» دارای ۷ کرده و ۳۳ بند است. اما بسیاری از این بندها از افزوده‌های دوره‌های پارتی و ساسانی است. در ادامه به معرفی کهن‌ترین بندهای «تیر یشت» پرداخته خواهد شد اما باید توجه داشت که بعید نیست در این یشت، بندهای قدیمی دیگری نیز وجود داشته باشند که از چشم نگارنده دور مانده است.

۱- اوستایی: «تشرته» بهلوی: «تشر» فارسی: «تشرنتیر» ایزد باران. نام «ایزد-ستاره‌ای» که او را با «شعراي يماني» یکی می‌دانند.
۲- بنگرید به باورهای بند ۱۲۲ از «ایان یشت».



متن کهن ترین بخش های «تیر یشت»

گَردهٔ نخست

بند ۲- «تشتَر»، ستارهٔ رایومند فرَه‌مند را می‌ستاییم که خانهٔ آرام و خوش بخشد. آن فروغ سبیدافشان درخشان درمان‌بخش تیزپرواز بلند از دورتابان را می‌ستاییم که روشنایی پاک افشاند. آب دریای فراخ را، «رود ونگوهی^۱ نام‌آور» را، «گوش^۲ مزداآفریده» را، «قرهٔ توانای کیانی» را (۳) می‌ستاییم.

بند ۳- برای فر و فروغش، من او را با نماز ای به بانگ بلند و با زور می‌ستایم. آن ستارهٔ «تشتَر» را، «تشتَر ستارهٔ رایومند فرَه‌مند» را با «هوم آمیخته به شیر»، برسم، با زبان خرد و «مانتره»، با اندیشه و گفتار و کردار آنیک، با زور و با سخن رسا می‌ستاییم. (۴)

گَردهٔ دوم

بند ۴- «تشتَر»، ستارهٔ رایومند فرَه‌مند را می‌ستاییم که تخمهٔ آب در اوست. آن توانای بزرگ نیرومند تیزبین بلندبایهٔ زبردست را، آن بزرگواری را که از او نیک‌نامی آید و از نژاد و دودمان «ایام‌نیات» است. برای فر و فروغش، من او را با نماز ای به بانگ بلند و با زور می‌ستایم. آن ستارهٔ «تشتَر» را، «تشتَر ستارهٔ رایومند فرَه‌مند» را با «هوم آمیخته به شیر»، برسم، با زبان خرد و «مانتره»، با اندیشه و گفتار و کردار آنیک، با زور و با سخن رسا می‌ستاییم. (۵)

گَردهٔ سوم

بند ۵- «تشتَر»، ستارهٔ رایومند فرَه‌مند را می‌ستاییم آن که جاربابان خرد و بزرگ و مردمانی که پیش از این ستمکار بودند، و «گشت‌ها»^۳ که از این پیش به بدکرداری دست

۱- فارسی «پهتر»، «نیکو» در این جا، این صفت به‌طور خاص برای «رود دایمی» به کار رفته است. بنگرید به پاورقی بند ۱۰۴ از «ایان یشت».

۲- کهن ترین شکل از نام «گاو» نام کلی همهٔ جاربابان مفید از جمله گاو، گوسفند، بز و... که بعدها این نام، به عنوان ایزدیلوی نگهبان جاربابان نیز اطلاق گردید.

۳- در این جا عبارتی با این مضمون آمده است: «و فروهر سپیتمان زرتشت آنتون را» که از افزوده‌های جدیدتر است.

۴- در انتهای این بند، متن نماز زرتشتی «بنگه هاتم» آمده است که از افزوده‌های بعدی است.

۵- بنگرید به پاورقی بند ۳.

۶- گروهی از ناکاران که آگاهی بیشتری از آن‌ها در دسترس نیست.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

یازیدند، همه او را چشم به راهند او می‌گویند: چه زمانی «تَشْتَرِ رَیوَمَنْدِ فَرَهْمَنْد»، برای ما سربرآورد؟ چه زمانی چشمه‌های آب، به نیرومندی آسبی، دگرپاره روان شوند؟ برای فر و فروغش، من او را با نماز آی به بانگ بلند و با زور می‌ستایم. آن ستاره «تَشْتَرِ» را، «تَشْتَرِ» آن ستاره رَیوَمَنْدِ فَرَهْمَنْد را با «هوم آمیخته به شیر»، برسم، با زبان خرد و «مانتره»، با اندیشه و گفتار و کردار آنیک، با زور و با سخن رسا می‌ستایم. (...)^۱

گرده چهارم

بند ۶- «تَشْتَرِ»، ستاره رَیوَمَنْدِ فَرَهْمَنْد را می‌ستایم که شتابان به سوی «دریای فراخ‌کرت» بتازد، همچون آن تیر در هوا برآن که «آرش تیرانداز»^۲ - هوم که بهترین تیرانداز ایرانی است - از کوه «آیریوخشوت»^۳ به سوی کوه «خوانونت»^۴ بیانداخت...

بند ۷- آن‌گاه مزداهورا بر آن دمید^۵ و ایزدان آب و گیاه و «مهر فراخ‌چراگاه» آن تیر را برای رسیدن به انجام، باری کردند. برای فر و فروغش، من او را با نماز آی به بانگ بلند و با زور می‌ستایم. آن ستاره «تَشْتَرِ» را، «تَشْتَرِ ستاره رَیوَمَنْدِ فَرَهْمَنْد» را با «هوم آمیخته به شیر»، برسم، با زبان خرد و «مانتره»، با اندیشه و گفتار و کردار آنیک، با زور و با سخن رسا می‌ستایم. (...)^۱

۱- بنگرید به پاورقی بند ۳.

۲- این بند، کهن‌ترین اشاره در متون ایرانی به اسطوره «آرش کمانگیر» (اوستایی: اِرْخْشَه خْشونوی_یشو؛ پهلوی: اِرْخْش شِپاک_تیر؛ فارسی: آرش شیواتیر) است. «گیوریحان بیرونی»، «طبری»، «لمعی» و دیگر مورخان، این داستان را با اندک جزئیاتی بدین‌گونه آورده‌اند: در روزگار پادشاهی «منوچهر پیشدادی»، «فراسیاب» به ایران لشکر براند و «منوچهر» را در «طبرستان» محاصره کرد. قرار بر این نهادند که یکی از ایرانیان، تیری به سوی مشرق پرتاب کند و هرکجا تیر بر زمین بنشست، آن‌جا مرز ایران و توران باشد. تورانیان خوشحال از این که تیر، نمی‌تواند بیش از مقدار معینی در هوا بماند، خود را برای گرفتن نیمی از خاک ایران آماده می‌کردند. «آرش کمانگیر» از بزرگ‌ترین تیراندازان لشکر «منوچهر»، خود را برای پرتاب تیر نامزد نمود. وی کمان بر دست بگیرد و با چنان نیرویی تیر را پرتاب کرد که از شدت ضربه، در دم پیکرش پاره پاره شد و جان داد. تیر در هوا پراکن بود و هرکجا که در مسیر فرود قرار می‌گرفت، «هورامزدا» باد را فرمان می‌داد تا از سقوط آن جلوگیری کند. این تیر تا «رود جیحون» برفت و سرانجام بر تنه درخت گردویی برنشست و همان‌جا - چونان سابق - مرز دو کشور باقی ماند. بدین‌ترتیب هیچ بخشی از خاک ایران زمین جدا نگردید. «جشن تیرگان» یادگاری از آن رویداد فرخنده است.

۳- مکان دقیق این کوه، مشخص نیست. در منابع جدیدتر تیراندازی «آرش» را از «دماوند» دانسته‌اند که مطمئناً در متن اصلی پشت‌ها چنین نبوده و کوه «آیریوخشوت» بایستی یکی از کوه‌های ایران شرقی باشد.

۴- مکان دقیق این کوه، مشخص نیست. اما با توجه به منابع بعدی که مقصد تیر «آرش» را در حوالی «جیحون» ثبت کرده‌اند، شاید این کوه نیز یکی از قله‌های «ماوراءالنهر» باشد.

۵- عبارت «مزداهورا بر آن دمید» بی‌گمان از افزوده‌های زرتشتیان در دوره‌های بعدی است.



گرده پنجم

بند ۸- «تشتَر»، ستارهٔ رایومند فرمند را می‌ستاییم که بر بریان جیره شود. همو که بریان را «بدان هنگام که نزدیک» در بای نیرومند زرف خوش دیدگاه فراخ‌کرت» که آتش زمین پهناوری را فرا گرفته است، به بیکر ستارگان دنباله‌دار در میان زمین و آسمان پرت شوند- درهم شکند. به راستی او به بیکر اسب پاکی درآید و از آب، خیزاب‌ها برانگیزد. پس بادِ چالاک وزیدن آغاز کند.

بند ۹- «سَئوس»^۱، این اب را به هفت کشور برساند. پس آن‌گاه «تشتَر زیبا و آشتی‌بخش»، به سوی کشورها روی آورد تا آن‌ها را از سالی خوش، بهره‌مند کند. این چنین «سرزمین‌های ایرانی» از سالی خوش، برخوردار شوند. برای فر و فروغش، من او را با نمازای به بانگ بلند و با زور می‌ستایم. آن ستارهٔ «تشتَر» را؛ «تشتَر ستارهٔ رایومند فرمند» را با «هوم آمیخته به شیر»، برسم. یا زبان خرد و «مانثره»، با اندیشه و گفتار و کردار آنیک، با زور و با سخن رسا می‌ستایم. (...)^۲

گرده ششم

بند ۱۲- «تشتَر» را می‌ستاییم. «تیشترینینی»^۳ را می‌ستاییم. آن ستاره^۴ را که از بی نخستین درآید، می‌ستاییم. «بروین»^۵ را می‌ستاییم. «هفتورنگ»^۶ را به شوند^۷ پایداری

۱- «ایزد وایو» بنگرید به «رام پشت».

۲- به نقل از «رضا مرادی‌غیاث‌آبادی»؛ با بهره‌گیری از دانش ستاره‌شناسی و نجوم، ستاره «سئوس» به یقین همان ستاره «سهیل» است که در عرض‌های جغرافیایی پایین‌تر از حدود ۲۳ درجه و تنها در فصل زمستان و در ارتفاع کمی از افق جنوبی دیده می‌شود درحالی‌که بالاتر از آن ستاره «تشتَر» جای گرفته است. به این ترتیب به دلیل شباهت خوشگلاری «سئوس» یا «سهیل» با «تشتَر»، این ستاره نیز در باورهای ایرانیان باستان آورندهٔ باران به شمار می‌آمده است. «سئوس» پس از «تشتَر» پر نورترین ستارهٔ آسمان است.

۳- بنگرید به باورقی بند ۳.

۴- «شاندروان بورداوود» به نقل از برخی مستشرقین همچون «شیمگل» و «گلدتر»، این واژه را «جمعی از ستارگان نزدیک به ستارهٔ تشتَر که در افسانه‌های ایرانی، بار و بارور او هستند» معرفی کرده است. اما «بهار» به نقل از «هنینگ» آن را «ستارهٔ سگ کوچک» (کلب‌صغر) می‌داند.

۵- اشاره‌ای به «سئوس» است.

۶- بنابر گزارش «دکتر جلیل دوستخواه»، مجموعهٔ چهار ستاره از برج ثور و دو ستارهٔ دیگر.

۷- امروزه در اصطلاح ستاره‌شناسی: «هفت برادر» (عربی: بنات‌التعش‌اکبر).

۸- «به شوند...» = «به دلیل...»



در برابر جادوان و پریان، می‌ستاییم. «وتند»^۱ ستارهٔ مزداآفریده را به شوند نیرومندی او، پیروزی برزندهٔ او، نیروی پدافند اهوره‌آفریدهٔ او، برتری او، چیرگی او بر نیاز و پیروزی او بر دشمنان، می‌ستاییم. «تشتَر دَرُشت‌چشم» را می‌ستاییم.^۲

بند ۱۳- (...^۳) «تشتَر رایومند فرَه‌مند»، در نخستین ده‌شب، کالبد استومند پذیرد و به پیکر مردی پانزده‌ساله، درخشان، روشن‌چشم، برزمنده، بسیار نیرومند، توانا و چابک در فروغ پرواز کند.

بند ۱۶- (...^۴) «تشتَر رایومند فرَه‌مند»، در دومین ده‌شب، کالبد استومند پذیرد و به پیکر گاو زربین‌شاخ، در فروغ پرواز کند.

بند ۱۸- (...^۵) «تشتَر رایومند فرَه‌مند»، در سومین ده‌شب، کالبد استومند پذیرد و به پیکر اسب سبید زیبایی با گوش‌های زربین و لگام زرنشان، در فروغ پرواز کند.

بند ۲۰- (...^۶) آن‌گاه «تشتَر رایومند فرَه‌مند»، به پیکر اسب سبید زیبایی با گوش‌های زربین و لگام زرنشان، به «دریای فراخ‌کرت» فرود آید.

بند ۲۱- در برابر او، «آپوش دیو»، به پیکر اسب سیاهی به‌درآید؛ اسی کل با گوش‌های کل، اسی کل با گردن کل، اسی کل با دم کل، یک اسب گُر سهمناک.

بند ۲۲- (...^۷) هر دو - «تشتَر رایومند فرَه‌مند» و «آپوش دیو» - به هم درآویزند. سه‌شبهانه‌روز با یکدیگر بجنگند و «آپوش دیو» بر «تشتَر رایومند فرَه‌مند» چیره شود.

بند ۲۳- از آن پس او را یک «هاسر»^۸ از «دریای فراخ‌کرت» دور براند.^۹

۱- ستارهٔ «سرواق» (۲)

۲- در این بند، عبارت «مزداآفریده» با یغین، و «هوره‌آفریده» با تردید، از اضافات جدیدتر هستند.

۳- در آغاز این بند، عبارت «ای سپهتمان زرتشت» آمده است که از افزوده‌های جدیدتر زرتشتیان به متن اصلی است.

۴- دیو خشکسالی هم‌اورد «تشتَر» نمادی از تابستان‌های خشک و بی‌آب بیشتر مناطق ایران.

۵- بنگرید به پاورقی بند ۱۳.

۶- هزارگام (۲)

۷- در ادامهٔ این بند آمده است: «پس تشتَر با شیون و آنوای اندوهگین بگوید: وای بر من ای اهورامزدا! بنا به روزگار شما ای آب‌ها! ای گیاهان! تیره‌روزی بر تو ای دین مزداپرستی! اکنون مردمان در نماز - چنان‌که ایزدان دیگر را نام می‌برند و می‌ستایند - مرا نام نمی‌برند و نمی‌ستایند.» و در بند ۲۴ عنوان می‌کند که اگر مردمان او را «همچون دیگرایزدان» نیایش کنند، نیرویش برای پیروزی بر دیوخشکسالی، دوچندان خواهد ...»



بند ۲۶- (...) آن گاه «تَشْتَرِ رايومَنْدِ فرَهْمَنْد»، به پيکر اسب سپيدِ زيبايی با گوش های زرّين و لگام زرّيشان، به «دریای فراخ کُرت» فرود آيد.

بند ۲۷- در برابر او، «اَبوش ديو»، به پيکر اسب سياهی به درآيد؛ اسبی گل با گوش های گل، اسبی گل با گردن گل، اسبی گل با دم گل، یک اسب مَر سَهْمَناک.

بند ۲۸- (...) هر دو - «تَشْتَرِ رايومَنْدِ فرَهْمَنْد» و «اَبوش ديو» - به هم درآویزند. تا هنگام نيمروز که «تَشْتَرِ رايومَنْدِ فرَهْمَنْد» بر «اَبوش ديو» چيره شود.

بند ۲۹- از آن پس او را یک «هاسَر» از «دریای فراخ کُرت» دور براند.^۱

بند ۳۰- (...) آن گاه «تَشْتَرِ رايومَنْدِ فرَهْمَنْد»، به پيکر اسب سپيدِ زيبايی با گوش های زرّين و لگام زرّيشان، به «دریای فراخ کُرت» فرود آيد.

بند ۳۱- خيزاب های دريا^۲ را برانگيزد. دريا را به جوش و خروش بپانازد. در همه کرانه های «دریای فراخ کُرت» جوش و خروش پديدار شود و ميانه دريا برآيد.

بند ۳۲- (...) آن گاه دگرباره «تَشْتَرِ رايومَنْدِ فرَهْمَنْد»، از «دریای فراخ کُرت» فراز آيد. «سَتويس رايومَنْدِ فرَهْمَنْد» از «دریای فراخ کُرت» فراز آيد. آن گاه مه از آن سوی «هيندوه»^۳ از کوهی که در ميانه «دریای فراخ کُرت» جای دارد - برخيزد.

بند ۳۳- پس آن گاه مه پاک پديدآورنده ابر، به جنش درآيد. باد نيمروزی، وزيدن آغاز کند تا مه را به سوی راهی که «هوم شادی بخش» از آن می گذرد، براند. پس «باد چالاک مزدا»^۴ فريده، باران و ابر و تگرگ را به کشتزارها و خانمان های هفت کشور، برساند.

«... شد. پس در بند ۲۵ اهورامزدا خود برای یاری رساندن به او وارد عمل شده و «تَشْتَر» را می ستايد. تمام موارد فوق، یا از الحاقیات جدیدتر است و یا دست کاری در متن اصلی به اندازه های است که تمیز متن کهن از اضافات جدیدتر را غیر ممکن ساخته.

۱- بنگرید به پاروئی بند ۱۳.

۲- در ادامه این بند آمده است: «تَشْتَرِ رايومَنْدِ فرَهْمَنْد، خروش شادگامی برآورد او گوید: خوشا به روزگار من ای اهورامزدا! خوشا به روزگار شما ای آبها! ای گیاهان! خوشا به روزگار تو ای دین مزدابرسی! خوشا به روزگار شما ای همه کشورها! زین پس آب در جوی های شما با بذرهاي درشت دانه به سوی کشتزارها و با بذرهاي ریزدانه به سوی چراگاهها و به سوی همه جهان، روان گردد.» تمام موارد فوق، یا از الحاقیات جدیدتر است و یا دست کاری در متن اصلی به اندازه های است که تمیز متن کهن از اضافات جدیدتر را غیر ممکن ساخته.

۳- موج های دریا

۴- «دکتر جلیل دوستخواه» این واژه را «هند» ترجمه کرده است که جای بسی تردید است.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

بند ۳۴- (...) «آبامنیات» به همراه «بادِ چالاکِ مزداآفریده» و «فرّه در آبِ آرام‌گزیده» و فروهرهای آشونان^۱، هر کجا از جهان استومند راه بهره ویژه‌ای از آب ببخشند، برای فر و فروغش، من او را با نمازای به بانگ بلند و با زور می‌ستایم. آن ستاره «تشتَر» راه «تشتَر ستاره رایومند فرّه‌مند» را با «هوم امیخته به شیر»، برسَم، با زبان خرد و «مانثره»، با اندیشه و گفتار و کردار آنیک، با زور و با سخن رسا می‌ستاییم. (...)^۲

گرده هفتم

بند ۳۵- «تشتَر» ستاره رایومند فرّه‌مند را می‌ستاییم. که (...) از سپیده‌دم درخشان به راهی دور از باد، بدان‌جای برایی که «بغان»^۳ فرمان داده‌اند، روان گردد. برای فر و فروغش، من او را با نمازای به بانگ بلند و با زور می‌ستایم. آن ستاره «تشتَر» راه «تشتَر ستاره رایومند فرّه‌مند» را با «هوم امیخته به شیر»، برسَم، با زبان خرد و «مانثره»، با اندیشه و گفتار و کردار آنیک، با زور و با سخن رسا می‌ستاییم. (...)^۴

گرده هشتم

بند ۳۶- «تشتَر» ستاره رایومند فرّه‌مند را می‌ستاییم که در هنگام به‌سر رسیدن سال، مردم، فرمانروایان خردمند، جانوران آزاد کوهساران و درندگان بیابان‌نورد، همه برخاستنش را چشم در راهند. آن که با سرزدن خویش، کشور را سالی خوش و یا سالی بد آورد، آیا سرزمین‌های ایرانی از سالی خوش برخوردار خواهند گردید؟^۵ برای فر و فروغش، من او را با نمازای به بانگ بلند و با زور می‌ستایم. آن ستاره «تشتَر» راه «تشتَر ستاره رایومند فرّه‌مند» را با «هوم امیخته به شیر»، برسَم، با زبان خرد و «مانثره»، با اندیشه و گفتار و کردار آنیک، با زور و با سخن رسا می‌ستاییم. (...)^۶

گرده نهم

بند ۳۷- «تشتَر»، ستاره رایومند فرّه‌مند را می‌ستاییم که شتابان به سوی «دریای

۱- بنگرید به پاورقی بند ۱۳.

۲- بنگرید به پیش‌گفتار «خورنه بشت».

۳- بنگرید به پاورقی بند ۳.

۴- در این جا عبارت «به خواست خدایان و امشاسپندان» آمده است که از اضافات جدیدتر زرتشتیان، در ادوار بعدی است.

۵- خدایان

۶- این بند برابهام، ما را با فرضیه‌ای دشوار مواجه می‌سازد که آیا هزاران سال پیش (پیش از ورود آریایی‌ها به ایران غربی) و در زمان سزابش این بشت، آغاز سال نو، با شروع فصل تابستان و در تیرماه بوده است؟ فعلا پاسخ روشنی بدان نمی‌توان داد.



فراخ‌کرت» بنزاد، همچون آن تیر در هوا پَران که "ارش تیرانداز" - همو که بهترین تیرانداز ایرانی است- از کوه «آبریوخشوت» به سوی کوه «خوآنونت» بیانداخت...!

بند ۳۸- آن‌گاه مزداهورا بر آن دمید^۱ و «مهر فراخ‌چراگاه» آن تیر را برای رسیدن به انجام، یاری کردند. «آشی نیک و بزرگ» و «پارند^۲ سَبک‌گردونه» با هم از بی آن روان شدند تا هنگامی که آن تیر پَران به کوه «خوآنونت» فرود آمد و در «خوآنونت» به زمین برنشست. برای فرّ و فروغش، من او را با نمازِ ای به بانگِ بلند و با زور می‌ستایم. آن ستاره «تَشتر» را؛ «تَشتر ستاره رایومند فرهمند» را با «هوم آمیخته به شیر»، برسم، با زبان خِرَد و «مانثره»، با اندیشه و گفتار و کردار آنیک، با زور و با سخن رسا می‌ستاییم. (...)^۳

گرده یازدهم

بند ۴۱- «تَشتر»، ستاره رایومند فرهمند را می‌ستاییم که آب‌های ایستاده و روان و چشمه و جوی بار و برف و باران، همه او را آرزومند و چشم به راهند او او را می‌خوانند:

بند ۴۲- کی «تَشتر رایومند فرهمند»، برای ما سربرآورد؟ کی آن چشمه‌های آب - به نیرومندی اسبی- دگرپاره روان شوند؟ کی آن چشمه‌ها به سوی کشتزارهای زیبا و خانمان‌ها و دشت‌ها روان شوند و ریشه‌های گیاهان را از نم خویش، بهره‌مند سازند؟ برای فرّ و فروغش، من او را با نمازِ ای به بانگِ بلند و با زور می‌ستایم. آن ستاره «تَشتر» را؛ «تَشتر ستاره رایومند فرهمند» را با «هوم آمیخته به شیر»، برسم، با زبان خِرَد و «مانثره»، با اندیشه و گفتار و کردار آنیک، با زور و با سخن رسا می‌ستاییم. (...)^۴

گرده دوازدهم

بند ۴۳- «تَشتر»، ستاره رایومند فرهمند را می‌ستاییم که با آب جهنده خویش، بیم و هراس را از دل همه آفریدگان فروشوید. که اگر آن تواناترین را چنین بستابند و خشنودش سازند، همه را درمان بخشد. برای فرّ و فروغش، من او را با نمازِ ای به بانگِ بلند و با زور می‌ستایم. آن ستاره «تَشتر» را؛ «تَشتر ستاره رایومند فرهمند» را با «هوم آمیخته به شیر»، برسم، با زبان خِرَد و «مانثره»، با اندیشه و گفتار و کردار آنیک، با زور و با سخن رسا می‌ستاییم. (...)^۵

۱- بنگرید به پاورقی بند ۶

۲- عبارت «مزداهورا بر آن دمید» از افزوده‌های دوره‌های بعدی است.

۳- بنگرید به پاورقی بند ۶۶ از «مهریشت».

۴- بنگرید به پاورقی بند ۳.



گِردۀ پانزدهم

بند ۴۸ - «بَشْتَر»، ستاره رایومندِ فرّمند را می‌ستاییم. آن‌که همهٔ آفریدگان سپندمینو، آرزومندِ دیدارِ اویند: آن‌ها که در زیرِ زمین به‌سر می‌برند؛ آن‌ها که در روی زمین به‌سر می‌برند؛ آن‌ها که در آب‌ها و آن‌ها که در خشکی می‌زیند؛ آن‌ها که برنده و آن‌ها که خزانده‌اند؛ آن‌ها که گنّامی آزاد دارند و آن‌ها که در جهان زَبَرین‌اند و از آفرینش بی‌آغاز و انجام «اشه» به شمار می‌آیند.^۱ برای فرّ و فروغش، من او را با نمازِ ای به بانگِ بلند و با زور می‌ستایم. آن ستارهٔ «بَشْتَر» را؛ «بَشْتَر ستارهٔ رایومندِ فرّمند» را با «هوم آمیخته به شیر»، برسَم، با زبان خرد و «مانثره»، با اندیشه و گفتار و کردار انیک، با زور و با سخن رسا می‌ستاییم. (...)^۲

۱- ظاهراً پاره‌ای از عبارات این بند، دچار برخی دستکاری‌های جزئی بعدی است.
۲- بنگرید به پاورقی بند ۳.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

بهرام یشت

«بهرام یشت»، چهاردهمین یشت از «اوستا» است که ویژه ستایش و تپایش ایزد کهن ایرانی، «بهرام»^۱ سروده شده است. این یشت از مهم‌ترین متون رزمی آریایی‌هاست.

«بهرام» ایزد جنگ و پیروزی و یکی از مهم‌ترین ایزدان آریایی‌های باستان است که هم در «یشت‌های کهن اوستا» و هم در «وداهای کهن هندیان» از او یاد شده است. در «وداها»، «بهرام» صفتی برای «ایندرا»^۲ است اما در متون ایرانی، او خدایی مستقل و ایزدی والا‌تبار است و روز بیستم هر ماه در تقویم قدیم ایرانی نیز به نام این ایزد بزرگ و فره‌مند، «بهرام روز» نامیده می‌شد. همچنین از روزگاران دور، نیاکان ما «سیاره مریخ» را به دلیل سرخ‌رنگ بودن، «بهرام» می‌نامیدند، چرا که رنگ سرخ، رنگ خشم و جنگ و نبرد و پیروزی است.

از مهم‌ترین ویژگی‌های «بهرام» یکی آن است که دارای بینایی شگفت‌انگیزی است. دیگر ویژگی وی، نیرومندی بی‌نهایت اوست. به‌گونه‌ای که بارها در «اوستا» می‌خوانیم که «بهرام» بورش همه دیوان، جادوان، بریان، «گوی‌ها» و «کرین‌ها» را در هم می‌شکند و جهان را آشتی می‌بخشد.

«بهرام یشت» دارای ۲۲ کرده و ۶۴ بند است. اما بسیاری از این بندها از افزوده‌های دوره‌های پارتی و ساسانی است. در ادامه به معرفی کهن‌ترین بندهای «بهرام یشت» پرداخته خواهد شد اما باید توجه داشت که بعید نیست در این یشت، بندهای قدیمی دیگری نیز وجود داشته باشند که از چشم نگارنده دور مانده است.

۱- اوستایی: «هورترن»؛ پهلوی: «هورهران» و «هورهرام»؛ فارسی: «بهرام» و همچنین در ارمنی: «واهاگن» و «ورام» و در سغدی: «وشن».

۲- کتاب‌های چهارگانه هندوان یا قدیمی حدود شش‌هزار سال کهن‌ترین بخش از «وداها». «کتاب ریگودا» (به‌معنای: سرودهای ستایش خدایان) می‌باشد که گنجینه‌ای از اساطیر کهن ایرانی‌ها (آریایی) و دربردارنده بسیاری از باورهای باستانی آریایی می‌باشد.

۳- خدای آب و جنگ در «ریگودا» «ایندرا» در میان آریایی‌های کوچنده به هند، خدای مقدس و ورجاوند بود. تقدس او به اندازه‌ای است که یک فصل کامل از «ریگودا» در ستایش او سروده شده است. اما وارون این اعتقاد، در میان آریایی‌های ایران، او در شمار دیوان و نزدیکان «اهریمن» شناخته می‌گردد. برای آگاهی بیشتر نسبت به وارونگی اعتقاد به برخی از خدایان و ایزدان در میان ایرانیان و هندیان، بنگرید به باورهای بند ۴۵ از «فروردین یشت».



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

متن کهن ترین بخش های «بهرام یشت»

گَرده نخست

بند ۱- «بهرام اهوره آفریده»^۱ را می ستاییم. (...) کدام یک از ایزدان مینوی زیناوندترند؟
(...) آن ایزد مینوی، «بهرام اهوره آفریده» است.^۲

بند ۲- «بهرام اهوره آفریده» نخستین بار، به کالبد باد شتابان زیبای مزدا آفریده ای
(...) وزید، و «فرّه مزدا آفریده»، «فرّه نیک مزدا آفریده» و درمان و نیرو آورد.

بند ۳- آن گاه «بهرام اهوره آفریده نیرومند» گفت: من نیرومندترین، پیروزترین،
فره مندترین، نیکوترین، سودمندترین و درمان بخش ترینم.

گَرده دوم

بند ۶- «بهرام اهوره آفریده» را می ستاییم. (...) کدام یک از ایزدان مینوی زیناوندترند؟
(...) آن ایزد مینوی، «بهرام اهوره آفریده» است.^۳

بند ۷- «بهرام اهوره آفریده» دومین بار، به صورت یک «وزرای زیبای زرین شاخ» (....)
آمد. بر فراز شاخ های او، «امّه» نیک آفریده نرزمند، هویدا بود. (...)^۴

۱- عبارت های «اهوره آفریده» و «مزدا آفریده» بارها در این یشت مورد استفاده قرار گرفته و این طور می نماید که از افزوده های زرتشتیان دوره های بعدی باشد. اما «پروفسور کریستن سن» پس از بررسی وزن متن اصلی، اثبات کردند که این عبارات در این یشت، بسیار کهن بوده و مربوط به دوران پیش از «زرتشت» می باشد. چرا که با حذف هر یک از این عبارات، وزن متن اصلی مخدوش شده و از حالت سروده، خارج می شود. در اینجا لازم به توضیح است که واژه «اهورمزدا» پیش از عصر زرتشت نیز در میان ایرانیان وجود داشته است و صرفاً یک واژه تمام زرتشتی نیست. بنگرید به باورنی بند ۴۵ از «فروردین یشت».

۲- در نخستین جای خالی که با نقطه چین نشان داده ایم آمده است: «زرتشت از اهوره مزدا پرسید که ای اهوره مزدا، ای سبندترین مینو، ای دادار جهان استومند، ای لئون» و در جای خالی دوم آمده: «آن گاه اهوره مزدا گفت که ای سببمان زرتشت» که تمام این عبارات توسط موبدان زرتشتی، در ادوار بعدی ساخته و پرداخته و به متن اصلی الحاق گشته است.

۳- در این جا عبارت «همسوی او» آمده است. در نگاه نخست، با توجه به الحاقیات بند ۱ و بررسی و پاسخی که میان «اهورمزدا» و «زرتشت»، پیرامون «بهرام» ساخته شده است، این طور به نظر می آید که منظور از «او» همان «زرتشت» باشد. اما در متن اصلی اوستایی، واژه «او» (به زبان اوستایی: «اهمانی»)، یک واژه اضافی در متن است که وزن سروده را بهم ریخته و با حذف آن، نظم این بند دگرباره استوار می گردد.

۴- ایزد «دلیری»

۵- در ادامه این بند، تکرار بند ۵ (که آن نیز باز نویسی بند ۳ تیر یشت می باشد) آمده است که الحاقی است.



کرده سوم

بند ۸- «بهرام اهوره‌آفریده» را می‌ستاییم. (...) کدام یک از ایزدان میثوی زیناوندترند؟
(...) آن ایزد میثوی، «بهرام اهوره‌آفریده» است.^۱

بند ۹- «بهرام اهوره‌آفریده» سومین بار، به کالبد اسب سپید زیبای زردگوش و زرین‌لگامی (...) آمد. بر پیشانی او، «أمة نیک‌آفریده برزمنده»، هویدا بود. (...)^۲

کرده چهارم

بند ۱۰- «بهرام اهوره‌آفریده» را می‌ستاییم. (...) کدام یک از ایزدان میثوی زیناوندترند؟
(...) آن ایزد میثوی، «بهرام اهوره‌آفریده» است.^۱

بند ۱۱- «بهرام اهوره‌آفریده» چهارمین بار، به کالبد شتر سرمست گازگیر جست‌وخیزکننده تیزنگ رهسپاری - که پشمش جامه مردمان را به کار آید- (...) آمد...

بند ۱۲- ... [اشری] که در میان تران جفت‌گیر [در هنگام آمیزش یا ماده‌شتران] دارای گرایش فراوانی به ماده‌شتران است. [اشری] که شانه‌هایش پرزور و کوهان‌هایش نیرومند است و چشمان و سری یاهوش دارد. [اشری] باشکوه و بلندبالا و نیرومند...

بند ۱۳- ... [اشری] روشن‌رنگ که چشمان تیزبینش در شب تیره، از دور می‌درخشد. که از دهانش کف‌سپید فروپاشد. که بر زانوان و باهای خوب خویش ایستاده است و همچون شهریار یگانه فرمانروایی، گرداگرد خویش را می‌نگرد. «بهرام اهوره‌آفریده» این چنین پدیدار گردید. (...)^۲

کرده پنجم

بند ۱۴- «بهرام اهوره‌آفریده» را می‌ستاییم. (...) کدام یک از ایزدان میثوی زیناوندترند؟ (...)
(...) آن ایزد میثوی، «بهرام اهوره‌آفریده» است.^۱

بند ۱۵- «بهرام اهوره‌آفریده» پنجمین بار، به کالبد گراز نرینه تیزچنگال و تیزدندان و نکاوری. (...) آمد. [گرازی] که به یک زخم بکشد. [گرازی] خشمگین که بدو نزدیک نتوان گردید. [گرازی] دلیر با چهره‌ای خال‌خال که آماده جنگ است و از هر سویی بتازد. «بهرام اهوره‌آفریده» این چنین پدیدار گردید. (...)^۲

۱- بتگرید به پاورقی‌های بند ۱.
۲- بتگرید به پاورقی بند ۲.
۳- بتگرید به پاورقی بند ۷.



گرده ششم

بند ۱۶- «بهرام اهوره‌آفریده» را می‌ستاییم. (...) کدام‌یک از ایزدان میتوی زیناوندترند؟ (...) آن ایزد میتوی، «بهرام اهوره‌آفریده» است.^۱

بند ۱۷- «بهرام اهوره‌آفریده» ششمین بار، به کالبد مرد پانزده‌ساله^۲ تابناک روشن چشم زیارویی؛ با پاشنه‌هایی کوچک، (...) آمد. [بهرام اهوره‌آفریده] این چنین پدیدار گردید. (...)^۳

گرده هفتم

بند ۱۸- «بهرام اهوره‌آفریده» را می‌ستاییم. (...) کدام‌یک از ایزدان میتوی زیناوندترند؟ (...) آن ایزد میتوی، «بهرام اهوره‌آفریده» است.^۱

بند ۱۹- «بهرام اهوره‌آفریده» هفتمین بار، به کالبد «وارغن»، که شکار خود را با جنگال‌های تیزش بگیرد و با منقار تیزش پاره کند، (...) آمد. «وارغنه» که در میان پرندگان، تندترین، و در میان بلندپروازان، سبک‌پروازترین است...

بند ۲۰- در میان جانداران، تنها اوست که خود را از تیر بزآن - اگرچه آن تیر، خوب پرتاب شده و در پرواز باشد - می‌تواند برهاند. (...) اوست که سپیده‌دمان، شهر آراسته و به پرواز درآید و از بامدادان تا شامگاهان به جستجوی خوراک برآید...

بند ۲۱- اوست که در تنگه‌های کوهسازان، اشهرآ بیسآود؛ که بر ستیغ کوه‌ها اشهرآ بیسآود؛ که در ژرفای دره‌ها و بستر رودها، اشهرآ بیسآود؛ که بر شاخساران درختان اشهرآ بیسآود و به بانگ مرغان، گوش فرادهد. [بهرام اهوره‌آفریده] این چنین پدیدار گردید. (...)^۳

گرده هشتم

بند ۲۲- «بهرام اهوره‌آفریده» را می‌ستاییم. (...) کدام‌یک از ایزدان میتوی زیناوندترند؟ (...) آن ایزد میتوی، «بهرام اهوره‌آفریده» است.^۱

۱- بنگرید به پاورقی‌های بند ۱.

۲- در باور ایرانیان باستان، ۱۵سالگی سن گذر از کودکی و رسیدن به بلوغ است. این اعتقاد، در میان زرتشتیان، کودک زرتشتی پس از رسیدن به ۱۵سالگی، «گشتی» (پهلوی: گشتیک) بر میان بسته و انجام اعمال دینی، بر او واجب می‌گردد. «گشتی» بند سفید و باریک و بلندی بود که از ۷۲ نخ پشم سفید گوسفند یافته شده و هر فرد زرتشتی پس از پانزده‌سالگی، آن را بر کمر می‌بست.

۳- بنگرید به پاورقی بند ۲.

۴- بنگرید به پاورقی بند ۷.



بند ۲۳- «بهرام اهوره‌آفریده» هشتمین بار، به کالبدِ قوچِ دشتی زیبایی، با شاخ‌های بیجاپیچ (...) آمد. ابهرام اهوره‌آفریده! این چنین پدیدار گردید. (...)^۱

کرده نهم

بند ۲۴- «بهرام اهوره‌آفریده» را می‌ستاییم. (...) کدام‌یک از ایزدان مینوی زیناوندترند؟ (...) آن ایزد مینوی، «بهرام اهوره‌آفریده» است.^۲

بند ۲۵- «بهرام اهوره‌آفریده» نهمین بار، به کالبدِ بزِ گشنِ دشتی زیبایی، با شاخ‌های سرتیز (...) آمد. ابهرام اهوره‌آفریده! این چنین پدیدار گردید. (...)^۳

کرده دهم

بند ۲۶- «بهرام اهوره‌آفریده» را می‌ستاییم. (...) کدام‌یک از ایزدان مینوی زیناوندترند؟ (...) آن ایزد مینوی، «بهرام اهوره‌آفریده» است.^۴

بند ۲۷- «بهرام اهوره‌آفریده» دهمین بار، به کالبدِ مردِ رابومندِ زیبای مزدآفریده‌ای که دشته‌ای زرکوب - آراسته به زیورهای گوناگون - در برداشت (...) آمد. ابهرام اهوره‌آفریده! این چنین پدیدار گردید. (...)^۵

کرده یازدهم

بند ۲۸- «بهرام اهوره‌آفریده» را می‌ستاییم که دلیری بخشید آمدان را؛ که مرگ آورد ابدخواهان را؛ که تو کرد آجهان را؛ که آشتی بخشید و به کامیابی رسانید آمدان را. (...)^۶

۱- بنگرید به پاورقی بند ۷.

۲- بنگرید به پاورقی‌های بند ۱.

۳- بز نو

۴- بنگرید به پاورقی بند ۲.

۵- بنابراین «بهرام» ۱۰ بار خود را نمایان می‌کند: بار نخست در بیکر باد، بار دوم در بیکر گاوی زرین‌شاخ، بار سوم در بیکر اسبی سبیدگوش، بار چهارم در بیکر شتری سرمست، بار پنجم در بیکر گوازی تیزدندان، بار ششم در بیکر جوانی پانزده‌ساله، بار هفتم در بیکر مرغ وارغن، بار هشتم در بیکر قوچی با شاخ‌های بیجاپیچ، بار نهم در بیکر بز تیزشاخ و بار دهم در بیکر مردی نیرومند.

۶- در ادامه این بند آمده است: «زرتشت آشون، پیروزی در اندیشه را و پیروزی در گفتار را و پیروزی در کردار را و پیروزی در برسی‌وپاسخ را، بدو نماز برد» که تمام این عبارات از اضافه‌های زرتشتیان به متن اصلی «بهرام پشت» در ادوار بعدی است.



بند ۲۹- «بهرام اهوره‌آفریده» او^۱ را تخمه بارور، نیروی بازوان، تندرستی و پایداری تن و آن‌چنان نیروی بینایی بخشید که «ماهی کَر»^۲ در آب داراست که خیزایی همچند مویی را در رود «آرنک دورکرانه»، در زرفای هزاربالای آدمی، می‌تواند ببیند. (...)^۳

کرده دوازدهم

بند ۳۰- «بهرام اهوره‌آفریده» را می‌ستاییم که دلیری بخشید آمدان را؛ که مرگ آورد ابدخواهان را؛ که نو کرد آجهان را؛ که آشتی بخشید و به کامیابی رسانید آمدان را. (...)^۴

بند ۳۱- «بهرام اهوره‌آفریده» او^۱ را تخمه بارور، نیروی بازوان، تندرستی و پایداری تن و آن‌چنان نیروی بینایی بخشید که اسب داراست که در شب تیره و بی‌ستاره و پوشیده از ابر، موی یال و دم آسی که بر زمین افتاده است را می‌تواند بشناسد. (...)^۵

کرده سیزدهم

بند ۳۲- «بهرام اهوره‌آفریده» را می‌ستاییم که دلیری بخشید آمدان را؛ که مرگ آورد ابدخواهان را؛ که نو کرد آجهان را؛ که آشتی بخشید و به کامیابی رسانید آمدان را. (...)^۶

بند ۳۳- «بهرام اهوره‌آفریده» او^۱ را تخمه بارور، نیروی بازوان، تندرستی و پایداری تن و آن‌چنان نیروی بینایی بخشید که کرکس زرین طوق داراست که پاره‌گوشتی به اندازه مِشتی را، از بلندایی به دوری نه کشور می‌تواند بشناسد؛ اگر چه در بزرگی، چون تابش سر سوزنی درخشان، بنماید. (...)^۷

کرده چهاردهم

بند ۳۴- «بهرام اهوره‌آفریده» را می‌ستاییم. (...)^۸ اگر که [کسی] از جادوی مردمان بسیاربدکار آزرده شد، چاره چیست؟

۱- منظور از ضمیر «او»؛ با توجه به اضافات بند ۲۸، اینطور می‌نمایند که «زرتشت» باشد. اما می‌توان حدس زد که در متن اصلی، احتمالاً این ضمیر اشاره به یکی از ایزدان، یا پهلوانان و یا لشوئان داشته است.
۲- بر پایه اطلاعات موجود در متون بازمانده از دوران قدیم، یک ماهی شگفت‌انگیز است که در «دریای فراخ‌کرت» سکونت داشته و دارای قوه بینایی بالایی می‌باشد. «مرادی‌غیاث‌آبادی» معتقد است که «ماهی کَر»، یا نوعی سگ‌ماهی بلندقامت که در گذشته در «دریای مازندران» زندگی می‌کرده است، تطابق دارد.
۳- بنگرید به پاورقی بند ۷.
۴- بنگرید به پاورقی بند ۲۸.
۵- در این‌جا عباراتی آمده است که از افزوده‌های جدیدتر است.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

بند ۳۵- (۱) اجاره آن باشد که [پری از شهپر بزرگ، «مرغ وارغن» باید یافت و آن را بر تن مالید تا [جادوی دشمن، نابود گردد...

بند ۳۶- ...کسی که استخوانی یا پری از این مرغ دلیر را با خود داشته باشد، هیچ مرد نیرومندی نمی‌تواند او را از پای به‌دراورد. آن پر «مرغکان مرغ»^۲ بدان کس پناه دهد و بزرگواری و قره بسیار، بخشد...

بند ۳۷- ...پس فرمانروا و سردار کشور، آن «مرد جادو» را بکشد. [اما] نه صدتن را. او آنان را به یک‌باره نکشد. او تنها یک‌تن را بکشد و بگذرد.

بند ۳۸- آن کس که این «پر» با اوست، همگان از وی در هراسند. (...)

بند ۳۹- ...آن پیروزی که [همه] فرمانروایان آرزومند آند. شاهزادگان آرزومند آند. نام‌آوران آرزومند آند. «کی‌کاووس» آرزومند آن بود. آن پیروزی که [نیروی] اسی را دربردارد. [نیروی] شتر سرمستی را دربردارد. [نیروی] آبی ناوتاک را دربردارد...

بند ۴۰- ...آن پیروزی که "فریدون دلیر" داشت. کسی که «اژی‌دهاک» را فروگوفته [آن اژی‌دهاک] سه‌بوزه سه‌کله شش‌چشم را؛ آن داندۀ هزارگونه جالاکي را؛ آن دیو بسیازورمند «دروج» را؛ آن دروند اسب‌رسان جهان را؛ آن زورمندترین «دروج» را که «هریمن» برای تباه‌کردن جهان «آشه»، به پشارگی در جهان استومند آفرید. (...)

گرده پانزدهم

بند ۴۱- «بهرام اهوره‌آفریده» را می‌ستاییم. بشود که پیروزی و قره [بهرام]، این خانه و گله گاو را فراگیرد؛ همان‌گونه که «سیمرغ»^۵ و ابر بارور، جهان را فرا می‌گیرند. (...)

۱- در آغاز این بند آمده است: «آن‌گاه اهورامزدا به زرتشت پاسخ داد» که این جمله از افزوده‌های بعدی است. این سبک از گفت‌وگوی میان «اهورامزدا» و «زرتشت»، بارها به آغاز بندهای پشت‌های گونه‌گون، اضافه شده است.

۲- در پارسی‌باستان، هرگاه یک نام دوبار پشت‌هم تکرار شود، نشان‌دهنده بزرگی صاحب‌نام بود. نظیر «موبدان موبد» که به رئیس موبدان اطلاق می‌شد؛ یا «شاهان شاه» که بعدها ترکیب «شاهنشاه» از آن ساخته شد. در این‌جا نیز عبارت «مرغکان مرغ» برای اشاره به جایگاه والای «مرغ وارغن» به کار رفته است.

۳- در ادامه این بند آمده است: «بدان‌سان که همگان از من [اهورامزدا] در هراسند. همه دشمنان از نیروی من در هراسند» که تمام این جمله از افزوده‌های ادوار بعدی است.

۴- بتگرید به پاورقی بند ۷.

۵- مرغی مقدس و اساطیری که بر فراز درخت «ویسبویش» (که در بردارنده تخمه همه گیاهان است) در میان درهای «فراخ‌کرت» آشیانه دارد. در اساطیر جدیدتر ایرانی، «سیمرغ» نقش بسیار پررنگی دارد. او «



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

کرده شانزدهم

بند ۴۲- «بهرام اهوره‌آفریده» را می‌ستاییم. (...) «بهرام اهوره‌آفریده» را در کجا باید نام‌برد و به یاری خواند؟ در کجا باید او را ستود و نیایش نمود؟

بند ۴۳- (...) بدان هنگام که دو لشکر، در برابر یکدیگر بایستند و آرایش‌رزم گیرند؛ اما پیشروان به پیروزی در سرانجام نبرد نرسند و شکست‌خوردگان آنرا به شکستی سخت، دچار نشوند.

بند ۴۴- ...چهار پر از وارغن را بر سر راه هر دو لشکر، بیافشانید. هر یک از دو سپاه که نخستین بار، «آمه نیک‌آفریده و برزمنده» را، و «بهرام اهوره‌آفریده» را، به نیاز، پیشکش‌آورد، پیروزی از آن او شود.

بند ۴۵- «آمه» و «بهرام اهوره‌آفریده» - هر دو پشتیبان، هر دو نگاهبان، هر دو پاسدار- را درود و آفرین می‌فرستم. هر دو بدین‌جای و بدان‌جای به پرواز درآیند و به بالا پرواز کنند.

کرده هفدهم

بند ۴۷- «بهرام اهوره‌آفریده» را می‌ستاییم که همگام با «مهر» و «رشن»، به میان رده‌های آرایش‌رزم گرفته دشمنان برود و بپرسد: کدامین کس، «مهرذروح» است؟ کدامین کس، از «رشن» روی برتابد؟ کدامین کس را بیماری و مرگ بخشم؟

>> پرنده‌ای بزرگ و دانا و خردمند است که رازهای نهان را می‌داند. هموست که "زال" (پدر رستم) را پرورش داده و در هنگام گرفتاری‌ها به یاری او می‌شتابد. در جریان تولد "رستم" با تدبیر «سیمرغ»، "رودابه" مادر "رستم" از مرگ نجات می‌یابد و بعدها نیز "رستم" را در نبرد با "اسفندیار" یاری می‌بخشد. همچنین در «هفت‌خوان اسفندیار» نیز به سیمرغی دیگر برمی‌خوریم که پرنده‌ای اهریمنی است و به دست "اسفندیار" کشته می‌شود. مفهوم «سیمرغ» پس از اسلام نیز در میان اندیشه ایرانیان جایگاه والای خود را حفظ کرد. «شیخ عطار نیشابوری» در «منطق‌الطیر» روایاتی - با رویکرد عرفانی - از «سیمرغ» را بازگو کرده است که از اتحاد سی پرنده، «سیمرغ» متولد می‌گردد. در دیگر آثار دانشمندان ایرانی دوره اسلامی نظیر "ابن‌سینا"، "شهاب‌الدین سهروردی" و "احمد غزالی" نیز اشاراتی به «سیمرغ» رفته است. واژه «سیمرغ» در «اوستا» به صورت «مرغو و ستن» آمده است که جزء نخستین آن همان واژه «مرغ» بوده که امروز نیز کاربرد دارد و جزء دوم آن - با اندکی دگرگونی - در پهلوی به صورت «سین» و در فارسی‌دری «سی» خوانده شده‌است که به معنای «شاهین» است. ظاهراً در دوران اسلامی و پس از ذکر روایت «عطار» از «سیمرغ»، این نام به صورت «۳۰+مرغ» بازتاب پیدا کرده است.

۱- بنگرید به پاورقی بند ۳۴.

۲- بنگرید به پاورقی بند ۳۵.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

بند ۵۴- پس آن گاه او، بانگ برآورد: ای مردم! آیا در این هنگامه که دیوان «ویامبور»^۲ و مردمان دیوپرست، خون می‌ریزند و اسیل خون را می‌کنند، «بهرام اهوره‌آفریده» و «گوشورون»^۳ شایسته ستایش و نیایش نیست؟

بند ۵۵- در این هنگامه که دیوان «ویامبور» و مردمان دیوپرست، «گیاه هپرسی»^۴ و «چوب نمذگه»^۵ را در آتش می‌افکنند.

بند ۵۶- در این هنگامه که دیوان «ویامبور» و مردمان دیوپرست، پُشتِ [گاوا] را خَم می‌کنند و کمرایش را در هم می‌شکنند و اندام‌هایش را دراز می‌کنند؛ بدان گونه که گویی [او را] می‌کشند، اما نمی‌کشند (-).^۶ در این هنگامه که دیوان «ویامبور» و مردمان دیوپرست، گوش‌های گاوا را می‌بیچانند و چشم‌هایش را بیرون می‌کشند (-).^۷

گرده هجدهم

بند ۵۷^۱- «بهرام اهوره‌آفریده» را می‌سناییم. «هوم دوردارنده مرگ» را در آغوش می‌گیرم. «هوم پیروز» را در آغوش می‌گیرم. نگاهبانِ خوب را در آغوش می‌گیرم. نگاهدارِ تن را در آغوش می‌گیرم. کسی که [شاخه‌ای از] «هوم» را با خود نگاه‌دارد، در جنگ از بندِ دشمنان، رها خواهد گردید.

۱- اهورامزدا؟

۲- ظاهراً جملهٔ اخیر، از اضافات بعدی است.

۳- این نام تنها در همین گرده آمده است و اثری از آن در بخش‌های دیگر اوستا یا متون بازمانده از دورهٔ ساسانیان باقی نمانده. به‌منظر می‌رسد؛ این اسطورهٔ بسیار کهن، بایستی حتی در دوران اشکانیان و ساسانیان نیز یک نام فراموش‌شده و مُرده باشد.

۴- «گوشورون» به معنای «روان گاوا» و مقصود از آن، روان همهٔ چارپایان است. «دکتر جلیل دوستخواه» معتقد است که «گوشورون» در «گاهان»، یکی از فروزه‌های آفرینش اهورامزدا بوده و در اوستای جدید، ایزدبانوی نگاهبان چارپایان تفسیر شده است. بنابر عقیدهٔ «پروفیسور کریستن‌سن»، این واژه در این بند، بعدها برای توجیه بند تازه‌نوشتهٔ ۶۱ وارد متن اصلی گردیده است.

۵- «چوب نمذگه» و «گیاه هپرسی»، گونه‌هایی از هیزم بودند که آریایی‌های دیوپرست (آریایی‌های کوچنده به هند) آن را در آتش می‌انداختند. «دکتر ابراهیم پورداوود» عقیده داشت، با علم به آن که در باور ایرانیان آریایی، از هیزم تر و نامرغوب - به سبب تقدس آتش - هرگز برای برافروختن آتش استفاده نمی‌گردید و آتشکده‌ها همواره از بهترین چوب‌ها و بهترین هیزم‌ها برای برافروختن آتش مقدس بهره می‌بردند؛ بنابراین، «چوب نمذگه» و «گیاه هپرسی» بایستی هیزمی بوده باشند که خوب نمی‌سوخته و یا بدبو بوده است.

۶- در این جا در متن اصلی، چند واژه تباه گردیده و ناخواناست.

۷- بتگرید به پاورقی بند ۷.

۸- ظاهراً باید در پشت‌های قدیم، بندهای ۵۷ تا ۶۰ بی‌درنگ پس از بند ۴۵ یا ۴۷ آمده باشد که به دلیل دست‌کاری‌های بعدی، این نظم دچار پریشانی گردیده است.



بند ۵۸- تا من این سپاه را شکست دهم. تا من این سپاه را یکسره شکست دهم. تا من این سپاه را که از پی من می‌تازد، درهم‌شکنم. (...)^(۱)

کرده نوزدهم

بند ۵۹- «بهرام اهوره‌آفریده» را می‌ستاییم. سنگی را که به «سیغویر»^۲ وابسته است، شاهزاده‌ای در آغوش گیرد؛ ده‌هزار از شاهزادگان، آن نام‌آور به نیرومندی و پیروزی را در آغوش گیرند...

بند ۶۰- ...تا من - همچون همه ایرانیان - از پیروزی بزرگ برخوردار شوم؛ تا من این سپاه را شکست دهم. تا من این سپاه را که از پی من می‌تازد، درهم‌شکنم. (...)^(۱)

۱- بنگرید به باورهای بند ۷

۲- سرزمینی دارای سنگ‌های معدنی که سنگ‌هایی با خاصیت درمان‌بخشی داشته است. محل دقیق آن مشخص نیست.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

رام یشت

«رام یشت»، پانزدهمین یشت از «اوستا» است که ویژه ستایش و نیایش «رام» یا «وایو»، ایزد باد و هوا سروده شده است.

«رام»^۱ و «وایو»^۲ بر پایه کهن‌ترین منابع و اسناد موجود، دو ایزد آریایی بوده‌اند. «رام» ایزد آرامش و شادی و «وایو» ایزد آشوب و طوفان است. در برخی از منابع جدیدتر این دو به اشتباه، یکی انگاشته شده و شخصیتی واحد پیدا کرده‌اند.^۳ با این حال از لحاظ عملکرد و ویژگی‌ها، این دو جدا از یکدیگرند. نکته جالب توجه در مورد این یشت آن است که اگرچه عنوان یشت فوق «رام یشت» است اما بیشتر در اوصاف و احوال «وایو» (اندروای) سخن رفته است.

«وایو» از مرموزترین ایزدان آریایی است. نماد وی «باد» است و از همین‌روی، او را گاهی ایزدی نیکو و گاهی ایزدی شرور دانسته‌اند. این از آن جهت است که ورزش باد زمانی که به صورت نسیم باشد، موجب آرامش و تسلی روح آدمی است اما زمانی که به صورت طوفان ظاهر شود، موجبات ترس و بریشانی را فراهم آورده و بر طبیعت و زندگانی مردمان خساراتی وارد می‌کند. همچنین در هنگام مطالعه این یشت، باید توجه داشت که «رام یشت» به لحاظ مفهوم زبانی - به دلیل کهنگی و قدمت آن - یکی از سخت‌ترین «یشت‌ها» بوده و ترجمه آن، با دشواری بسیار انجام یافته است.

«رام یشت» دارای ۱۱ گرده و ۵۷ بند است. اما بسیاری از این بندها از افزوده‌های دوره‌های پارسی و ساسانی است. در ادامه به معرفی کهن‌ترین بندهای «رام یشت» پرداخته خواهد شد اما باید توجه داشت که بعید نیست در این یشت، بندهای قدیمی دیگری نیز وجود داشته باشند که از چشم نگارنده دور مانده است.

۱- اوستایی: «رامه» و «رامین» پهلوی: «رامین» فارسی‌نو: «رامش». در تقویم ایران باستان، روز بیست و یکم هر ماه نیز به نام او، «رام روز» خوانده می‌شد.

۲- نام‌های دیگر: «ویو» و «اندروای». در اساطیر ایران «وایو» نماد بی‌طرفی است و در خلا میان دنیای نور و ظلمت جاری است. هم آفریننده مرگ است و هم زندگی‌بخش و هم برای «اهورامزدا» و هم برای «هرمین» قربانی می‌کند. در ادبیات پهلوی وی دارای دو نیمه بد و خوب است. «اوستا» نیمه نیک او ستوده شده است.

۳- مثلاً «دامستتر» معتقد است که «رام» و «وایو» دو نام برای یک خدا هستند. اما «پورداوود» این نظر را رد کرده و این دو را دو ایزد مستقل می‌داند.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

متن کهن ترین بخش های «رام یشت»

گَرده نخست

بند ۱- (...).

گَرده دوم

بند ۷- "هوشنگ پیشدادی" در پای «کوه البرز» به فلز پیوسته (۲)، بر تخت زرین، بر بالش زرین، بر فرش زرین، در برابر برسم گسترده، با دستان سرشار، او را ستود...

بند ۸- ... و از وی خواستار شد: ای «اندروای زبردست»! مرا این کامیابی ارزانی گردان که دو سوم از «دیوان مزندری» و «خروتندان ورن» را برافکنم.

بند ۹- «اندروای زبردست»، این کامیابی را بدو ارزانی داشت و "هوشنگ پیشدادی" کامروا گردید. (...)

گَرده سوم

بند ۱۱- "تهمورت" زیناوند" بر تخت زرین، بر بالش زرین، بر فرش زرین، در برابر برسم گسترده، با دستان سرشار، او را ستود...

بند ۱۲- ... و از وی خواستار شد: ای «اندروای زبردست»! مرا این کامیابی ارزانی گردان که بر همه دیوان و مردمان آدروند و آ بر همه جادوان و پریان پیروز شوم؛ که «هریمن» را به پیکر اسبی درآورده و سی سال آسوار بر او تا دو کرانه زمین، تاخت آورم.

بند ۱۳- «اندروای زبردست»، این کامیابی را بدو ارزانی داشت و "تهمورت" کامروا گردید. (...)

گَرده چهارم

بند ۱۵- "جمشید خوب‌رمه" در پای «کوه بلند سراسردرخشان و زرین هکرا» بر تخت زرین، بر بالش زرین، بر فرش زرین، در برابر برسم گسترده، با دستان سرشار، او را ستود...

۱- در بند یک جز عبارت بسیار کهن؛ «تم وتم جیت یزمنید» مابقی آن از جمله اضافات دوره میانه است.

۲- در ادامه، تکرار بند ۵ آمده است که از اضافات جدیدتر زرتشتی است.

۳- بتگرید به پاورقی بند ۲۸ از «خورنه یشت».

۴- بتگرید به پاورقی بند ۳ از «ایان یشت».



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

بند ۱۶ - و از وی خواستار شد: ای «آندروای زبردست!» مرا این کامیابی ارزانی گردان که فرم‌مندترین مردمان باشم. که در میان مردمان، هورچهر^۱ باشم. که به شهریار خویش، جانوران و مردمان را بی‌مرگ، و آب‌ها و گیاهان را نخشکیدی و خوراک‌ها را نکاستی سازم. (...)^(۲)

بند ۱۷ - «آندروای زبردست»، این کامیابی را بدو ارزانی داشت و «جمشید» کامروا گردید. (...)^(۳)

کرده پنجم

بند ۱۹ - «آزی‌دهاک سه‌پوزه» در «کوپرینتای^۴ سخت‌راه» بر تخت زرین، بر بالش زرین، بر فرش زرین، در برابر برسم گسترده، با دستان سرشار، او را ستود...

بند ۲۰ - و از وی خواستار شد: ای «آندروای زبردست!» مرا این کامیابی ارزانی گردان که همه هفت‌کشور را از مردمان تهی گردانم.

بند ۲۱ - «آندروای زبردست»، این کامیابی را به ستایش‌گر، به آرزومند و به ناجوانمرد نیازکننده زور، ارزانی نگردانید. (...)^(۵)

کرده ششم

بند ۲۳ - «فریدون» پسر «انبین» از «دودمان توانا» در «سرزمین چهارگوشه ورن» بر تخت زرین، بر بالش زرین، بر فرش زرین، در برابر برسم گسترده، با دستان سرشار، او را ستود...

بند ۲۴ - و از وی خواستار شد: ای «آندروای زبردست!» مرا این کامیابی ارزانی گردان که من بر «آزی‌دهاک» - «آزی‌دهاک سه‌پوزه سه‌کله شش‌چشم»، آن دارنده

۱- یعنی چهارپام به مانند خورشید، تابناک باشد.

۲- در ادامه، بند پنجم از یسنای نهم عیناً تکرار شده است: «به هنگام شهریاری "جم دلیر"، نه سرما بود و نه گرما، نه بیری بود، نه مرگ، و نه رشک دیوافریده»

۳- بنگرید به پارقی بند ۹.

۴- این نام را «دکتر ابراهیم بورداوود» با تردید منطقی در میان «رشته‌کوه‌های زاگرس» دانسته است. «پروفسور آرتور کریستن‌سن» نیز بر این باور است که نام فوق‌الذکر، در ایران غربی بوده است. باری در ادامه آورده است که بی‌گمان در دست‌کاری‌های بعدی این نام به جای نام دیگری قرار گرفته است. چرا که اساساً به دلیل سرباش یشت‌های قدیم در شرق ایران، نمی‌تواند در کهن‌ترین یشت‌ها نامی از مناطق غربی فلات ایران‌زمین وجود داشته است.



هزارگونه جالکی، آن دیو بسیارزورمند «دروج»، آن دُرُوند آسیب‌رسان جهان، آن زورمندترین «دروج» که «هریمن» برای تباکدن جهان «اشه» به پتارگی، در جهان استومند بیافرید- پیروز شوم و ایس از چیرگی بر او! آن دو «سنگهوک» و «ارنوک» را که برازنده نگاه‌داری خاندان و شایسته زایش و افزایش دودمانند را از وی برآیم.

بند ۲۵- «آندروای زبردست»، این کامیابی را بدو ارزانی داشت و «فریدون» کامروا گردید. (...)

کرده هفتم

بند ۲۷- «گرشاسب دلیر» در «[کرانه] گوذ» ادر کنار [ابشار] «ارنگ مزداآفریده»^۱ بر تخت زرین، بر بالش زرین، بر فرش زرین، در برابر برسم گسترده، با دستان سرشار، او را ستود...

بند ۲۸- ... و از وی خواستار شد: ای «آندروای زبردست»! مرا این کامیابی ارزانی گردان که بتوانم کین «اورواخشیه»^۲ برادر خویش را از «هیتاسب»^۳ گرفته و او را بکشم و تن او را بر گردونه خود، بکشم؛ همان‌گونه که با «اشتی گفیه»^۴ سرور^۵ با «انوغفیه»^۶ بزرگ و با «گندرو»^۷ که در آب می‌زیست، کردم.

بند ۲۹- «آندروای زبردست»، این کامیابی را بدو ارزانی داشت و «گرشاسب» کامروا گردید. (...)

۱- بنگرید به پارقی بند ۲۴ از «آبان یشت».

۲- بنگرید به پارقی بند ۹.

۳- عبارت «مزداآفریده» احتمالاً از اضافات بعدی است.

۴- برادر «گرشاسب» (هر دو پسر «ریته»^۱)، او «فانی» بود و در بند ۱۰ از هات ۹ بسنا از او با صفت «داور دادگستر» نام برده شده است. «اورواخشیه» به دست موجودی به نام «هیتاسب زرینه‌تاج» کشته شد و «گرشاسب» نیز به انتقام خون ریخته‌شده برادر، به نبرد با «هیتاسب» پرداخته و او را از میان برد.

۵- بنگرید به پارقی بند ۴۱ از «خورنه یشت».

۶- از مبارزانی که به دست «گرشاسب» کشته شده بود، آگاهی بیشتری از این دو اسطوره در دسترس نیست، نکته جالب‌توجه درمورد «اشتی گفیه» و «انوغفیه»، صفت‌های «سرور» و «بزرگ» است که به دنبال نام این دو دشمن ایرانیان آمده‌است. این دو صفت به خوبی نشان می‌دهد که ایرانیان، حتی در هنگام خطاب قرار دادن دشمنان‌شان، از واژگان محترمانه استفاده می‌کردند. کمتر ملتی را می‌توان یافت که بدین‌گونه با استفاده از زیباترین واژگان، از دوست و دشمن خویش نام برده باشد. لوح این خلق و خوی پسندیده، در منش «گوروش بزرگ» و احترام او به عقاید و باورهای ملل مغلوب، نمود پیدا کرده است.

۷- بنگرید به پارقی بند ۲۸ از «آبان یشت».



گرده هشتم

بند ۳۱- "اوروسارای^۱ بزرگ" در «جنگل سپید»؛ در برابر «جنگل سپید»؛ درمیانه «جنگل سپید»؛ بر تخت زرین، بر بالش زرین، بر فرش زرین، در برابر برسم گسترده، با دستان سرشار، او را ستود...

بند ۳۲- ...و از وی خواستار شد: ای «اندروای زبردست»! مرا این کامیابی ارزانی گردان که «کی خسرو» - بهلوان سرزمین‌های ایرانی استواردارنده کشور - ما را نکشد و بتوانیم از جنگ «کی خسرو» خود را برهانیم. «کی خسرو» او را برفکنند در همه جنگل ایرانیان.^۲

بند ۳۳- «اندروای زبردست»، این کامیابی را بدو ارزانی داشت و «کی خسرو» کامروا گردید. (...)^۳

گرده نهم

بند ۳۴- «هوتوسا»^۴ دارنده برادران بسیار، از «دودمان نذری»، بر تخت زرین، بر بالش زرین، بر فرش زرین، در برابر برسم گسترده، با دستان سرشار، او را ستود...

۱- سردار و فرمانروایی که از «کی خسرو» شکست خورد، شوربختانه آگاهی بیشتری از این کهن اسطوره، در دسترس نیست و گوش‌های نگارنده برای یافتن نشانه‌هایی از وی، بی‌نتیجه ماند.
۲- این بند بسیار آشفته است. بی‌گمان بیش از جمله آخر، مواردی بوده که در طول زمان افتاده و از بین رفته است و جمله فوق‌الذکر، با جمله مربوط به رویداد بعدی به اشتباه در کنار هم نشسته و این ترکیب نامتوازن و پریشان را ساخته است. بدین‌صورت که بعد از عبارت: «... و بتوانیم خود را از جنگ کی خسرو برهانیم» - اگر موارد دیگری وجود نداشته - بایستی روایت در بند بعدی با عبارت تکرار شوند: «اندروای زبردست او را کامیاب نکرد» به اتمام می‌رسید و سپس بند جدید به صورت درخواست «کی خسرو» از «اندروای زبردست» برای پیروزی بر «اوروسارای بزرگ» آغاز می‌شد. بنابراین جمله نامنظم: «کی خسرو او را برفکنند در همه جنگل ایرانیان» نیز از باقی‌مانده‌های این بند گمشده است. سپس در بند بعدی (بند ۳۳ فعلی) همان‌گونه که مشاهده خواهید کرد، «اندروای زبردست» این کامیابی را به «کی خسرو» ارزانی می‌نماید.

۳- بنگرید به پاورقی بند ۹.
۴- این گرده در شمار یشت‌های اصلی نبوده اما با این حال از قدیمی‌ترین اضافات زرتشتیان است و دارای نکات اساطیری بسیار جالب و دلچسبی است. این بند در زمان زندگی «زرتشت» یا نزدیک به زندگی او سروده شده و به متن اصلی افزوده گردیده است. در این‌جا تمام بندهای این گرده - به دلیل قدمت بالا و دربرداشتن نکات اساطیری بکر - بی‌کم و کاست آورده شده است.
۵- شاه‌دختی از «خاندان سرشناس نوذری» که به همسری «گشتاسب» درآمد (بنگرید به پاورقی بند ۱۳۹ از فروردین یشت، پاورقی بند ۹۸ از آبان یشت و پیش‌گفتار بخش «اسطوره عاشقانه زریادرس و اوداتیس» در همین کتاب). «گشتاسب» نیز در اساطیر قدیمی از بزرگان «خاندان نوذری» بود که پس از پدرش «هراسب»، پادشاهی «لیخ» را در دست داشت (بنابر مندرجات پراکنده اساطیری در اوستا و متون بهلوی: «



بند ۳۲ -... و از وی خواستار شد: ای «آندروای زبردست»! مرا این کامیابی ارزانی گردان که در خانه "کی گشتاسب"، گرمی و دوست‌داشتنی و خوب پذیرفته باشم.

بند ۳۳ - «آندروای زبردست»، این کامیابی را بدو ارزانی داشت و "هئوتوسا" کامروا گردید. (...)^۱

گَرده دهم

بند ۳۵ - دوشیزگان شوی‌ناگزیده، بر تخت زرین، بر بالش زرین، بر فرش زرین، در برابر برسم گسترده، با دستان سرشار، او را ستود...

بند ۳۲ -... و از وی خواستار شد: ای «آندروای زبردست»! مرا این کامیابی ارزانی گردان که شوهرانی برزمنند و جوان بیابیم که در همه روزگار زندگی، با ما خوش‌رفتار بوده و فرزندان دانا و هوشیار و خوش‌سخن از ما پدید آیند.

بند ۳۳ - «آندروای زبردست»، این کامیابی را بدانان ارزانی داشت و آن دوشیزگان کامروا گردیدند. (...)^۱

«شاخه‌ای دیگر از نوذریان از نسل توس پسر نوذر، در خراسان حکومتی داشتند، بعدها به دلیل خدمات گشتاسب» به دین زرتشتی، شجرنامه‌ای برای وی ساخته و او را از نسل «کی‌پشین» نوه «کی‌کواذ» (کی‌قباد) قلمداد کردند. سپس نام وی را پس از «کی‌خسرو» به عنوان یکی از پادشاهان مهم کبانی آوردند تا بدین ترتیب مقام و جایگاه این «نخستین حامی دین زرتشتی» را ارتقا بخشند.

۱- بنگرید به پاورقی بند ۹.

۲- در اسبیل بودن این گرده، جای بسی تردید است.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

یسنا

«یسنا»^۱ از ریشهٔ «یز» در معنای پرستش و نیایش است و واژه‌های «ایزد» و «جشن» و همین‌طور نام شهر «یزد»، برگرفته از آن می‌باشند.

«یسنا» یکی از بخش‌های «اوستای کنونی» است. اما باید توجه داشت که چنین نسکی در «اوستای دورهٔ ساسانی» موجود نبوده‌است. پس از پراکندگی «اوستا» در سده‌های اخیر، هرآن‌چه از نیایش‌هایی ننگ‌های گونه‌گون «اوستا» برجای مانده بود را در کنار هم ردیف کرده و نام «یسنا» را بر آن نهادند. در پاورقی‌های این بخش توضیحاتی در باب جای‌گیری برخی از بندهای «یسنا» در «اوستای ساسانی» - تا آن‌جا که آگاهی‌های تاریخی وجود دارد - آورده شده است.

بیشتر موضوعات «یسنا» شامل ادعیه و اوراد روزانه‌ای است که بنابر ادعای "پدرام سروش‌پور"^۲ مندرجات این بخش از «اوستا» از روحانی‌ترین نیایش‌های دینی زرتشتیان می‌باشد. همچنین نمازها و نیایش‌های روزمره و مناسبتی، ستایش «هورامزدا»، «امشاسپندان» و ایزدان آریایی و البته آداب و رسوم در باب برخی از اعمال دینی و مذهبی زرتشتیان، از مهم‌ترین مباحثی است که در «یسنا» باطنده است.

امروزه بیشتر مناسک و مراسم عبادی زرتشتیان که «یسنا خوانی» نیز شامل آن می‌باشد، به شیوه‌ای منحصربفرد اجرا می‌گردد - تا حدود زیادی دست‌نخورده و بدون تغییر، همچون اجرای آن در دوران ساسانیان و پیش از آن.

«یسنا» دارای ۷۲ هات^۳ می‌باشد که هر «هات» به چند «بند» تقسیم می‌شود. این بندها تلفیقی از بازمانده‌های کهن، نوشتارهای زرتشتی و اضافات اشکانی و ساسانی است. در ادامه به معرفی کهن‌ترین بندهای «یسنا» پرداخته خواهد شد اما باید توجه داشت که بعید نیست در «یسنا»، بندهای قدیمی دیگری نیز وجود داشته باشند که از چشم نگارنده دور مانده است.

۱- از ریشهٔ ایرانی «یز» (yaz) و به معنای پرستش است. واژهٔ «یشتن» (Yashtan) در زبان پهلوی و «جشن» در فارسی نیز از همین ریشه است.

۲- از موبدان زرتشتی معاصر.

۳- اوستایی: «هائیتی»، پهلوی: «هات». معادل واژهٔ «فصل» در ادبیات فارسی امروز.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

متن کهن ترین بخش های «پستا»

هات نخست

بند ۱۶- می ستاییم این جای ها را، روستاها را، چراگاهها را، خاتمانها را، آبخورها را، آبها را، زمینها را، گیاهان را، این زمین را، آن آسمان را، باد پاک را، ستاره را، ماه را، خورشید را، انیران جاودانه را، همه آفریدگان سپندمینو را، مردان آشون را و زنان آشون را که زدان و جوانمردان آشون هستند.

بند ۱۸- می ستاییم فرورهای نیرومند پیروز آشونان را، فرورهای نخستین آموزگاران کیش را، فرورهای نیاکان را و فرورهای خویش را.

هات نهم^۱

بند ۳-۱ ای «هوم»^۲ نخستین بار در میان مردمان جهان استومند، کدامین کس تو را افشردای^۳ برگرفت؟ کدام پاداش بدو داده شد و کدام بهروزی بدو اندر رسید؟

بند ۴- «هوم آشون دوردارنده مرگ» پاسخ داد: نخستین بار در میان مردمان جهان استومند، «ویونگهان» از من افشردای برگرفت و به پاس این کار، بدو پسری پاداش داده شد: «جمشید خوبرمه». آن فره مندترین مردمان، آن هورچهره، آن که به [دوران] شهرپاری او، خوردنیها و آشامیدنیها، نکاستنی بودند^۴ و جانوران و مردمان، بی مرگ بودند^۵ و آبها و گیاهان، نخشکیدنی بودند.

۱- این بخش از «پستا»، به «هوم پست» معروف است. در «پستها» نیز پستی ناقص و کوتاه به نام «هوم پسته» داریم. تصور می شود پیش از آشفتگی و بریشانی «وستا»، هر دو یاره فوق الذکر: احتمالاً به همراه برخی بندهای دیگر که از میان رفته است. یک متن کامل را تشکیل می داده و در دل «پستها» جای داشته است.

۲- از دستکاری های «هوم پست»، افزون نام «زرتشت» به عنوان پرش کننده در آغاز برخی از بندهاست. ۳- سانسکریت: «سوموه»، اوستایی: «هتوموه»، ایرد نگه دار و نگهبان «گیاه هوم». «گیاه هوم». گیاه مقدسی بود که از آن نوعی شراب تهیه می کردند. این شراب در تمام تاریخ ایران باستان، نوشیدنی لذیذ ایرانیان بود. در «گاهان زرتشت» می خوانیم که نوشیدن «شراب هوم» به دلیل سکرآور بودن، توسط «زرتشت» ممنوع اعلام گردید. باری پس از مرگ «زرتشت»، مجدداً ایرانیان آن را محترم شمردند. به گونه ای که «شراب هوم» در بخش های جدیدتر «وستا» نیز - همچون بخش های کهن سالی که بازمانده از متون مکتوب پیش از «زرتشت» است- مکرر ستایش شده است.

۴- یعنی: «چه کسی نخستین بار توانست که از گیاه هوم، شراب تهیه کند؟»

۵- یعنی: «با رخساری به درخشندگی خورشید».



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

بند ۵- به هنگامهٔ شهریاری "جم دلیر" نه سرما بود و نه گرما، نه پیری بود، نه مرگ، و نه رشک دیوآفریده. پدر و پسر هر یک (به چشم دیگری) پانزده‌ساله می‌نمود. (چنین بود) به هنگامی که "جماشید" خوب‌رمه "پسر" و یونگهان "شهریاری" می‌کرد.

بند ۶- ای «هوم»! دومین‌بار در میان مردمان جهان استومند، کدامین‌کس تو را افشراهی برگرفت؟ کدام پاداش بدو داده شد و کدام بهروزی بدو اندر رسید؟

بند ۷- «هوم اشون دوردارندهٔ مرگ» پاسخ داد: دومین‌بار در میان مردمان جهان استومند، "اتبین" از من افشراهی برگرفت و و به پاس این کار، بدو پسری پاداش داده شد، "فریدون"، از «خاندان توانا»...

بند ۸- آن‌که «ازی‌دهاک» را فروکوفت، [ازی‌دهاک] سه‌پوزه سه‌کلهٔ شش‌چشم را، آن دارندهٔ هزارگونهٔ جلاکی را، آن دیو بسیارزورمند، دروچ را، آن دروند آسیرسان جهان را، آن زورمندترین دروچی را که «هرمین» برای تباه‌کردن جهان «آشه»، به پتبارگی در جهان استومند بیآفرید...

بند ۹- ای «هوم»! سومین‌بار در میان مردمان جهان استومند، کدامین‌کس تو را افشراهی برگرفت؟ کدام پاداش بدو داده شد و کدام بهروزی بدو اندر رسید؟

بند ۱۰- «هوم اشون دوردارندهٔ مرگ» پاسخ داد: سومین‌بار در میان مردمان جهان استومند، "ثریته" - تواناترین [فرد] «خاندان سام» - از من افشراهی برگرفت و و به پاس این کار، بدو دو پسر پاداش داده شد؛ "اورواخشیه" و "گرشاسپ"؛ [که] نخستین‌فرزند، داوری دادگذار بود و دومین‌فرزند، جوانی زبردست، گیسور و گرزبردار...

بند ۱۱- ... که «ازدهای شاخ‌دار» را بکشت، آن اسپاویار مرداویار را، آن زهرالود زردرنگ را که زهر زردرنگش به بلندای نیزه‌های بلندبالا، روان بود، هنگام نیمروز، "گرشاسپ" در دیگی آهنین، بر پشت او (ازدها) خوراک می‌بخت. آن تبهکار از گرمای آتش ناگهان از زیر آن دیگ آهنین فراز آمد و آب‌جوشان را بهراکند، "گرشاسپ نریمان" هراسان به کناری شتافت.

بند ۱۶- می‌ستاییم «هوم» را، «هوم نیک»، «هوم خوب‌آفریده»، «هوم» راست‌آفریده، «هوم نیک درمان‌بخش»، «هوم بَرزمند»، «هوم خوب‌گیش و پیروزمند»، «هوم زرین‌نرم‌شاخه» که افشراهش، بهترین و شادی‌بخش‌ترین آشامیدنی از برای روان است.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

بند ۱۷- ای «هوم» زرین! سرخوشی تو را ابدین جای فراخوانم. دلیری، درمان، افزایش، بالندگی، نیرومندی تن و هرگونه فرزادگی را ابدین جای فراخوانم. تو را ابدین جای فراخوانم تا به سان شهرداری همیشه‌بیروز و کامروا، درهم‌شکننده ستیزه و شکست‌دهنده دُروج به میان آفریدگان درایم.

بند ۱۸- تو را ابدین جای فراخوانم تا ستیزه همه بدخواهان را درهم‌شکنم؛ اچه دیوان و امردمان دروند را، اچه جادوان و پریان را، اچه «گوی‌ها و گرپن‌های ستمکار» را، اچه تبهکاران و «اشموغان^۱ دویا» و گرگ‌های چهارپا را، او اچه سپاه گسترده دشمن را که به فریب، بتازد.

بند ۲۴- «هوم» ابود! آن که «کرسائی^۲» را از شهرداری برانداخت؛ هوم که از سر آزمندی به شهرداری خویشتن، ناله‌کنان می‌گفت: زین پس «آذربان» برای گسترش دین، در سرزمین من راه نخواهد یافت.

هات دهم^۳

بند ۳- ای «هوم»! می‌ستایم ابرها و باران‌ها را که پیکر تو را بر بلندای کوه‌ها، می‌رویاندند. می‌ستایم سنیغ کوهی را که تو بر آن رویدی.

بند ۴- ای «هوم پاک»! می‌ستایم زمین فراخ‌باروربخشنده‌دربرگیرنده تو را، می‌ستایم سرزمینی را که تو در آن همچون پهلوان گیاهان خوش‌بو (...)، می‌روی. ای «هوم»! انو باید! بر فراز کوه‌ها بروی! و در همه‌جا بیال! ای. سرچشمه «اشه» تو هستی.

بند ۱۱- پس آن‌گاه مرغی پاک و آزموده تو را به هر سویی بپراکند: در اسیان! سنیغ‌های اکوه! «اوپایری‌سننه»، بر فراز اکوه! «سنزوساره»، در تپی‌گاه اکوه! «کوسروینته»، در یرتگاه اکوه! «ویش‌ینته» و در کوه «سپیت‌گون»^۵.

۱- اوستایی: «اشموغنه» به معنای «برهم‌زننده اشه». در اوستای نو اغلب در معنای «کافر» مورد استفاده قرار گرفته است.

۲- از شهریاران دیواپرست که با اهوره‌پرستان به دشمنی می‌پرداخت، از کهن‌ترین اساطیر زرتشتی است که آگاهی بیشتری از وی در دسترس نیست.

۳- بنگرید به پاورقی «هات نهم».

۴- در این‌جا عبارت: «گیاه خوب مرده» آمده است که از اضافات جدید است.

۵- بنابر عقیده «دکتر جلیل دوستخواه»، جایگاه کوه‌های نام‌برده شده در این بند، مشخص نیست. «ابراهیم پورداوود» و «جیمز دارمستر» معتقدند که این کوه‌ها، کوه‌هایی است که «گیاه هوم» در آن نواحی خوب «



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

هات چهاردهم

بند ۱- ای «امشاسپندان»! آمده‌ام که شما را زوت، ستاینده، خواننده، پرستنده، چاووش و سرودخوان باشم. اینک ستایش و نیایش شما «امشاسپندان» را، اینک بهروزی و پارسایی «سوشیانت‌های اَشُون» را.

هات پنجاهوششم

بند ۱- بشود که «سروش»^۲ در این‌جا باشد ستایش «اهوره‌مزدا» را تواناترین اَشُونی را که می‌پرستیم، در آغاز همچنان که در انجام. ایدون ی‌شود که «سروش» در این‌جا باشد ستایش «اهوره‌مزدا» را، تواناترین اَشُونی را که می‌پرستیم.

بند ۲- بشود که «سروش» در این‌جا باشد ستایش آب‌های نیک و فَرُوهرهای اَشُونی را که ستوده‌روان‌های ما هستند، در آغاز همچنان که در انجام. ایدون ی‌شود که «سروش» در این‌جا باشد ستایش آب‌های نیک و فَرُوهرهای اَشُونی را که ستوده‌روان‌های ما هستند.

بند ۳- بشود که «سروش» در این‌جا باشد ستایش آب‌های نیک - آن نیکان - را و «امشاسپندان نیک»، آن شهریاران خوب نیک‌کنش را و ستایش پاداش نیکی را که در خور اَشُونی است و ما را ارزانی شود. بشود که «سروش نیک پاداش‌بخش» در این‌جا باشد ستایش آب‌های نیک را، در آغاز همچنان که در انجام.

>> می‌روبیده است. "دکتر رضا مرادی غیث‌آبادی"، «ووبابری سَنَبَه» را با کوه‌های «هندوکش» یکی دانسته و «سپیت‌گون» را همان «سفید کوه» (واقع در جنوب افغانستان امروزی) می‌داند که هر دو فرضیه وی به نظر درست می‌آید.

۱- بند ۱ از هات ۱۴، به‌اضافه تمام بندهای هات‌های ۵۶ و ۵۸، با «لهجه گاهانی» سروده شده‌اند و از لحاظ قدمت، با «گاهان» و «هفت‌هات» برابری می‌کند. این بدان‌معناست که بندهای فوق‌الذکر، بی‌گمان در روزگار زندگی "زرتشت" یا کمی پس از آن سروده شده است. ترجمه این بندها کاری بس دشوار بوده و یقیناً بی‌نقص نیست.

۲- اوستایی: «سَرُوشَه» از ریشه «سَرُ» به معنای «شنوایی و فرمان‌برداری» از بزرگ‌ترین و مهم‌ترین ایزدان آیین زرتشتی است که گاه حتی یابگاه او را تا جایگاه «ایزد مهر» نیز بالا آورده‌اند. او در کنار «ایزد نریوسنگ» (اما بالاتر از او) حامل بیک «اهورامزدا» است و از همین‌روی در اغلب متون اسلامی، «سروش» را هم‌تراز با «جبرائیل» دانسته‌اند. از دیگر وظایف او، داوری و سنجش ثواب و گناه مردمان در «تن‌بسین» (آخرالزمان) است. در باورهای باستانی، اغلب «سروش» را با نماد «خروس» مجسم می‌کردند. در «شاهنامه» هنگامی که «فریدون»، «آزی‌دهاک» را به بند کشیده و آهنگ کشتن او را دارد، «سروش» از راه رسیده و رازی را در گوش وی بازگو می‌کند. سپس «فریدون» از کشتن «آزی‌دهاک» صرف‌نظر کرده و او را در غاری در «البرز کوه» زندانی می‌نماید.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

بند ۴- ایدون بشود که «سروش» در این‌جا باشد ستایش آب‌های نیک - آن نیکان - را و «مشاسپندان نیک»، آن شهریاران خوب نیک‌گش را و ستایش پاداش نیکی را که درخوردنش آشنوی است و ما را ارزانی شود. بشود که «سروش نیک پاداش‌بخش» در این‌جا باشد ستایش آب‌های نیک را.

بند ۵- (...) می‌ستاییم «سروش پارسای بزمند پیروز گیتی‌افزای آشنون». آن را رد «آشه» را. (...)

هات پنجاه‌هشتم

بند ۱- این نماز نیک‌بنیاد به «آشه» و به «آرمثیتی»^۲ پیوسته، این نیایشی را که بنیادش اندیشه نیک و گفتار نیک و کردار نیک است، رزم‌افزار پیروزی می‌دانیم.

بند ۲- بشود که این نماز و نیایش، ما را از ستیزه دیوان و مردمان آدروند، پناه بخشد. دارایی و هستی خود را به این نماز و نیایش می‌سپاریم، تا ما را پناه و نگاهبانی و پاسداری بخشد.

بند ۳- ای «هوره‌مزدا!» ما در نماز و نیایش «تو» شادمانیم. ما خواستاریم که نماز گزار [تو] باشی. ما از برای [ستایش] تو بر پای ایستاده‌ایم. دارایی و هستی خویش را به این نماز و نیایش می‌سپاریم. تا ما را پناه و نگاهبانی و پاسداری بخشد ای «هوره!» این را از تو می‌پرسم. من را آبه‌درستی [پاسخ گوی: چگونه آ باید باشد] نیایش فروتنانه دل‌دادگان تو؟

بند ۴- رهبر آشنون، پیروزمند است. بهترین رهبر را بزرگ می‌دانیم. پدر آفرینش «آشه» و هر آن‌کس که از آفرینش «آشه» است، هموست؛ چه مرد و چه زن، بی‌گمان او

۱- در آغاز و پایان این بند، چند دعای مرسوم زرتشتی آمده است که از اضافات جدیدتر است.
۲- اوستایی: «سیند آرمثیتی»، پهلوی: «سیندارمذ». فارسی نو: «سفنند». او از مهم‌ترین امشاسپندان و ایزدبانوی نگهبان زمین است. زمینی که همچون بانوان، زاینده و پرورنده است. در تقویم ایرانی، پنجمین روز از هر ماه به نام «ایزدبانو سیندارمذ» مزین بود و پنجم اسفندماه، «جشن سیندارمذگان» برگزار می‌شد. «بوریجان بیرونی» در «تارنالیقه» آورده است که «سیندارمذ» فرشته موکل بر زنان عقیق و درست‌کار و شوهردوست است و از همین‌روی «جشن سیندارمذگان» نیز جشن زنان بوده و در این روز، مردان به زنان خود هدایایی پیشکش می‌کردند. نام دیگر این روز «مردگیران» بود. دلیل این نام‌گذاری شاید به همان سنت هدیه گرفتن زنان از مردان در این روز بازمگردد. باید توجه داشت که این جشن ایرانی نیز همچون بسیاری دیگر از سنت‌های کهن‌سال آریایی، خود را به خارج از مرزهای ایران‌زمین رسانده و امروزه در غرب، «جشن ولنتاین» که به جشن عشاق نیز معروف است، سراسر برگرفته شده از جشن «سیندارمذگان» ما ایرانیان است.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

نیک‌گنش است. آن بزرگ نیک زیبا را یاد همی‌کنیم و بزرگ همی‌داریم. آن که با «آشه» و فراوانی و رُدی و دَهِش و مهربانی، جهان را بی‌برورد - به دستگیری «آتش اهوره‌مزدا»^۱ - پرستار و پاسدار ماست.

بند ۵- ای «امشاسپندان»! آن چنان که ما را آفریدید^۲، ما را در پناه خویش برگزید. ای نیکان!^۳ ما را پناه بخشید. ای نیکان!^۴ ما را پناه بخشید. ای «امشاسپندان»! ای شهریاران خوب‌گنش! پناه‌بخش ما باشید. ای «مزدا»! من جز تو کسی را نمی‌شناسم پس در پرتو «آشه»، ما را پناه بخش.

بند ۶- اندیشه، گفتار، کردار، ستوران و مردمان را از آن «سپندمینو»^۵ دائمی. از اوستا که چهاربایان رسا، چهاربایان درست، زندگی درست و پسران درست همی‌داریم. از اوستا توانایی و رسایی و برخورداری ما از یاکای [ها]. بشود که ما در آفرینش «دادار» اهوره‌مزدا، فروغ آفریدگار را بتوانیم ببینیم.

بند ۷- ای «آذر اهوره‌مزدا»! تو را نماز و نیایش می‌کنیم. به هنگام بزرگ‌ترین آزمایش ایزدی، به سوی ما فرازای و بخشش و شادمانی بزرگ - «خرداد» و «مُرداد» - را به ما ارزانی گردان.

۱- بنگرید به پاورقی بند ۳ از «مهر یشت».

۲- منسوب کردن آفرینش به «امشاسپندان»، نشان از روزگاری دارد که هنوز باورهای آریایی، به طور تمام و کمال تحت‌تأثیر وحدانیت زرتشتی قرار نگرفته بود. آریاییان باستان، ایزدانی که مظهر و نماد طبیعت بودند را مورد پرستش قرار می‌دادند. از آن جمله‌اند: «مهر» ایزد خورشید، «ناهفته» ایزد آب‌ها، «اندروای» ایزد هوا، «آذر» ایزد آتش، «تیشتر» ایزد باران، «وانه» ایزد بادها و دمه‌ها ایزد دیگر. در واقع «زرتشت» آورنده دین جدیدی نبود. بلکه وی می‌گوشید تا با زدودن خرافات، چهارجویی مشخص و عقلانی به باورهای آریایی بدهد. وی اعتبار تمام ایزدان را پایین آورد تا «اهورامزدا» به عنوان تنها خدای واحد مورد باور ایرانیان قرار گیرد. از این پس مهم‌ترین ایزدان گذشته آریایی، به عنوان «امشاسپندان» شناخته شدند. «امشاسپندان» در آغاز پیدایش دین زرتشتی، به عنوان الفبای برای «اهورامزدا» به کار رفتند. اما قدمت باورهای کهن‌سال به‌اندازه‌ای بود که فراموشی این ایزدان را غیرممکن می‌نمود. لذا رفته‌رفته در طول زمان «امشاسپندان» مجدداً دارای شخصیت‌هایی مستقل گردیده و در نهایت در جایگاه ایزدان و - به زبان امروزی‌تری - قرشگان «اهورامزدا» قلمداد شدند. برای آگاهی بیشتر در باب دین زرتشتی و چگونگی پیوستگی آن با ادیان غیرزرتشتی آریایی، بنگرید به کتاب «زرتشت و زرتشتیان» از همین نگارنده.

۳- در متن اوستا از لحاظ دستوری ساختار مذکور داشته و اشاره‌ای است به «امشاسپندان مذکر» «همین»، «اردبیهشت»، «شهرپور» - و در پارهای از منابع - «سروش».

۴- در متن اوستا از لحاظ دستوری ساختار مونث داشته و اشاره‌ای است به سه «امشاسپند مونث» «سپندارمذ»، «خرداد» و «مُرداد».

۵- بنگرید به بند ۴۴ از «خورنه یشت».



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

بند ۸- سراسر «ستود یسن»^۱ را با برترین بندهای آن می‌ستاییم. ای «مزداهوره»! زیباترین پیکر را در میان پیکرها، از آن تو می‌دانیم: آن بلند پایگاه‌ترین افروغ جهان! زبرین را که او را خورشید می‌خوانند.

بند ۹- می‌ستاییم «ستود یسن» را که نخستین داد جهان است.

هات هفتادودوم

بند ۱۱- راه ادر جهان یکی است و [ان راه] «اشه» است؛ همه دیگر [راه‌ها] بیراهه است.^۲

۱- اوستایی: «ستوتوت یسنیه» به معنای «تپاش‌های ستوده‌شده» نام یکی از ۲۱ ننگ «اوستای دوره ساسانی» و مقدس‌ترین بخش از «اوستا» بود. «اوستای کنونی» که شامل یک‌پنجم از «اوستای ساسانی» است، دچار نابسامانی و آشفتگی شده است و «ستود یسن» نیز همچون دیگر بخش‌های «اوستا» دچار پیرایش‌احوالی گردیده است. در این‌که «ستود یسن» شامل کدام بخش از «اوستا» بوده و چه مقدار از آن در «اوستای کنونی» باقی‌مانده است، تا مدت‌ها میان پژوهشگران اختلاف‌نظر بود. سرانجام "دکتر علی‌اکبر جعفری" پس از پانزده‌سال پژوهش مستمر، موفق گردید تا تمام «ستود یسن» را در میان بازمانده‌های «اوستای فعلی»، بازشناسی کند: «ستود یسن شامل گانه‌ها، هفت‌هات، بند اول از هات چهارده یسنا، تمام هات پنجاه‌وشش یسنا، تمام هات پنجاه‌وهشت یسنا، قشونومانتره و چند پاره کوتاه دیگر بوده است». برای آگاهی بیشتر بنگرید به: جعفری، علی‌اکبر (۱۳۵۹)، ستوتوت یسن، نوبت نخست (تهران: انتشارات فروهر).

۲- این آخرین بند از «یسنا» است و تمام نسخه‌های موجود «یسنا» با این بند به پایان می‌رسد. جز در یک نسخه دست‌نویس به تاریخ ۱۳۷۹ میلادی که در دنباله این بند، آمده‌است: «بیراهه‌ای که آنو را [یکسره به کیش زبان بخش اهریمن، و به زندگی و کردار دیوبورستان می‌کشاند».



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

وندیداد

«وندید» نوزدهمین نسل از «اوستای دوره ساسانیان» می‌باشد. شکل پهلوی این نام «وی دیو داد» به معنای «داد دوردارنده دیو» و به معنای جامع‌تر و روان‌تر: «قوانین ضد دیوها» است.

این نسل، در کنار «گاهان»، تنها بخش از «اوستای ۲۱ گانه ساسانیان» می‌باشد که تقریباً دست‌نخورده و سالم به دست ما رسیده است. محتوای اصلی وندیداد، شرح آیین‌ها و دادگزارهای و قوانین جزایی و حقوق افراد و اصناف و شرح برخی مسائل شرعی پاسخ به پرسش‌های دینی است که بیشتر آن‌ها، بازمانده اعتقادات «مغان زرتشتی‌شده» می‌باشد که از ادیان قدیم آریایی، درون دین زرتشتی گردیده و در آن حل گشته است.

«وندیداد» دارای ۲۲ «فرگرد»^۱ می‌باشد که هر «فرگرد» به چند «بند» تقسیم می‌شود. دو «فرگرد» نخست و چهار «فرگرد» واپسین «وندیداد»، دارای سبک نگارش و محتوایی متفاوت از دیگر «فرگردها» هستند. یقیناً چهار «فرگرد» از شش «فرگرد فوق‌الذکر»، بازمانده‌ای از کهن‌ترین اساطیر آریایی هستند که ریشه برخی از آن‌ها هم در «گاهان زرتشت» و هم در کهن‌ترین مکتوبات هندیان نظیر «وداها» و «مهابهارات»^۲ قابل مشاهده است. دو «فرگرد» نوزدهم (به صورت کامل) و بیست‌ودوم (با دستکاری‌های بسیار) نیز از افزوده‌های کهن زرتشتیان می‌باشد که قدمت آن به دوران قبل از اشکانیان بازمی‌گردد. همچنین برخی آگاهی‌های بسیار مهم جغرافیایی به صورت مبسوط در فرگرد نخست آمده که بسیار ارزشمند است.

در ادامه به معرفی کهن‌ترین بندهای «وندیداد» پرداخته خواهد شد اما باید توجه داشت که بعید نیست در «وندیداد»، بندهای قدیمی دیگری نیز وجود داشته باشند که از چشم نگارنده دور مانده است.

۱- «فرگرد» = «فصل»

۲- یکی از دو حماسه بزرگ هندیان است که در حدود قرن پنج و شش پیش از میلاد به زبان سانسکریت نگاشته شد و شامل بیش از صد هزار بیت سروده می‌باشد. «مهابهارات» هم‌تراز با «شاهنامه» در زبان فارسی و «ایلیاد و اودیسه» در ادبیات یونانی است. پژوهش‌گران معتقدند که ریشه جنگ‌ها و نبردهایی که درون‌مایه این اثر بی‌نظیر را تشکیل داده است، به درون شدن آریاییان به هند و شرح تقابل آن‌ها با «دراویدی‌ها» (ساکنین قدیمی شبه‌جزیره هندوستان) در حدود هزاره دوم پیش از میلاد، بازمی‌گردد.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

متن کهن‌ترین بخش‌های «وندیداد»

فرگرد یکم

بند ۳- نخستین سرزمین و کشوری که من^۱ آفریدم، «ایران‌ویج» بر کرانهٔ «رود نیکوی دایتی» بود.^۲ پس آن‌گاه «اهرمین همه‌تن‌مرگ» سر رسید و به پشیاگی، «زدها»^۳ را در «رود دایتی» بی‌آفرید و «زمنستان دیوافریده» را بر جهان چیره ساخت.

بند ۴- در آن‌جا ده ماه زمستان است و دو ماه تابستان؛ آن دو ماه نیز هوا برای آب و خاک و درختان، سرد او آسیب‌زا است. زمستان بدترین آسیب‌ها را در آن‌جا فرود می‌آورد.^۴

بند ۵- دومین سرزمین و کشوری که من^۵ آفریدم، «جلگه سغد» بود. پس آن‌گاه «اهرمین همه‌تن‌مرگ» سر رسید و به پشیاگی، خرفستری^۶ به نام «سکنتیه»^۷ را بی‌آفرید که مرگ در گلهٔ گاوان افکند.

۱- اشاره به «هورامزدا» است این بندها بسیار کهنسال هستند اما در دوران ساسانی در آن‌ها دست برده شده است. نقل این مناطق جغرافیایی از زبان «هورامزدا»، محتملاً حاصل دستکاری‌های متاخر است.

۲- بنگرید به یاورقی بند ۱۰۴ از «بان یشت».

۳- واژهٔ فوق را «هارهای سرخ» نیز ترجمه کرده‌اند (جلیل دوست‌خواه).

۴- این دو بند، یکی از بکرترین و کهن‌ترین بخش‌های بازمانده از تاریخ فراموش‌شدهٔ آریایی است که در دیگر متون ایرانی و هندی کهنسال نیز به صورت پراکنده اشاراتی بدان رفته است. ظاهراً «سرزمین ایران‌ویج» - خاستگاه نخستین آریاییان در حوالی خوززم(۲)- در آخرین عصر یخبندان دچار سرما و زمستان‌های طولانی گردید. این اتفاق، زمینه‌ساز مهاجرت آریایی‌ها از وطن به سرزمین‌های دیگر شد. بدین‌سان آریایی‌ها «ایران‌ویج» را رها کرده، به درون ایران مهاجرت نمودند (و به‌زودی یک دستهٔ فرعی از آن‌ها نیز به هند کوچیدند). از این روی در بیشتر متون بعدی، از «ایران‌ویج»، سرزمین مادری آریایی‌ها، با حسرت یاد شده و خاطرات آن را نوام با هاله‌ای از اساطیر مکتوب کردند. ظاهراً این سرما و یخبندان و مهاجرت اجباری، چنان در روحیهٔ آریایی‌ها تأثیر منفی گذاشت که سرما را آفریدهٔ «اهرمین» قلمداد کرده، منطفهٔ «پاختر» (= شمال) را به دلیل وجود سرما و یخبندان به محل زندگی اهریمنان و دیوان تشبیه کردند و حتی بعدها در هنگام تحول و تکامل باورهای مذهبی خود، دوزخ (جهنم) را به شکل مکانی سرد و یخزده به‌تصویر کشیدند. این نوع نگرش به سرما و نفرت از یخبندان، به‌زودی در شاخه‌های دیگر ادیان آریایی - از جمله دین زرتشتی- نیز نهادینه شد. برای آگاهی از این باورهای زرتشتی-آریایی و آشنایی با چگونگی تصویر بهشت و دوزخ در باور زرتشتیان، بنگرید به کتاب: «ردابوریانامه».

۵- بنگرید به یاورقی بند ۴.

۶- یک نام عام برای تمام موجودات مضرّ اعم از گونه‌های مختلف حشرات و بندپایان و...

۷- مشخص نیست این نام اشاره به چه موجودی باشد، اما آشکار است که منظور از آن حشره‌ای موی و افترزاست که با زدن خسارت، موجب زيان‌رسانی و ناراحتی‌مردمان را فراهم می‌کرده‌است. «دارمستتر» <<



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

بند ۶- سومین سرزمین و کشوری که من^۱ آفریدم، «مرو نیرومند و پاک» بود. پس آن‌گاه «اهرمین همه‌تن‌مرگ» سر رسید و به پتیارگی، «خواهش‌های به گناه‌الوده» را بی‌آفرید.

بند ۷- چهارمین سرزمین و کشوری که من^۱ آفریدم، «بلخ زیبای افراشته‌درفش» بود. پس آن‌گاه «اهرمین همه‌تن‌مرگ» سر رسید و به پتیارگی، «نیرو» را بی‌آفرید.

بند ۸- پنجمین سرزمین و کشوری که من^۱ آفریدم، «تسایه» - در میان بلخ و مرو - بود. پس آن‌گاه «اهرمین همه‌تن‌مرگ» سر رسید و به پتیارگی، «گناه نَسْت‌باوری» را بی‌آفرید.

بند ۹- ششمین سرزمین و کشوری که من^۱ آفریدم، «هرات» - و دریاچه‌اش - بود. پس آن‌گاه «اهرمین همه‌تن‌مرگ» سر رسید و به پتیارگی، «سرشک و اشک‌دیده» را بی‌آفرید.

بند ۱۰- هفتمین سرزمین و کشوری که من^۱ آفریدم، «وَنَه‌کِرْتَه بد سایه»^۲ بود. پس آن‌گاه «اهرمین همه‌تن‌مرگ» سر رسید و به پتیارگی، پری «خَنثی‌تی» را بی‌آفرید که به «گرشاسب» پیوست.^۵

« با توجه به محتوای کلی بند، «سَکِیْتَه» را حشره‌ای مودی فرض کرده است که در میان غله و علوفه چهارپایان پنهان شده و گاوها با نشخوار کردن آن، دچار بیماری و مرگ می‌شدند. به طور کلی این بند به احتمال بسیار قوی، اشاره‌ای اساطیری به همه‌گیرشدن نوعی بیماری حیوانی در «سغد» است که هزاران سال پیش، شاید موجب مرگ گاوهای زیادی در منطقه گردید. گاو مهم‌ترین حیوان اهلی جماعت آریایی بود؛ چرا که شیر و گوشت آن برای تغذیه، پوست آن برای ساخت پوشاک، استخوان آن برای ساخت سلاح و قفسه و اضافات آن برای روشن کردن آتش استفاده می‌شد. از همین روی، کیفیت زندگی اقوام قدیم ایرانی به شدت به گاو بستگی داشت. این وابستگی به اندازه‌ای بود که در کهن‌ترین اساطیر آریایی، گاو دومین آفریده پس از «کیومرث» تعبیر گردید و «روان گاو» (=گوشورون) یکی از نخستین نمادهای آفرینش و -بعدها- به عنوان نگهبان و نگهدار چهارپایان و ستوران قلمداد گشت. امروزه نیز تقدس گاو در میان برخی قبایل آریایی‌تبار قابل مشاهده است که یقیناً بازمانده‌ای از این سابقه کهن‌سال تاریخی و اساطیری است. این خرافه در برخی از اقوام بدوی هندی همچنان رواج داشته و در سرزمین‌های فوق‌الذکر، گاو مورد پرستش قرار می‌گیرد.

۱- بتگرید به پاورقی بند ۳.
۲- «اسفندبار چی» آن را «مورچه» ترجمه کرده اما «تیبِرگ»، «دوستخواه» معنی آن را ناروشن دانستند.
۳- در ترجمه واژه دوم اختلاف نظر است. برخی آن را اشک، برخی شیون و زاری و برخی معانی دیگر ضبط کرده‌اند. در کل در سنت ایرانیان باستان، گریه و زاری و غم و اندوه، فعلی ناپسند محسوب می‌شد.
۴- احتمالاً «کابل».

۵- پری شهوت، بنا بر اساطیر، او «گرشاسب» را فریقت و «گرشاسب» برای کام گرفتن از وی، به «آتش» اهانت کرد. «هورمزدا» از همین روی، «گرشاسب» را وعده دوزخ داد. اما پس از پشیمانی «گرشاسب» و «



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

بند ۱۱- هشتمین سرزمین و کشوری که من^۱ آفریدم، «اوزوی دارای چراگاه‌های سرشار» بود. پس آن‌گاه «اهریمن همه‌تن‌مرگ» سر رسید و به پتیارگی، «فرمانروایی ستمگانه» را بیافرید.

بند ۱۲- نهمین سرزمین و کشوری که من^۱ آفریدم، «خَنَنَه» در «گرگان» بود. پس آن‌گاه «اهریمن همه‌تن‌مرگ» سر رسید و به پتیارگی، «کون‌مرزی»^۲ را بیافرید.

بند ۱۳- دهمین سرزمین و کشوری که من^۱ آفریدم، «هَرهوتیتی زیبا» بود. پس آن‌گاه «اهریمن همه‌تن‌مرگ» سر رسید و به پتیارگی، «گناه‌خاک‌سیاری مُردگان»^۳ را بیافرید.

بند ۱۴- یازدهمین سرزمین و کشوری که من^۱ آفریدم، «هیرمندِ رابومندِ فرهمند» بود. پس آن‌گاه «اهریمن همه‌تن‌مرگ» سر رسید و به پتیارگی، «جادوی زیان‌بارِ جادوان» را بیافرید.

بند ۱۶- دوازدهمین سرزمین و کشوری که من^۱ آفریدم، «ری» بود که سه رَد در آن فرمانروایند.^۴ پس آن‌گاه «اهریمن همه‌تن‌مرگ» سر رسید و به پتیارگی، «گناه برانگیختن سَنَسَته‌باوری» را بیافرید.

>> میانجی‌گری «روان زرتشت»، «اهورامزدا» یک فرصت دیگر به «گرشاسب» داد. بدین‌گونه که وی پیش از مرگ، به خواب عمیقی فرو رفت و این خواب تا زمان برآمدن «اوشیدرماه» (و در برخی منابع تا روزگار برآمدن «سوشیانت سوم») ادامه می‌یابد تا در آن زمان با کشتن «آزی‌دهاک»، گناه خود را جبران نماید. برای آگاهی بیشتر بنگرید به پاورقی بند ۹۲ از «خورنه‌یشت» و داستان «روان گرشاسب» از کتاب «روایات پهلوی».

۱- بنگرید به پاورقی بند ۳.

۲- لواط.

۳- در پاورهای کهن‌سال آریایی و متعاقب آن در آموزه‌های دین زرتشتی، چهار عنصر «آب»، «خاک»، «آتش» و «هوا» مقدس بوده و آلوده‌کردن هر یک از آنان، گناهی بزرگ و نابخشودنی قلمداد می‌گشت. در عین‌حال نیز مُردارِ انسان‌ها و حیوانات، ناپاک دانسته می‌شد. از همین‌روی، دفن کردن مُردارِ آدمیزاد یا هر موجود دیگری در خاک را توهین به خاک و گناهی عظیم می‌دانستند. این تقدس به‌اندازه‌ای بود که سنت تدفین اموات در خاک، در ایران‌باستان رایج نبود و آن‌ها اموات را در طبیعت رها می‌کردند تا جانوران درنده، گوشت مُرده را بخورند. سپس استخوان‌های باقی‌مانده میت را به صورت دسته‌جمعی در دخمه‌هایی که «استودان» (= استخوان‌دان) نامیده می‌شد، قرار می‌دادند.

۴- در بند ۱۸ از هات ۱۹ «یستا» آمده است که هر سرزمینی پنج رَد (بزرگ، سرور) دارد؛ «خانه‌خدا» (سرپرست ختلوار)، «ده‌خدا» (کدخدا و ریش‌سفید روستا)، «شهربان» (فرماندار شهر)، «شهریار» (پادشاه کشور) و سرور و بزرگ تمام این‌ها نیز «زرتشت» است (به پاورقی بند ۱۷ از «مهریشت» نیز توجه کنید، اما در «ری» تنها سه رَد فرمانروایی می‌کنند).



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

بند ۱۷- سیزدهمین سرزمین و کشوری که من^۱ آفریدم، «چخره نیرومند و پاک» بود. پس آن گاه «هریمن همه تن مرگ» سر رسید و به پتیارگی، «گناه نابخشودنی مردار سوزان» را بیافرید.

بند ۱۸- چهاردهمین سرزمین و کشوری که من^۱ آفریدم، «ورنه چهارگوشه» بود که «فریدون» - فروکوبنده «آزی دهاک»- در آن جا زاده شد. پس آن گاه «هریمن همه تن مرگ» سر رسید و به پتیارگی، «دشتان ناپهنجار زنان^۲» و «گرمای سخت» را بیافرید.

بند ۱۹- پانزدهمین سرزمین و کشوری که من^۱ آفریدم، «هفت رود»^۳ بود. پس آن گاه «هریمن همه تن مرگ» سر رسید و به پتیارگی، «دشتان ناپهنجار زنان^۲» و «گرمای سخت» را بیافرید.

بند ۲۰- شانزدهمین سرزمین و کشوری که من آفریدم، «سرزمین گرداگرد سرچشمه رود آرنک»^۴ بود؛ همان جایی که «مردمان بی سر»^۵ زندگی می کنند. پس آن گاه «هریمن همه تن مرگ» سر رسید و به پتیارگی، «زمستان دیو آفریده» را بیافرید.

فرگرد دوم

بخش نخست^۶

بند ۸- به «هنگام» شهریاری "جم"^۷، سی صد زمستان به سر آمد و این زمین پر از رمه ها و چاریایان و مردمان و سگان و پرندگان و آتش های سرخ فروزنده گردید؛ و آچون

۱- بنگرید به پاورقی بند ۳.

۲- عادت حیض ماهانه زنان که خارج از موعد معمول؛ مثلاً بر اثر استرس یا دلایل دیگر، جاری شود.

۳- پنجاب کنونی.

۴- بنگرید به پاورقی بند ۱۰۴ از «مهر پشت».

۵- «دارمستر» این عبارت را «مردمانی که فرمانروایی برای خود نمی پذیرند» ترجمه کرده است که صحیح به نظر می آید. اما «جلیل دوستخواه» آن را با الفسانه های اوایل قرون اسلامی که صحبت از «مردمانی در مرز ایران و چین که سر ندارند و چشم های شان روی شاه های شان قرار داشته است» یکی دانسته است.

۶- بندهای ۱ تا ۷ از این فرگرد، دربرگیرنده گفت و گویی میان "زرتشت" و «هورامزدا» است. خلاصه این بندها بدین صورت است که "زرتشت" از «هورامزدا» می پرسد: «آیا پیش از من کسی را برای پیامبری و دین آوری برگزیدی؟» و «هورامزدا» پاسخ می دهد: «جمشید پیشنهادی را برای این کار برگزیدم اما او نپذیرفت؛ چرا که برای دین بر داری و دین آگاهی آموخته نشده بود. او تنها پذیرفت که زمین را برای آسایش آفریده ها، گسترده و بالنده سازد.» مطمئناً این مقدمه نسبتاً طولانی (به همراه بندهای ۹، ۱۳ و ۱۷ از همین فرگرد) از اضافات جدیدتر زرتشتیان در دوره میانه (هنگام تدوین اوستای نو) به متن اصلی بوده است. تا بدین ترتیب به این روایت کهنسال، هر چه بیشتر رنگ و بوی دینی دهند.

۷- بنگرید به پاورقی بند ۱۳۰ از «فروردین پشت».



شمار آفریده‌ها افزون گشت] رمه‌ها و چارپایان و مردمان بر این [زمین] جای ابرای زیستن] نیافتند.

بند ۱۰- آن‌گاه "جم" به روشنی، به سوی نیمروز به راه خورشید فراز رفت. او این زمین را به «سوورای زرین»^۱ و به «اَشْتَر»^۲، بسایید و بناخت و چنین گفت: ای «سپندارمذ»^۳ به مهربانی فراخ رو و بیش فراخ شو که رمه‌ها و چارپایان و مردمان را برتایی.»

بند ۱۱- پس "جم" این زمین را یک‌سوم، بیش از آن‌چه که بیشتر بود، فراخی بخشید و به خواست و به کام خویش، رمه‌ها و چارپایان و مردمان بدان‌جا فراز رفتند؛ چونان که کام هرکس بود.

بند ۱۲- آن‌گاه به شهریاری "جم"، ششصد زمستان به‌سرآمد و این زمین بر از رمه‌ها و چارپایان و مردمان و سگان و پرندگان و آتش‌های سرخ فروزنده گردید؛ و [چون شمار آفریده‌ها افزون گشت] رمه‌ها و چارپایان و مردمان بر این [زمین] جای ابرای زیستن] نیافتند.

بند ۱۴- آن‌گاه "جم" به روشنی، به سوی نیمروز به راه خورشید فراز رفت. او این زمین را به «سوورای زرین»^۱ و به «اَشْتَر»^۲، بسایید و بناخت و چنین گفت: ای «سپندارمذ»^۳ به مهربانی فراخ رو و بیش فراخ شو که رمه‌ها و چارپایان و مردمان را برتایی.»

بند ۱۵- پس "جم" این زمین را دو سوم، بیش از آن‌چه که بیشتر بود، فراخی بخشید و به خواست و به کام خویش، رمه‌ها و چارپایان و مردمان بدان‌جا فراز رفتند؛ چونان که کام هرکس بود.

۱- «شهرام هدایش» و «مهرداد بهار» آن را سازی همچون شیپور و کرنا و نغیر ترجمه کرده‌اند، که اگر با مندرجات کتاب «گزیده‌های زادسیرم» تطبیق دهیم، می‌توان گفت که احتمالاً نظر دو پژوهشگر، درست باشد.

۲- افزاری ناشناخته است. «نارمستتر» آن را شمشر ترجمه کرده است که به نظر نمی‌آید صحیح باشد. «پارتولومه» و «ولف» آن را تازیانه دانسته‌اند که احتمال درستی آن بیشتر است. همچنین «یوردادود» واژه فوق را چوبدستی تعبیر کرده است.

۳- از کهن‌ترین ایزدان آریایی و ایزدبانوی نگهبان زمین. «سپندارمذ» در کنار «ناهیته»، «مرداد»، «خرداد» و... از ایزدان موبت ایرانی بودند. همچنین بنگرید به پاورقی بند ۱ از هات ۵۶ «پستا».



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

بند ۱۶- آن‌گاه به شهریاری "جم". نهصد زمستان به‌سرآمد و این زمین پر از رمه‌ها و چارپایان و مردمان و سگان و پرندگان و آتش‌های سرخ فروزنده گردید؛ و آنچه شمار آفریده‌ها افزون گشت [رمه‌ها و چارپایان و مردمان بر این زمین] جای [برای زیستن] نیافتند.

بند ۱۸- آن‌گاه "جم" به روشنی، به سوی نیمروز به راه خورشید فراز رفت. او این زمین را به «سوورای زرین» و به «اَشْتِرا»، بسایید و بناوخت و چنین گفت: ای «سیندارمذ»! به مهربانی فراخ رو و بیش فراخ شو که رمه‌ها و چارپایان و مردمان را برتابی.»

بند ۱۹- پس "جم" این زمین را سه‌سوم، بیش از آن چه که بیشتر بود، فراخی بخشید و به خواست و به کام خویش، رمه‌ها و چارپایان و مردمان بدان‌جا فراز رفتند؛ چونان که کام هرکس بود.

بند ۲۰- و به کام خویش، رمه‌ها و چارپایان و مردمان بدان‌جا فراز رفتند؛ چونان که کام هرکس بود.^۱

بخش دوم^۲

بند ۲۱- "جمشید خوب‌رمه" بر کرانه "رود نیکوی دایتی" در «ایران‌ویج»^۳، با برترین مردمان، انجمن فراز برد. "جمشید خوب‌رمه" بر کرانه "رود نیکوی دایتی" در «ایران‌ویج»، همگام با مردمان گرانمایه بدان انجمن درآمد.

۱- این روایت جذاب و دل‌چسب که از بند ۸ آغاز شده و در بند ۲۰ به پایان رسیده، یکی از شگفت‌انگیزترین و کهن‌سال‌ترین اساطیر ایرانی است که در «وندیداد» به یادگار باقی مانده است. این داستان، بایستی خاطره‌ای مبهم و غبارآلود از زمانی باشد که آریایی‌ها دچار پیشرفت‌های مادی چشم‌گیری شده، ثروتمند گشتند. تعداد نفوس‌شان زیاد گردید و به پیشرفت‌های مهمی در زمینه کشاورزی دست یافتند.

۲- این بخش شرح ساخت دژی است که "جمشید" برای محافظت از مردمان در برابر یک زمستان سخت و هولناک برپا کرد. این بندها، یکی از مهم‌ترین و کهن‌ترین داستان‌های اساطیری ایرانی هستند. از دل همین اسطوره است که بعدها، «سومری‌های باستان» اسطوره "اوتنابیشیم" و شرح "کشتی‌سازی" او برای نجات بشریت را ساختند. و قرن‌ها بعد، یهودیان آن اسطوره را مصادره کرده و داستان عبری "نوح کشتی‌ساز" را ساختند. این بخش از «وندیداد» از کهن‌سال‌ترین و قدیمی‌ترین اساطیر ایرانی است. باری باید توجه داشت که در زمان تالیف «اوستا» در دوره ساسانی، باره‌ای عبارات که اکثراً به صورت پرسش و پاسخ میان "زرتشت" و «اهورامزدا» است، توسط موبدان زرتشتی به متن اصلی الحاق شده است تا روایت موجود رنگ و بوی زرتشتی گیرد. این الحاقات شامل باره‌ای از عبارات بندهای ۲۱، ۲۲، ۲۹ و ۴۰ به همراه تمامی بندهای ۲۱، ۲۲ و ۲۳ می‌باشد.

۳- بنگرید به پاورقی بند ۱۰۴ از «آهان یشت».



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

بند ۲۲- (...) ای «جم هورچهر» پسر «ویونگهان»! بدترین زمستان بر جهان استومند فرود آید که آن زمستانی سخت! دراز و! مرگ‌آور است. آن بدترین زمستان بر جهان استومند فرود آید که پربرف است. برف‌ها بیارند بر بلندترین کوه‌ها به بلندای آردوی^۱.

بند ۲۳- از سه [جای]، گاوها برسند: آن‌ها که در هراس‌آمیزترین جای‌ها هستند، آن‌ها که بر بلندای کوه‌ها هستند و آن‌ها که بر زرفای روستاها هستند بدان کنده‌مان‌ها.

بند ۲۴- پیش از آن [زمستان، در پی تازش آب، این سرزمین‌ها بارآور گیاهان باشند اما پس از آن زمستان و! از آن پس که برف‌ها همه‌جا را! بپوشانند، اگر جای پای رمه‌ای در جهان استومند دیده‌شود، جای شگفتی خواهد بود.

بند ۲۵- پس آن «ور»^۲ را بساز؛ هر یک از چهار برش به درازای اسپرسی^۳، و تخمه‌های رمه‌ها و چارپایان و مردمان و سگان و پرندگان و آتش‌های سرخ فروزنده را بدان‌جا ببر. پس آن «ور» را بساز؛ هر یک از چهار برش به درازای اسپرسی برای زیستگاه مردمان؛ هر یک از چهار برش به درازای اسپرسی برای آخور گاوان و گوسپندان.

بند ۲۶- و بدان‌جای، آب‌ها را روان ساز در ابراهه‌هایی به درازای یک هاسره^۴، و بدان‌جای، گیاهان برویان همیشه سبز و خرم، همیشه خوردنی و نکاستنی. و بدان‌جای، خانه‌ها را بر پا ساز، خانه‌هایی! بلندمرتبه، دل‌نواز با پیرامون دل‌نواز! ترا.

بند ۲۷- و بدان‌جای، بزرگ‌ترین و برترین و نیکوترین تخمه‌های نرینگان و مادینگان روی زمین را فراز بر، و بدان‌جای، بزرگ‌ترین و برترین و نیکوترین تخمه‌های چارپایان گوناگون روی زمین را فراز بر.

۱- با توجه به مندرجات بند پیشین، در انجمنی که میان بزرگان ایرانی برگزار گردید، بزرگان از «جمشید» درخواست‌هایی مبنی بر اتخاذ تدبیر، برای نجات از آفت زمستان سهمگین پیش‌روی را دارند. اما در آغاز این بند، عبارت: «آن‌گاه اهورامزدا به جم گفت» آمده است که حاصل دستکاری‌های دوره ساسانی است. احتمالاً به جای عبارت فوق، عبارتی شبیه به: «آن‌گاه آن مردمان گرانمایه به جم گفتند» در متن اصلی آمده بود.

۲- مشخص نیست این واژه، واحد اندازه‌گیری بوده باشد و یا مقصود همان «رود اساطیری آردویسور» است که در این جا به عنوان مثالی برای بلندی قرار گرفته است (دوستخواه).

۳- دژ و پناهگاه

۴- به نقل از «جلیل دوستخواه»، در لغت به معنای «میدان اسب‌دوانی» است اما در این جا و در معنای جمله، واحدی است برای مسافت. در ایران باستان، واحدهای اندازه‌گیری راه‌ها، با فاصله‌های میدان اسب‌دوانی مرتبط بود. ظاهراً اندازه آن بایستی - هم در درازا و هم در پهنا- دو فرسنگ بوده باشد.

۵- از واحدهای اندازه‌گیری. در دوران ساسانیان این واحد برابر بود با یک فرسنگ یا کمی کمتر از آن. اما در متن فوق که قدمت محتوای آن کهن‌تر از دوران ساسانیان است، این واحد احتمالاً برابر با دو فرسنگ است.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

بند ۲۸- و بدان جای، بذر همه رستنی‌هایی که بر این زمین، بلندترین و خوشبوترینند را فراز بر، و بدان جای، نخم همه خوردنی‌هایی که بر این زمین، بلندترین و خوشبوترینند را فراز بر. و آن‌ها را برای ایشان جفت‌جفت کن و از میان‌نارفتنی؛ برای ایشان که مردمان ماندگار در آن «وَر» هستند.

بند ۲۹- میاد که گوژیشت، گوژیسینه، بی‌پشت، خَل، دُرَبوکه، فریفتار، کسویش، و بزباریش، تپاه‌دندان، بیس جداکرده‌تن و هیچ‌یک از داغ‌خوردگان اهریمن^۱ بدان جای آراه یابند.

بند ۳۰- [پس] در بلندترین جای «وَر» نه گذرگاه، در میانه «وَر» شش گذرگاه و در پایین «وَر» سه گذرگاه بساز. هزار تخمه نرینگان و مادینگان را در گذرگاه‌های بلند [بگذار]، ششصد تخمه نرینگان و مادینگان را در گذرگاه‌های میانه [بگذار]، و سیصد تخمه نرینگان و مادینگان را در گذرگاه‌های پایین بگذار. آن‌ها را به «سوورای زرین»، بدان «وَر» بران و بدان «وَر» دری و پنجره‌ای بساز.

بند ۳۲- آن‌گاه «جم» این زمین را به پاشنه بسپرد و به دست بورزید؛ بدان‌گونه که اکنون مردمان خاک شفته را نرم می‌کنند.

بند ۳۳- آن‌گاه «جم» آن «وَر» را بساخت؛ هریک از چهار برش به‌درازای اسپریسی، و تخمه‌های رمه‌ها و چارپایان و مردمان و سگان و پرندگان و آتش‌های سرخ فروزنده را بدان‌جا ببرد. آن‌گاه «جم» آن «وَر» را بساخت؛ هریک از چهار برش به‌درازای اسپریسی برای زیستگاه‌مردمان؛ هریک از چهار برش به‌درازای اسپریسی برای آخور گاوان و گوسپندان.

بند ۳۴- پس بدان‌جای، آب‌ها را روان ساخت در ابراهه‌هایی به‌درازای یک هانسر، و بدان‌جای، گیاهان برویاتید همیشه سبز و خرم، همیشه خوردنی و نکاستنی، و بدان‌جای، خانه‌ها را بر پا ساخت، خانه‌هایی بلندمرتبه، دل‌نواز با پیرامون دل‌نوازتر.

بند ۳۵- و بدان‌جای، بزرگ‌ترین و برترین و نیکوترین تخمه‌های نرینگان و مادینگان روی زمین را فراز برد. و بدان‌جای، بزرگ‌ترین و برترین و نیکوترین تخمه‌های چارپایان گوناگون روی زمین را فراز برد.

۱- زنازاده (۴)

۲- «یورداود» آن را «دیوکین و کیفر» ترجمه کرده است.

۳- معنای آن نامشخص است.

۴- یعنی افرادی که دچار نقص جسمی یا روانی هستند.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

بند ۳۶- و بدان جای، بذر همه رُستنی‌هایی که بر این زمین، بلندترین و خوشبوترینند را فراز برد. و بدان جای، تخم همه خوردنی‌هایی که بر این زمین، بلندترین و خوشبوترینند را فراز برد. و آن‌ها را برای ایشان جفت‌جفت کرد و از میان نارفتنی؛ برای ایشان که مردمان ماندگار در آن «وَر» هستند.

بند ۳۷- و بدان جای، آراه‌اناسیافتند گوزپشت، گوزسینه، بی‌پشت، خُل، دُرپوکه، فریقتار، گسویش، ویزباریش، تباه‌دندان، پیسی جداکرده‌تن و هیچ‌یک از داغ‌خوردگان اهریمن.

بند ۳۸- اسپس در بلندترین جای «وَر» نه گذرگاه، در میانه «وَر» شش گذرگاه و در پایین «وَر» سه گذرگاه بساخت. هزار تخمه ترینگان و مادینگان را در گذرگاه‌های بلند بگذاشت، ششصد تخمه ترینگان و مادینگان را در گذرگاه‌های میانه بگذاشت، و سیصد تخمه ترینگان و مادینگان را در گذرگاه‌های پایین بگذاشت. آن‌ها را به «سوورای زرین»، بدان «وَر» براند و بدان «وَر» دری و پنجره‌ای بساخت.

بند ۴۰- بدان جای پدیدار شدن و پنهان گشتن ستارگان و ماه و خورشید، یک بار ادر سال دیده می‌شود.

بند ۴۱- و ایشان اهر را روز را چون سالی می‌پندارند. و بدان جای از آمیزش جفتی ترینه و مادینه به چهل زمستان، ترینه‌ای و مادینه‌ای زاده شوند، همچنین است از چارپایان گوناگون. و این مردمان در آن خانه‌های «وَر جَم‌گرد»^۱ نیکوزیست‌ترین زندگاند.

فرگرد نوزدهم

بخش نخست^۲

بند ۱- «اهریمن مرگ‌آفرین»، سالار دیوان، از «سرزمین آباختر»^۳، از «سرزمین‌های

۱- بندهای ۴۰ و ۴۱ شرح زندگانی جاودانه مردمانی است که در «وَر جَم‌گرد» زندگی می‌کنند. بنا بر اعتقاد نیاکان، این افراد همواره زنده بوده و در تندرستی کامل می‌زیزند.

۲- به معنای: «دژی که جمشید بنا کرد».

۳- این بخش بازگو کننده یکی از کهن‌ترین روایات زرتشتیان است که به ظن قوی در نخستین سال‌های پس از مرگ «زرتشت» سروده شده است. متن اصلی داستان در «اوستای تدوین‌شده در دوره ساسانی» دچار دست‌کاری‌هایی شده است. این تحریفات شامل: دعای «اهون ویریه» و تکرار یک بند از فرگرد هشت در بند ۲ به همراه تمام بندهای ۸ تا ۱۰ می‌باشد.

۴- چهار جهت اصلی در ادبیات باستانی ما: «آباختر=شمال»، «نیمروز=جنوب»، «خاور=شرق» و «باختر=غرب». در باورهای آریایی، «آباختر» (شمال) محل «دوَرخ» و جایگاه «دیوان» قلمداد می‌شد. «



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

ایاختر» به پیش تاخت. «هریمن مرگ آفرین نیرنگ باز تباه کار» چنین گفت: ای «دروچ»! به سوی «زرتشت اشون» بتاز و او را تباه کن. «دروچ»^۱ و «بویتی»^۲ و «مَرشونه»^۳. تاخت کنان بیامدند.

بند ۲- «زرتشت» به بانگ بلند (...^۴) نیایشی برخواند، آب‌های نیک «رود دایتی نیک» را بستود و به پیروی از دادِ مزدایرستانِ خستو شد. «دروچ» و «بویتی» و «مَرشونه»، هراسان بگریختند.

بند ۳- «دروچ نیرنگ باز»، «هریمن» را چنین گفت: ای «هریمن تباه کار»! «فَره زرتشت» چنان بزرگ است که من کشتن وی را از هیچ راهی شدمی نمی‌دانم. ادر این هنگام! «زرتشت» در نهادِ خویش، دیوان و دَرُوندانِ تباه‌کار را دید و با خود اندیشید [که] آنان از برای کشتن من، به هم‌سخنی نشسته‌اند.

بند ۴- «زرتشت» از جای برخواست و بی‌هیچ ترسی از بیم «هریمن» و دشواریِ جیستان‌های بدخواهانه او، سنگی به اندازه‌خانه‌ای را که از «اهوره‌مزدای آفریدگار» گرفته بود، در دستانِ خویش به چرخش در آورد. «هریمن» پرسید: تو که بر فراز کوهی در کرانه «رود دَرچا»^۵ در خانه «پوروشسب» (پدر زرتشت) ایستاده‌ای، این سنگ را از کجای این زمین پهناور گوی‌سان^۶ دور کرانه برگرفته و برای چه آن را به چرخش درآورده‌ای؟

بند ۵- «زرتشت» به «هریمن» پاسخ داد: ای «هریمن تباه‌کار»! من آفرینش دیو را فرومی‌گویم. من «سوی» دیوآفریده را فرومی‌گویم. من «بری خنتی‌تی»^۷ دیوآفریده را

«این اعتقاد، احتمالاً به همان ماجرای شیوع یخبندان در سرزمین‌های شمالی که منجر به مهاجرت آریاییان گردید، بازمی‌گردد.

۱- پلیدی، در این جا «دیو آفریننده پلیدی»

۲- «بویتی» در شمار دسته‌های بزرگ از دیوان قرار دارد که «دیوآسائین دیوان» خوانده شده‌اند. «پورداوود» آن را «دیو بُت‌پرستی» دانسته است و «دوستخواه» ضمن تأیید نظر «پورداوود»، معتقد است که این واژه، سرمنشاء واژه‌های «بوت» (پهلوی) و «بُت» (فارسی) است. «مهرداد بهار» اما ارتباط «بویتی» با «بُت» و «بُت‌پرستی» را قاطعانه رد می‌کند.

۳- دیو زوال و فراموشی.

۴- در این جا یک دعای زرتشتی و سپس بخشی از بند ۱۹ از فرگرد ۸ آمده که از افزوده‌های جدید است.

۵- اوستایی: «دَرچَه بیتی زبرهه»؛ پهلوی: «دَرچَن زَبار» به معنای: «دَرچای آن‌سوی تپه»؛ رودی که «زرتشت» بر فراز کوهی در کرانه آن، نخستین بار دین «اهورامزدا» را پذیرفت و پیام‌آور آن گردید.

۶- یک سند کهن سال دیگر مبنی بر آگاهی ایرانیان باستان از گرد بودن زمین.

۷- نام دیوی که بر بیکم مردگان فرمان می‌راند و اگر کسی به مُردار نزدیک شود یا به آن دست بزند، «هنو» از همهٔ سوراخ‌های تن او به درون بیکم وی راه یافته و او را می‌آید.

۸- بری (دیو ماده) شهوت که «هریمن» آن را برای گمراه کردن آفریده‌های اهورایی بیافرید. بنابر برخی روایات، همین بری بود که «گرساسب» را به هم‌خواهی با خویش ترغیب کرد و در این میان، او را وادار به «



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

فرومی کوبید. تا بدان روز که "سوشیانت پیروز و دیواقن" از «دریای کیانسیه» از سرزمین
نیمروز، از سرزمین‌های نیمروز، پا به پهنه گیتی بگذارد.

بند ۶- «هریمن نیرنگ‌باز»؛ آفریدگار جهان بدی، دگرباره به او گفت: ای "زرتشت
آشون" آفریده‌های مرا نابود مکن. تو پسر "پوروشنپ" هستی و از مادر خویش زاده
شده‌ای! تو از دین نیکِ مزداپرستان روی‌بگردان تا از آن کامروایی که آن کشنده مردمان^۲
-فرمانروای جهان- از آن برخوردار بود، بهره‌مند شوی.

بند ۷- "اسپینتمان زرتشت" در پاسخ به «هریمن» چنین گفت: نه! من هرگز از دین
نیکِ مزداپرستان روی‌برنگردانم. اگر چه تن و جان و روانم از هم بگسلد.

بخش دوم^۲

بند ۲۸- (...!) بدان هنگام که روزگارِ زندگی کسی سپری شود و بمیرد، دیوانِ بدکار
دوزخی بر او می‌تازند. چون سومین شب بگذرد و بامداد، نگاه پدیدار گردد و روشنائی برآید
و «ایزد مهر»؛ آن‌ا دارندۀ بهترین رزم‌افزارها، کوهسارانِ سراسر شادی‌بخش را سرشار کند
و خورشید سر بزنند...

بند ۲۹- ...دیوی که او را «ویزرشه»^۳ خوانند، روان‌های دُرّوندان تباه‌کار درگناه‌زیسته را
فروسته می‌برد. روانِ دُرّوندان تباه‌کار و نیکوکار، هر دو از «راه زروان‌ساخته» که به

«اهانت و خاموش کردن آتش نمود و بدین ترتیب وی را گناهکار ساخت. همچنین بنگرید به پاورقی بند
۱۰ از فرگرد ۱ «وندیداد».

۱- در گزارش پهلوی «زند» «وندیداد» این نیز جمله آمده است: «نیاکان تو مرا می‌پرستیدند؛ پس! تو نیز
مرا پرستش کن».

۲- اشاره به «آزی‌دهاک».

۳- بیشتر بندهای این بخش شامل پرستی و پاسخ‌هایی است میان "زرتشت" و «هورامزدا» که بیشتر جنبه
فقهی دارد. به نظر می‌رسد که از دیگر فرگردهای فقهی «وندیداد» اندکی کهن‌سال‌تر باشد اما با این حال باز
هم نمی‌توان قدمت آن را خیلی کهنه دانست. تنها بندهای ۲۸ تا ۳۴ که دارای باورهایی کهن؛ مبنی بر
چگونگی احوال روان مردم پس از مرگ می‌باشند، به احتمال قریب به یقین از فقره‌های قدیمی این بخش
هستند.

۴- در ابتدای این بند برای ایجاد پیوند با بندهای قبلی - که از بندهای جدیدتر هستند- عبارت: «هورامزدا
پاسخ داد» اضافه شده است.

۵- به معنای: «کسی که چیزی با کسی را به هر سویی می‌کشد»؛ وظیفه او آن است که روان گناهکاران را با
زنجیر تا «چینوت‌پُل» بکشد. در مقابل او، «تریوسنگ» است که روان پاکان و مردمان نیکوسرشت را با
احترام تا «چینوت‌پُل» همراهی می‌کند.



«چینوت پل»^۱ می پیوندد، می گذرند، بر سر «چینوت پل»، آنان پاداش کردارهای نیک جهانی را که پیش از آن برای جان و روان خویش به جای آورده‌اند، می جویند.

بند ۳۰- پس آن هنگام، دوشیزه‌ای خوش اندام، نیرومند، بلندبالا، بازناسنده، آراسته و برازنده، کارآمد و چیره‌دست و بسیارزیرک - با سگ‌هایی در دو سوی او - فرامی‌رسد. او روان نیکوکار را از فراز «البرز کوه» و از «چینوت پل» می گذراند و در برابر ایزدان مینوی جای می‌دهد.

بند ۳۱- «وهومته»^۲ از سر بر زین خویش برمی‌خیزد و بانگ برمی‌آورد: ای اشون! چگونه از آن جهان برآسیب به این جهان جاودانه درآمده‌ای و به سوی ما می‌آیی؟

بند ۳۲- روان‌های نیکوکاران به شادکامی به نزدیک اورنگ زین «اهوره مزدا»، به نزدیک تخت‌های زین «امشاسپندان»، به «گرمزان»، به سرای «اهوره مزدا»، به سرای «امشاسپندان»، به سرای همه دیگر مینویان اشون می‌رسند.

بند ۳۳- دیوان تباه‌کار بدکردار پس از مرگ اشون‌مردی که خود را از آرایش پالوده باشد، چنان از بوی خوش روان او می‌هراسند که گوسفندی گرگ‌زده.

بند ۳۴- روان‌های نیکوکاران در آن جا با «ایزد تریوسنگ»^۳ - دوست «مزداهوره» - همشینی می‌کنند.

بخش سوم^۴

بند ۴۳- «هریمن مرگ‌آفرین»، سالار دیوان، «ایندرا دیو»، «سورو دیو»،

۱- پلی که روان مردمان پس از گذر از آن، بنا به نوابها یا گناه‌هایی که در زندگی کرده‌اند، راهی بهشت (در آن سوی پل) یا دوزخ (در زیر پل) می‌شود. در «کتاب نهم دین‌گرد» آمده است: هنگامی که فردی نیکوکار از روی این پل عبور می‌کند، پهنای پل به اندازه ۹ نیزه گسترده شده تا او به آسانی از آن بگذرد و هنگامی که فردی بدکردار از آن می‌گذرد، پهنای آن به اندازه لبه تیغی محدود می‌گردد تا وی از آن جا به پایین (به دوزخ) بیفتد. این روایت، در اسلام با عنوان «عبور از پل صراط» مطرح شده است.

۲- بتگرید به باور فری بند ۴۶ از «خورنه یشت».

۳- اوستایی: «تریوسنگه»؛ پهلوی: «تریوسنگ»؛ فارسی: «ترسی»؛ ایزد پیام‌آور و بیگ «اهورامزدا» است. «تریوسنگ» و «سروش» همکار و خویش‌کار بت‌بگرنند.

۴- این بخش، شرح داستانی کهن‌سال از زاده شدن «زرتشت» است که به نظر می‌رسد ناقص باشد.

۵- بنا بر کهن‌ترین باورهای هندوایرانی، او یکی از نزدیک‌ترین باران «هریمن» و هم‌آورد «امشاسپند اردیبهشت» است. در «ریگ‌ودا» وی همان «ایندرا» خدای بزرگ هندوان است که از وی به عنوان «خدای آب» و «خدای جنگ» نام برده شده است.

۶- از نزدیک‌ترین باران «هریمن» و هم‌آورد «امشاسپند شهرپور» است.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

«نانگ‌هیشیه^۱ دیو»، «توروی^۲ دیو»، «زُریج^۳ دیو»، «دیو خشم‌خونین‌درفش^۴»، «اَکَنَشَه^۵ دیو»، «زاورون^۶ دیو کشتنده پدران»، «بویشی^۷ دیو»، «ذریوی^۸ دیو»، «دبوی^۹ دیو»، «کَسوی^{۱۰} دیو»، «بیتی‌شه^{۱۱} دیو» و «مِرَشَوَنَه^{۱۲} دیو» دیواساترین همه دیوان، نگران و اندیش‌ناک بدین‌سوی و آن‌سوی می‌رفتند.

بند ۴۴- «هریمن نیرنگ‌باز تباه‌کار مرگ‌آفرین» چنین گفت: چرا درنگ کردیم؟ دیوان تباه‌کار بدسرشت بر فراز «ارزور»^{۱۳} گردآیند.

بند ۴۵- دیوان تباه‌کار بدسرشت، دویدند و گریختند. دیوان تباه‌کار بدسرشت، دویدند و به بدجسمی نگریستند. دیوان تباه‌کار بدسرشت، دویدند و بانگ برآوردند: بر فراز «ارزور» گردآییم.

بند ۴۶- ...هم‌اکنون "زرتشت اَشَوَن" در خانه "پوروشَنب" زاده شد. چگونه کشتن او را به انجام رسانیم؟ هستی او، خود رزم‌افزایی دیوافکن است. اوست که با دیوان و دَرُوْجان و دیورستان و «سوی دیوافریده» بستیزد و دروغ دروغ‌گویان را ناچیز کند.

بند ۴۷- دیوان تباه‌کار بدسرشت، دویدند و گریختند. دیوان تباه‌کار بدسرشت، به زرفای تاریکی، به دوزخ سهمناک گریختند. (...)^{۱۴}

فرگرد بیستم^{۱۵}

بند ۲- نخستین بزشک خردمند [کاردان] فرخنده توانگر فرهمند رویین‌تن پیشداد،

۱- دیو ناخشنودی و خیره‌سری و غرور. هم‌آورد «ایزدبانو سپندارمذ» است.

۲- دیو تشنگی که آب را زهراگین می‌کند. هم‌آورد «ایزدبانو خرداد» است.

۳- به معنای «زرد رنگ» یا «سبز رنگ». او دیو گرسنگی است و هم‌آورد «ایزدبانو آرداد» می‌باشد.

۴- دیو خشم و از بی‌رحم‌ترین و پلشت‌ترین دیوان. هم‌آورد «ایزد سروش» است.

۵- از دیوان.

۶- دیو آورنده پیری.

۷- بنگرید به باورهای بند ۱ از فرگرد ۱۹ «وندی‌داده».

۸- دیو دریوزگی و گدایی.

۹- «یورداوود» این نام را «دیو فریب» ترجمه کرده است.

۱۰- دیو زوال و نابودی.

۱۱- دروازه دوزخ.

۱۲- در این جا دعای معروف «اَشَم وَهُوَ» آمده است که از افزوده‌های جدیدتر زرتشتیان است.

۱۳- در این «فرگرد»، تمام بند ۱ و عباراتی در لابه‌لای بندهای ۲ (گفتگوی اهورامزدا و زرتشت) و ۳ (نسبت

دادن بیماری‌ها به اهریمن) و ۴ (ضمیر «من» که منتسب به اهورامزداست) و تمام بندهای ۵ تا ۱۴ (به جز

بند ۱۲)، از اصطلاحات جدیدتر وارد شده به متن اصلی است. تا به این روایت کهستال، رنگ و بوی دینی دهند.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

"ثریته"^۱ بود که بیماری را به بیماری بازگرداند، که مرگ را به مرگ بازگرداند، که نخستین بار، نوک دشنه و آتش تب را از تن مردمان دور براند.^۲

بند ۳- او بود که به جستجوی داروها و شیوه‌های درمان برآمد و «امشاسپند شهریور»^۳ برای پایداری در برابر بیماری، در برابر مرگ، در برابر درد و تب، در برابر ناخوشی و بوسیدگی و گندیدگی - که اهریمن به پتیارگی خویش برای آسیب‌رسانی به تن مردمان آفرید- داروها و شیوه‌های درمان را بدو بخشید و آموخت.

بند ۴- و من گیاهان دارویی را که صدها و هزارها و ده‌هزارها، گرداگرد «درخت گوکرنه»^۴ روییده است، بدو فرو فرستادم.

بند ۱۲- بشود که «ایریمنه»^۵ گرمی «همه گونه‌های بیماری‌ها و مرگ‌ها را، همه جادوان و پری‌ها را و همه «جینی‌های»^۶ تپاه‌کار» را فروکوبد.

فرگرد بیست‌ویکم

بند ۱- درود بر «گاو پاک»^۷. درود بر تو ای «گاو نیکوکار». درود بر تو که افزونی‌بخشی، درود بر تو که می‌رویانی، درود بر تو که بهترین آشون و آشون‌هنوززاده‌نشده را به‌روزی می‌بخشی. درود بر تو که «جهی» و «اشموغ ناشون» و فرمانروای ستمگر» را نابود می‌سازی.

بند ۲- ای «ایر» بیا شتابان بیا! در درازنای آسمان، از میان هوا به سوی زمین، هزار دانه او! ده‌هزار دانه باران بباران. (...) چنین گوی تا همه بیماری‌ها را به یک‌باره نابود

۱- پدر "گرشاسب"، پهلوان بزرگ ایرانی است. او نخستین کسی بود که به فراگیری «دانش پزشکی» پرداخت و به مبارزه با بیماری‌ها به‌پاخاست.

۲- یعنی وی نخستین کسی بود که فرد زخمی و شمشیرخورده، و همین‌طور فردی که دچار تب و لرز شده بود را درمان کرد.

۳- اوستایی: «خشتروتربنه»، ایزد نگهبان فلزات. واژه «امشاسپند» از افزوده‌های بعدی است.

۴- «هوم سپید» که در اساطیر ایرانی و هندی، «شهریار گیاهان دارویی» خوانده شده‌است. این واژه بسیار قدیمی است. در ابتدای این بند، ضمیر «من» (اشاره به اهورامزدا) برای ارتباط یافتن این بند با بند الحاقی نخست، به متن اصلی اضافه شده است.

۵- ایزد دوستی و پیوند و آرامش. او را نخستین پزشک مینوی شمرده‌اند که درمان ناخوشی‌ها در دست اوست. در «ریگ‌ودا»، «ارین» ایزدی است بزرگ که نام او همواره در کنار «مهر» و «ورونا» آمده است.

۶- «جلیل دوستخواه» می‌گوید که «جینی» نام موجودی است که گند بیماری‌های گوناگون برآمده از دخمه‌های آلوده را در اندام‌های مردمان به اندازه یک‌سوم نیرومندتر می‌کند. «دارمستتر» این نام را با «جهی» یکی می‌داند. برخی نیز آن را معادل «جن‌های کافر» نوشته‌اند که از ریشه خطاست.

۷- بتگرید به پاورقی بند ۲۳ از «فروردین‌یشت».

۸- در این‌جا عبارت «ای زرتشت آشون» آمده است که از اضافات جدیدتر است.



سازی، تا مرگ را به یکباره نابود سازی، تا همه بیماری‌های پدیدآورنده «جینی» را به یکباره نابود سازی، تا همه مرگ پدیدآورنده «جینی» را به یکباره نابود سازی، تا «گذه»^۱ و «آبه‌گذه»^۱ را نابود سازی.

بند ۳- اگر بیماری مرگ‌زا، شامگاهان فراز آید، درمان آن در بامدادان است. [همچنین] اگر بیماری مرگ‌زا، بامدادان فراز آید، درمان آن در شامگاهان است. [همچنین] اگر بیماری مرگ‌زا، شب‌هنگام فراز آید، درمان آن در بامدادان است. بشود که باران، آب‌های تازه فروبارد، خاک را نو سازد، درختان را سرسبز کرده و نوتندرسی و نوتواتمندی در کار درمان پدید آورد.

بند ۴- ای «ابر»! «دریای فراخ‌کرت» جای گردآمدن همه آب‌هاست! تو نیز بر آ و به بالا فراز رو و به زمین فرود آی، به زمین فرود آی و به بالا فراز رو. (...)

بند ۵- ای «خورشید تیزاسب»! بر آ از فراز «البرز» و در درازنای آسمان بچرخ و بر جهان فروغ بیافشان. (...)

در درازنای راهی که ایزدان ساخته‌اند، راهی آبی که آنان گشوده‌اند.^۵

بند ۸- ای «ابر»! «دریای فراخ‌کرت» جای گردآمدن همه آب‌هاست. تو نیز بر آ و به بالا فراز رو و به زمین فرود آی، به زمین فرود آی و به بالا فراز رو. (...)

۱- نام نوعی بیماری است که از جند و چون آن آگاهی بیشتری در دست نیست، به دلیل نبود نمونه مشابه این واژه در متون دیگر و نبود توضیحات در باب این واژه در «زند اوستا» تطبیق آن با بیماری‌های شناخته شده عملاً غیرممکن است.

۲- ایرانیان بر این باور بودند که سرچشمه «آب» و «روشنایی» یکی است. دلیل این اعتقاد از آنجایی بود که روشنایی (خورشید) از فراز «البرز» (برای دانستن جایگاه البرز بنگرید به پاورقی بند ۱۳ از مهرپشت) برآمده و رودها نیز از «قله‌های البرز» سرازیر می‌گردند. ریشه ضرب‌المثل متداول «آب، روشنایی است» - که همچنان تا امروز نیز بر زبان‌ها جاری است - از همین جاست.

۳- در پایان این بند عبارتی آمده است با این مضمون: «ای آن که اهورامزدا راهی در بلندا را برای برآمدن و بالیدن تو پدید آورده است! بر آی و به چرخش در آی» که بایستی از افزوده‌های جدیدتر دوران ساسانی باشد.

۴- در اینجا عبارت: «در درازنای راه اهورامزدا» آمده است که بایستی از افزوده‌های جدید باشد.

۵- منظور از «راهی آبی» چشم‌انداز نقاط مرتفع کوهستانی است که در ترکیبی از «مه» و «باران»، منظره‌ای چشم‌نواز را به وجود می‌آورد.

۶- بنگرید به پاورقی بند ۵۹ از «فروردین پشت».

۷- بنگرید به پاورقی بند ۴ از فرگرد ۳۱.



بند ۹- ای «ماه» دربرگیرنده تخمه گاو^۱ بر آ از فراز «البرز» و در درازنای آسمان بجرخ و بر جهان فروغ بیافشان. (...^۲) در درازنای راهی که ایزدان ساخته‌اند، راهی آبی که آنان گشوده‌اند.^۳

بند ۱۷- ای «خورشید»! ای «ماه»! ای «ستارگان»! با خروش برآید! از برای دور راندن «گخوژی»^۴ را، دور راندن «آپهی»^۵ را، دور راندن «جهی به جادو خو گرفته» را.

۱- بر پایه اساطیر ایرانی، در آغاز خلقت، هنگامی که «کیومرث» و «گاو نخستین» پس از پورش «هریمن» از بین رفتند، «هورامزدا» نطفه‌های درون بدن «گاو» را که بسیار درخشان بودند، به «ماه» برد. درخشندگی «ماه» در نیمه شب‌ها از همین روی است. سپس از آن نطفه‌ها، «گاو نر» و «گاو ماده» زاده شدند که اینان با یکدیگر جفتگیری کرده و ۳۷۰ نوع از جانوران و حیوانات را پدید آوردند، برای آگاهی بیشتر بنگرید به کتاب «پندش».

۲- بنگرید به پاورقی بند ۵ از فرگرد ۲۱ «وندیداد».

۳- به معنای: «کسی که از روشنایی می‌کاهد» صفتی است برای «هریمن».

۴- به معنای: «نازایی» صفتی است برای «هریمن».



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

ماتیگان یوست فریان: اسطوره فراموش شده ایرانی

پیش گفتار

کتاب ارزشمند «ماتیگان یوست فریان» از شگرف‌ترین و دلچسب‌ترین یادگارهای نیاکان ماست که به زبان پارسی‌میانه (پهلوی) و در زمان ساسانیان نوشته شده است. «یوست» پسر - و یا شاید از نوادگان - بزرگ‌زاده‌ای به نام «فریان» بود که در شهر «پرسش‌گزاران» زندگی می‌کرد. در اساطیر ایرانی، «فریان» بزرگ‌مردی بود از «توران‌زمین» که به حمایت از «زرتشت» برخاست و از همین‌روی، «زرتشت» در «گاهان»^۱ - دست‌نخورده‌ترین بخش از «اوستا» - او را در شمار یاران خویش نام برده و از «هورامزدا» خواهان برکت و بزرگی این شخص و اخلاف او گردید. همچنین در کهن‌ترین «یشت‌ها»^۲ نیز به اختصار ذکری از این کهن‌داستان رفته است که اصالت و قدمت بسیار بالای این افسانه در میان ایرانیان را آشکار می‌سازد. کتاب پهلوی «داستان دینیک»^۳، «یوست فریان» را فردی غیرزرتشتی اما در شمار ارادتمندان به دین زرتشتی نام برده است. در کتاب «زند بهمن یشت»^۴ نیز ذکر ماجرای آمده است که در پس آن، «زرتشت» به درگاه «هورامزدا» نماز برده و از وی می‌خواهد تا «یوست فریان»، «گوبدشاه»^۵ و «پشوتن»^۶ را فناپذیر و بی‌مرگ گرداند.

این ماجرای جذاب، از جایی آغاز می‌شود که جادوگری به نام «آخت» در طمع بورش به شهر «پرسش‌گزاران»، می‌کوشد تا با لشگریانش که متشکل از دیوان و بدخویان بودند، شهر را چپاول کند. اما از آنجا که این شهر -ظاهراً بنابر دعای «زرتشت» برای «خاندان

۱- گاهان، پستاهات ۴۶، بند ۱۲

۲- آبان‌یشت، کرده ۲۰، بندهای ۸۱ تا ۸۳

۳- فصل ۹۰، بندهای ۱-۳

۴- فصل ۱۲، بند ۱

۵- بتگرید به یاورقی بند ۷۷ از «خورنه یشت» در همین کتاب.

۶- بتگرید به یاورقی بند ۹۸ از «فروردین یشت» در همین کتاب.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

فریان»- تحت حمایت فره‌ایزدی و «امشاسپندان» است. هیچ نیرویی توان نابودی آن را ندارد مگر نیروی جهل و نادانی. پس «أخت‌جادو» با آگاهی از این موضوع، درون شهر شده و می‌کوشد تا برای دور راندن فره‌ایزدی از شهر، نادانی را بر آن‌جا حاکم سازد. از همین‌روی نوجوانان پانزده‌ساله را به حضور خویش فراخوانده و شروع به پرسیدن سؤالاتی علمی از هر یک آن‌ها می‌نماید. سپس هرکس که پاسخ را نمی‌داند، در شمار نادانان قرار گرفته و فره‌ایزدی از او دور گردیده و «أخت» در دم او را می‌کشد. در این میان، فردی به نام «مه‌راسپند» که از بیران و خردمندان شهر است، جوانی دانا به نام «یوست فریان» را برای این مباحثه معرفی می‌کند. در همان آغاز کار، «یوست» خردمندی خود را نشان داده و دو طلسمی را که «أخت» با خود به همراه دارد باطل می‌سازد. «أخت‌جادو» آگاه می‌شود که «یوست فریان» با دیگران تفاوت دارد، پس خود را برای یک مبارزه طولانی آماده می‌کند. بدین منظور ۳۳ پرسش پیچیده را مطرح کرده و برای پیروزی در این مبارزه علمی، از تمام توانایی خویش بهره می‌گیرد. این پرسش‌ها گاه فلسفی، گاه دینی، گاه اخلاقی، گاه اطلاعات عمومی، گاه از ستاره‌شناسی، گاه از ریاضیات و گاه سؤالاتی بچه‌گانه است. «یوست» اما با نیروی خرد و یاری «امشاسپندان»، به تمام ۳۳ پرسش پاسخ داده و سپس ابتکار عمل را در دست گرفته و سه سوال پیچیده از «أخت‌جادو» می‌پرسد. «أخت» برای یافتن پاسخ سؤالات، نیرنگی به کار بسته و به دوزخ می‌رود تا از «هریمن» یاری بخواهد. «هریمن» اما از یاری رساندن به او خودداری می‌کند؛ چه در صورت آگاهی «أخت‌جادو» از پاسخ این سه پرسش، وی به‌گونه فزاینده‌ای نیرومند گشته و تهدیدی برای «هریمن» خواهد شد. «أخت» ناکام و مضطرب به میدان مبارزه بازگشته و با ناامیدی از دادن پاسخ به سه پرسش «یوست»، اعلام ناتوانی می‌کند. پس «یوست فریان» دعایی خوانده و با کمک یک کارد مقدس، به «أخت‌جادو» یورش برده و او را از بین می‌برد. با این پیروزی بزرگ، افزون‌بر نجات‌یافتن شهر از یورش دیوان، «یوست فریان» نیز در شمار مهم‌ترین شخصیت‌های زرتشتی قرار گرفته و بنابر دیگر کتب زرتشتی -از جمله کتاب سترگ «بندهشن»- از مرگ رهایی یافته و در شمار جاودانان قرار می‌گیرد تا در «پسین روز» (آخرالزمان) در کنار «پشوتن»، «گرشاسپ»، «کی‌بهرام ورجاوند» و دیگر جاودانان زرتشتی، در شمار لشکریان «سوشیانت» -منجی دین زرتشتی- برای پاک‌سازی جهان از پلشتی اهریمنان، بکوشد.

با تطبیق مندرجات رساله «ماتیکان یوست فریان» با دیگر کتب زرتشتی بازمانده از دوران ساسانیان، می‌توان تخمین زد که ماجرای مباحثه «یوست» و «أخت‌جادو»، در حدود هشتاد سال پس از مرگ «زرتشت» روی داده است. همچنین در بخش «پشت‌ها» از



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

«اوستا»^۱ اشاراتی «مثل‌گونه» به این داستان رفته است. این اشارات گواه بر آن است که ماجرای مبارزه «یوشت فریان» و «آخت‌جادو»، از روزگاران باستان تا پایان دوران ساسانیان میان ایرانیان بسیار سرشناس و معروف بوده است. اما مهمترین تفاوتی که میان روایت مندرج در «اوستا» و روایت مستقل «ماتیگان یوشت فریان» به چشم می‌آید، این نکته است که در «یشت‌های اوستا» شمار سوالات «آخت‌جادو» از «یوشت»، ۹۹ پرسش ذکر شده است اما در «ماتیگان یوشت فریان» تنها ۳۳ پرسش آمده است. این شاید به خاطر آن باشد که در درازنای گذر زمان و بازگویی شفاهی و سینه‌به‌سینه این روایت، بسیاری از پرسش‌ها به دست فراموشی سپرده شده و نویسنده یا نویسندگان رساله «ماتیگان یوشت فریان» تنها به پرسش‌های باقی مانده اکتفا کرده و نخواستند چیزی از خود بدان بیفزایند.

در مورد اسطوره «یوشت فریان» هرگز حق مطلب ادا نگشته است. «یوشت فریان» که روزگاری در مقام اعتبار، در کنار اساطیری چون «آرش کمانگیر»، «گرشاسپ پهلوان»، «جمشید»، «هوشنگ» و... قرار داشت، امروزه ناشناخته باقی مانده و ایرانیان او را در گرد و غبار تاریخ، به دست فراموشی سپرده‌اند. باشد که این ترجمه از «ماتیگان یوشت فریان»، بهانه‌ای برای بازشناسی و احیای این اسطوره فراموش‌شده ایرانی باشد.

لازم به توضیح است که نگارنده برای ترجمه این متن، از تلفیق دو روش «ترجمه واژه به واژه» و «ترجمه آزاد» بهره برده است. بدین معنا که تمرکز اصلی بر روی ترجمه واژه به واژه و نقل هر عبارت، عین متن پهلوی آن بوده است. اما با این حال، در برخی از بندها به دلیل کهن بودن متن، با عبارات و جملاتی نامنوس مواجه هستیم که در میان گذر هزاره‌ها منسوخ گردیده و با گوش انسان امروزی، ناآشناست. لذا در هنگام مواجهه با چنین بندهایی، از ترجمه روان و آزادتری استفاده شده - و به جهت آسان‌تر شدن فهم محتوا و مطالب برای مخاطب - کوشش شده است تا جملات به شیوه امروزی‌تری منعکس گردند. همچنین باید توجه داشت که تلاش نگارنده در هنگام ترجمه این اثر بر این بود که تا جای ممکن، از واژگان اصیل پارسی بهره‌برداری شده و از ورود واژگانی با ریشه بیگانه در این ترجمه، جلوگیری به عمل آید.

نکته آخر آن که در هنگام مطالعه متن «ماتیگان یوشت فریان» با مفاهیمی کهن و نسبتاً فراموش‌شده برخورد خواهیم خورد که همه ریشه در فرهنگ کهن‌سال ایرانی دارند. نگارنده کوشیده است تا برای روشن‌شدن این مفاهیم، توضیحاتی را در پاورقی‌ها عنوان کند. با این حال برای درک بهتر مفاهیم مربوط به باورهای قدیمی و مناسک کیش زرتشتی،

۱- آبان یشت بند ۸۱ تا ۸۳ و فروردین یشت بند ۱۲۰



بیشترها می‌شود تا کتاب «زرتشت و زرتشتیان» از همین نگارنده - طبع «انتشارات آرون» -
را مطالعه نمایید.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

ترجمه متن کامل ماتیکان یوشت فریان

به نام یزدان دادار

این ماتیکان یوشت فریان فرخ‌باد، به یاری یزدان، چنین گویند که در آن زمان که "اخت‌جادو" با هفتاد هزار سپاهی درون شهر «برسش‌گزاران» گردید، او بانگ برآورد: «شهر برسش‌گزاران را در زیر پاهای پیلان^۱ تنومند خویش، لگدمال خواهم کرد.»

و هنگامی که به درون شهر آمد، مردمی را فراخواند که پانزده‌ساله^۲ باشند. پس از هر یک از آن‌ها برسش‌هایی کرد و هر که توان پاسخ دادن را نداشتی، او را بکشت. و در شهر برسش‌گزاران بزرگ‌مردی بود به نام "مهراسپند". او اخت‌جادو را گفت: «شهر برسش‌گزاران را لگدمال پیلان مکن و مردم بیگناه را مگش که اندر این شهر، جوانی پانزده‌ساله باشد به نام "یوشت فریان" می‌زیبد و هر برسشی که او را برسیدی، تو را پاسخ خواهد گفت.»

پس اخت‌جادو به یوشت فریان پیغام فرستاد: «بسوی من ای که سی‌وسه برسش از تو برسم و اگر پاسخ ندانی یا بگویی نمی‌دانم، همان‌زمان تو را خواهم کشت.» پس یوشت فریان به درگاه اخت‌جادو آمدی. ولی از آن‌روی که اخت، لاشه آدمی^۳ را از برای طلسم و جادو در زیر بستر خود پنهان کرده بود، یوشت فریان درون آن‌جا نشد، او به اخت پیغام فرستاد: «شما لاشه آدمی را در زیر بستر خود دارید و از آن‌روی که در آن‌جایی که لاشه آدمی است، امشاسپندان^۴ درون نشوند، من نیز درون نخواهم شد تا آن لاشه از آن‌جا دور شود که من نیازمند یاری و پشتیبانی امشاسپندان هستم. و اگر امشاسپندان درون نشوند، آن‌گاه برسش‌های تو را پاسخ نتوانم داد.»

۱- فیل‌ها

- ۲- در سنت زرتشتی، پانزده‌سالگی، سن رسیدن به رشد کامل و بلوغ است.
- ۳- یعنی جمجمه و اسکلت آدمیزاد. در روزگاران دور، ساحران و جادوگران برای انجام طلسم و جادو، استخوان آدمیزاد و حیوانات را همراه خود نگاه می‌داشتند.
- ۴- «امشاسپندان» در کهن‌ترین باورهای دین زرتشتی، آلفایی برای «هورامزدا» بودند. اما رفته رفته در طول زمان دارای شخصیت‌هایی مستقل گردیده و در نهایت در جایگاه ایزدان و -به زبان امروزی‌تری- فرشتگان درگاه «هورامزدا» قلمداد گردیدند. باید توجه داشت که هر یک از این «امشاسپندان» در باورهای قدیم ایرانی (پیش از زرتشت) نماینده یکی از عناصر طبیعت قلمداد می‌گشتند. همچنین برای آگاهی بیشتر، بنگرید به باورهای بند ۵ از هات ۵۶ «پسدا» در همین کتاب.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

پس آخت جادو دستور داد تا آن تخت و بستر را که لاشه آدمی درون آن نهفته بود، بیرون بردند و سپس تخت و بستر را نو افکندند.

پس او یوشت فریان را دگرباره آندر خواست و گفت: «بیا و بر این جامه و بالش بنشین و پرسش‌هایم را به درستی پاسخ ده.»

یوشت فریان گفت: «ای تبه‌کار دروند! بر این بالش می‌نشینم، چه این بالش نسای^۱ مردگان است، و ایزدان و امشاسپندان - که یاور و جان‌پناه من هستند - اگر بر این بالش بنشینم، از یاری و پشتیبانی من باز خواهند ایستاد و آن‌گاه پرسش‌های تو را پاسخ نتوانم داد.»

پس آخت جادو فرمان داد تا بالش را بردند و بالشی نو آوردند. این‌بار یوشت فریان درون شد و بر آن بالشی نو، بنشست. نخستین پرسش را آخت جادو از یوشت فریان چنین پرسید: «بهشت به گیتی بهتر است یا به مینو؟»^۲

یوشت فریان پاسخ داد: «زندگی را در تنگدستی باشی ای مرد تبهکار دروند ستمگر و پس از مرگ به دوزخ بیافتی! چه بهشت به گیتی بهتر است. از این‌روی که کسی که در گیتی کار و کرفه^۳ نکردی، در مینو او را فریادرسی نخواهد بود. و نشان دیگر آن‌که اگر به گیتی کاری نیکو نکنی به آن جهان نیکی نرسد.»

آخت جادو چون آن پاسخ را شنید، شگفت‌زده گردید و به اندازه‌ای که مردی یشتی کند، در گیچی ماند. سپس چون به خود آمد، او را چنین گفت: «بدبختی من - آخت جادو - از تو - یوشت فریان - این است که بر من چیره هستی. همچون مرد دلیر بر دلیرترین مرد، اسب دلیر بر دلیرترین اسب، گاو دلیر بر دلیرترین گاو و همچون آسمان که بر زمین فرمانروایی می‌کند. چرا که من با این پرسش نهصد مَنغ^۴ را کشته‌ام، که آنان چندان یزش

۱- بدبین، کز کردار، بدسرشت

۲- اوستایی: «سَو»، پهلوی: «سَاس» پاره‌های گوشت یا استخوان انسان یا حیوان مُرد. بنا بر باورهای زرتشتیان، به محض خروج روح از بدن، جسم آدمی تبدیل به عنصری نجس می‌گردد که باید از دست زدن بدان پرهیز نمود. در صورت تماس با بیکر مُرده، طی آدابی مذهبی، فرد را تطهیر می‌کردند.

۳- معنی تحت‌اللفظی آن چنین است: «ها آباد ساختن زمین، زمین را همچون بهشت کردن بهتر است، یا به انتظار مرگ نشستن برای دستیابی به بهشت آخروی»^۴

۴- کار و کوشش

۵- عبادت کردن، زرمه کردن سروده‌های دینی در آیین زرتشتی.

۶- پهلوی: «موبد» روحانیون و پیشوایان دین زرتشتی.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

یزدان^۱ کرده‌اند که به خاطر نوشیدن پراهوم^۲ زرد شده بود^۳ و همچنین نه دختر از «دودمان سپستان»^۴ را کشتیم که هر یک از ایشان دین‌ستایی را افسری به زر و مروارید از پادشاهان نستانده‌اند^۵. هنگامی که من از اینان پرسیدم که بهشت به گیتی بهتر است یا به مینو؟ پاسخ دادند که بهشت به مینو بهتر است. پس من گفتم این چنین که بهشت به مینو برای شما نیکوتر است، همیدون بهتر آن باشد که به بهشت مینو درون شوید. پس آن‌ها را بکشتم.»

اکنون دوم پرسش من از تو این است که: «از آفریده‌های اورمزد^۶ کدام است که اگر بنشینند، بلندتر باشد از زمانی که ایستاده است؟»

یوشت فریان پاسخ داد: «زندگی را در تنگدستی باشی ای مرد تبهکار! دروند ستمگر و پس از مرگ به دوزخ بیافتی! چه پاسخ تو سگ باشد.»

سوم پرسش این بپرسید که: «از آفریده‌های اورمزد آن چیست که برود اما گام ننهَد؟»^۷ یوشت فریان گفت: «زندگی را در تنگدستی باشی ای مرد تبهکار! دروند ستمگر و پس از مرگ به دوزخ بیافتی! چه پاسخ آن گنجشک است که برود اما گام ننهَد.»

چهارم پرسش این بپرسید که: «از آفریده‌های اورمزد، آن چیست که دندانش از شاخ و شاخش از گوشت باشد؟»

یوشت فریان گفت: «زندگی را در تنگدستی باشی ای مرد تبهکار! دروند ستمگر و پس از مرگ به دوزخ بیافتی! پاسخ آن خروس است، مرغ سروش برهیزگار. و چون آن خروس بانگ کند، پتیاره از آفریده‌های اورمزد باز دارد.»^۸

۱- بزش (یا بزشن) = نیایش کردن، عبادت کردن
۲- «پراهوم» فشرده «گیاه هوم» است که با آب‌زور و شیر و فشرده ساقه «هندائیتا» (شاخه درخت انار) آمیخته شده باشد. نوعی نوشیدنی مقدس بود که از روزگاران کهن، در میان آریاییان رواج داشت.
۳- معنی تحت‌اللفظی این بند چنین است: «من پیش از این با طرح این پرسش، توانسته بودم همراه کنم تهمذ نفر از روحانیون مومنی را که از شدت اخلاص در عبادت به خلصه معنوی رسیده و رنگ رخسارشان پریده بود - به مانند کسی که بر اثر استعمال شراب پراهوم زرد شده باشد - و سپس با دور شدن فرآیندی از آن‌ها، همه آن‌ها را به قتل رساندم.»
۴- دودمانی مقدس بودند و «زرتشت» نیز از این خاندان بود. بنگرید به بند ۱۴۰ از «مهر یشت».
۵- یعنی به اندازه‌ای پایبند به دین بودند که با زر و سیم شاهان نیز دین‌گریز نمی‌گردیدند (۲).
۶- اوستایی: «هورامزدا»؛ پهلوی: «اورمزد»، «هرمزد»؛ در معنای امروزی «خداوند».
۷- یعنی آن چیست که بدون گام برداشتن و قدم زدن، راه می‌رود؟
۸- اشاره‌ای به آواز سحرگاهی خروس که پایان شب و آغاز روز را مزده می‌دهد. به باور ایرانیان، خروس در پیوند با «بزد سروش» بود.

پنجم پرسش این بپرسید که: «کارد کوچک بهتر است یا خورش^۱ کمتر؟»
یوشت فریان بگفت: «زندگی را در تنگدستی باشی ای مرد تبهکارِ دَرُوندِ ستمگر و پس
از مرگ به دوزخ بیافتی! کارد کوتاه بهتر از خورش اندک است. چه با کارد کوتاه برسم^۲
بریدن و چیدن، ولی خورش اندک به شکم نرسد و چون رسد باد انگیزد.»
ششم پرسش این بپرسید که: «چیست پَر و چیست نیمه پَر و چیست آن که هرگز پَر
نیاشد؟»

یوشت فریان بگفت: «زندگی را در تنگدستی باشی ای مرد تبهکارِ دَرُوندِ ستمگر و پس
از مرگ به دوزخ بیافتی! آن چه که پَر است مردِ دارای توانایی است که چون بمیرد پرهیزگار
باشد؛ آن چه که نیمه پَر باشد درویش بینوای بدزیست است که چون بمیرد روانش پرهیزگار
باشد؛ و آن چه که تَهِی است، مردِ بدبختِ بدزندگانیست که چون بمیرد دَرُوند و ناپرهیزگار
بمیرد.»

هفتم پرسش این بپرسید که: «آن چیست که مردمان خواهند نهان کردن اما آن را
نهان کردن نتوانند؟»

یوشت فریان بگفت: «زندگی را در تنگدستی باشی ای مرد تبهکارِ دَرُوندِ ستمگر و پس
از مرگ به دوزخ بیافتی! چه آن زَرُوان^۳ است که کس نهان کردنش نتوان، چه زمان، خود
پیدا بُود.»

هشتم پرسش این بپرسید که: «کدام است آن مردم زنده که "استی و بهات"^۴ را ببیند و
بمیرد و او را ایدون کام باشد که باز زنده شود و نیز اگر دوباره او را ببیند و بمیرد، برای
آسان آید؟»^۵

یوشت فریان بگفت: «زندگی را در تنگدستی باشی ای مرد تبهکارِ دَرُوندِ ستمگر و پس
از مرگ به دوزخ بیافتی! چه آن مردمی است که پشت نکرده باشد و پراهوم نخورده باشد، و
دیگر آن مرد که به گاه زناشویی رسیده باشد و زن نگرفته باشد. و سهدیگر آن مردمی که

۱- خوراک، غذا

۲- شاخه‌های مقدس بریده شده از درخت هوم یا گز که زرتشتیان در نیایش‌ها به دست گرفته و متاسکی را
اجرا می‌کنند.

۳- ایزد زمان، بنگرید به پاورقی بند ۶۷ از «مهر یشت».

۴- نام دیو مرگ در اعتقادات کهن آریاییان.

۵- یعنی: «چه کسانی هستند که پس از مرگ، آرزو دارند تا مجدداً زنده شوند تا کارهایی نیمه تمام را تمام
کنند و سپس به آسودگی بمیرند؟»



در زمان زنده بودن، پشت نکرده است و اشوداد^۱ نداده است و بزش نکرده باشد و گفته باشد که اشوداد به مردم بدهم اما ایمان شکنی کرده و آ نداده باشد. پس آن کس هنگامی که بمیرد کام او این گونه است که باز زنده شود و دوباره بمیرد و استی و بیهات ببیند و مرگ برایش آسان شود.»

نهم پرسش این بپرسید که: «پیل و اسب و شتر و خر و گاو و گوسفند و زن و سگ و خوک و گربه به چند ماه زایند؟»

یوشت فریان بگفت: «زندگی را در تنگدستی باشی ای مرد تبهکارِ دَرُوندِ ستمگر و پس از مرگ به دوزخ بیافتی! چه پیل به سه سال زاید و اسب و اشتر و خر به دوازده ماه زایند و گاو و زن به نه ماه زایند و گوسفند به پنج ماه زاید و سگ و خوک به چهار ماه زایند و گربه به چهل روز زاید.»

دهم پرسش این بپرسید که: «مردم کدام به رامش تر و آسان تر زید^۲؟»
یوشت فریان بگفت: «زندگی را در تنگدستی باشی ای مرد تبهکارِ دَرُوندِ ستمگر و پس از مرگ به دوزخ بیافتی! چه آن مردمی به رامش تر و آسان تر زید که در زندگی بی بیم تر، و به آنچه دارد خرسندتر و دارا تر است.»

یازدهم پرسش این بپرسید که: «جیست آن که در گیتی به اورمزد و امشاسپندان همانند است؟»

یوشت فریان بگفت: «زندگی را در تنگدستی باشی ای مرد تبهکارِ دَرُوندِ ستمگر و پس از مرگ به دوزخ بیافتی! چه در گیتی دهبد^۳ به اورمزد و امشاسپندان همانند است و جای دهبد همانند گوزمان^۴ روشن است و دستیاران دهبدان همانند امشاسپندانند. و دهبدان اندر دریار؛ همانند آن ستاره است که پرویز خوانند؛ دیگر مردم هنگامی که خویش کار و استوارند، همانند دیگر ستارگان کوچکند که در آسمانند.»

دوازدهم پرسش این بپرسید که: «کدام خورش خوش تر و خوشمزده تر است؟»
یوشت فریان بگفت: «زندگی را در تنگدستی باشی ای مرد تبهکارِ دَرُوندِ ستمگر و پس از مرگ به دوزخ بیافتی! چه آن خورش خوشمزده تر و بامزه تر است در میان مردمان که مرد آن را از راه کوشش دُرُست، به دست آورده، اندوخته و پرداخته شده باشد و آن را از راه کار و کرفه باز خورند و بدارند.»

۱- خیرات، صدقه

۲- یعنی: «چه کسانی در آرامش زندگی می کنند؟»

۳- کدخدا / شاه

۴- بهشت، عرش اعلی



سیزدهم پرسش این بی‌رسید که: «یک چه؟ و دو چه؟ و سه چه؟ و چهار چه؟ و پنج چه؟ و شش چه؟ و هفت چه؟ و هشت چه؟ و نه چه؟ و ده چه؟»^۱

یوشت فریان بگفت: «زندگی را در تنگدستی باشی ای مرد تبهکار دروند ستمگر و پس از مرگ به دوزخ بیافتی! چه یک، خورشید بی^۲ که همه جهان را روشن دارد، دو، برآوردن و فروبردن دم^۳ است، سه، پندار نیک، کردار نیک و گفتار نیک است، چهار، آب و زمین و گیاه و ستور است، پنج، همان پنج "کی" است، شش، همان شش گاهنبار^۴ است، هفت، هفت امشاسپند است، هشت، هشتی نامی به است^۵، نه، همان نه سوراخ در تن مردمان است و ده، همان ده انگشت دست است.»

بیست و سوم پرسش این بی‌رسید که: «چه سردتر؟»

یوشت فریان بگفت: «زندگی را در تنگدستی باشی ای مرد تبهکار دروند ستمگر و پس از مرگ به دوزخ بیافتی! نه چنان چون که تو اندیشی، بلکه چنان چون که من می‌دانم: تو چنان اندیشیدی که برف سردتر است که اندر کوه نشیند و خورشید هرگز بر آن برتابد؛ ولی آن چنان که تو اندیشیدی نیست، زیرا منیش مرد دروند، سردتر است؛ و آن را نشان این‌که تو را برادری است دروند، او را چندی زهر به دل جای دارد که تو آن را نه با خورشید و نه با آتش نتوان گداختن، و چون من آن زهر را به مُشت گیرم بگدازد.»^۶

- ۱- این پرسش به تنهایی شامل ۱۰ سوال از ۳۳ سوال است.
- ۲- «هی» = «است». هنوز در شاخه‌هایی از گویش لری، لکی و برخی از گویش‌های دیگر، به جای فعل «است» از فعل «هی» استفاده می‌شود. «باباطاهر» می‌گوید:
- هزاران لاله و گل در جهان بی همه زیبا به چشم دیگران بی نفس
- ۳- پنج شاه بزرگ کیانی: «کی‌قباد»، «کی‌کاووس»، «کی‌خسرو»، «کی‌پهراسب» و «کی‌گشتاسب».
- ۴- گاهنبار در اسطوره‌های زرتشتی و آریایی، نام شش «گاه» یا شش روزی است که اهورامزدا جهان را آفرید و به نشانه آن، ایرانیان باستان جشن‌های شش‌گانه گاهنبار را پدید آوردند که بنابر مندرجات «اوستا» بدین‌گونه است:
- «میدویزیم» که در روز پانزدهم اردیبهشت‌ماه، به نشانه آفرینش آسمان، جشن گرفته می‌شد.
 - «میدپوشیم» که در روز پانزدهم تیرماه، به نشانه آفرینش آب، جشن گرفته می‌شد.
 - «پیته‌شیم» که در روز سی‌ام شهریورماه، به نشانه آفرینش زمین، جشن گرفته می‌شد.
 - «ایسرم» که در روز سی‌ام مهرماه، به نشانه آفرینش گیاهان، جشن گرفته می‌شد.
 - «میدبارم» که در روز بیستم دی‌ماه، به نشانه آفرینش جانوران، جشن گرفته می‌شد.
 - «همنسپندم» که در آخرین روز سال، به نشانه آفرینش مردمان، جشن گرفته می‌شد.
- ۵- مضمون این جمله مشخص نیست.
- ۶- در این بند اخت‌جادو می‌رسد که چه چیزی در جهان از همه سردتر است؟ یوشت فریان پاسخ می‌دهد که من می‌دانم پاسخ مدنظر تو آن برفی است که در فلق کوهستان‌ها می‌تشنید و حتی تابش خورشید نیز <



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

پس آخت جادو فرمان داد که برادر خویش را آوردند و بکشتند و زهر را از دل او بیرون آوردند. ولی نه خورشید و نه آتش، آن زهر را توانایی گداختن نبود. پس یوست فریان آن را اندر مُشتِ خویش بگرفت و آن زهر، بی‌درنگ بگداخت.

بیست و چهارم پرسش این بپرسید که: «چه گرم‌تر؟»

یوست فریان بگفت: «زندگی را در تنگدستی باشی ای مردِ تبهکارِ دُرُوندِ ستمگر و پس از مرگ به دوزخ بیافتی! چه مُشتِ مردِ برهیزگار گرم‌تر است، و آن را نشان این که زهر برادرت را نه خورشید و نه آتش نتوانست گداختن ولی مُشتِ من آن را گداخت.»

بیست و پنجم پرسش این بپرسید که: «از آن‌ها که فرو شود، کدام بهتر است؟ و از آن‌ها که سرد شود، کدام بهتر است؟ و از آن‌ها که بمیرد، کدام بهتر است؟»

یوست فریان بگفت: «زندگی را در تنگدستی باشی ای مردِ تبهکارِ دُرُوندِ ستمگر و پس از مرگ به دوزخ بیافتی! از آن‌چه فرو شود، آب بهتر است، و آن‌چه سرد شده باشد، آتش بهتر است. و آن‌چه بمیرد، مردِ تبهکارِ دُرُوندِ ستمگری چون تو باشد، بهتر است! چه اگر آب فرو نشود و آتش سرد نشود و تبهکارِ دُرُوندِ ستمگری چون تو نمیرد؛ آن‌گاه همه [چهارگوشه] جهان پُر از آب و آتش و تبهکارِ دُرُوندِ ستمگری چون تو شود و نگهداری جهان نتوان کرد.»

بیست و ششم پرسش این بپرسید که: «چه از کوه، گران‌تر است؟ و چه از کاردِ بولادین، تیزتر است؟ و چه از انگبین^۱، شیرین‌تر است؟ و چه از دنبه^۲ میش، چرب‌تر است؟ و از رادان^۳، که رادتر است؟ و از راستان، که راست‌تر است؟»

یوست فریان بگفت: «زندگی را در تنگدستی باشی ای مردِ تبهکارِ دُرُوندِ ستمگر و پس از مرگ به دوزخ بیافتی! نخست آن‌که [دروغ و ناراستی از کوه، گران‌تر است؛ و آدم و آن‌که] زبان مردمان از کاردِ بولادین، تیزتر است؛ و [سوم آن‌که] برای پدر و مادر، همانا فرزند نیکو از انگبین شیرین‌تر است؛ و [چهارم آن‌که] از دنبه^۲ میش چرب‌تر، «سپندارمذ^۴»

«توانایی آب کردن آن را ندارد اما بدان که لشتهای می‌کنی و از برف کوهستان‌ها سردتر هم وجود دارد و آن سردی بدذاتی انسان‌های گناهکار و پلید است. چنان‌چه بدذاتی درون دل برادر تو، اکنون شبیه به ماده‌ای زهرآلود و سرد است که نه با تابش خورشید و نه با فروختن آتش، گرم نخواهد شد اما اگر من آن را به دست گیرم، ذوب می‌شود!»

۱- سنگین‌تر، مستحکم‌تر.

۲- عسل.

۳- جوانمردان.

۴- ایزدبانوی نگهبان زمین بنگرید به پاورقی بند ۱ از هات ۵۶ «سینا».



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

زمین و باران» است؛ و «بنجم آن که» از رادان رادتر، «ایزد تیشتر»^۱ است؛ و «ششم آن که» از راستان راستتر، «وایو»^۲ است چرا که از هیچ کس شرم و آزرم ندارد و رشوه نستاند و خدای و بنده^۳ را یکی به دیگری به راستی دارد.^۴

بیست و هفتم پرسش این بپرسید که: «کدام پای نیکتر و نیکوتر است؟ چه بسیار پاهایی که من در زندگانی دیده‌ام ولی از میان آن‌ها، پای "هوفریا" - که خواهر تو و زن من است - نیکوتر و چشم‌نوازتر است.»

یوشت فریان بگفت: «زندگی را در تنگدستی باشی ای مرد تبهکار! دروند ستمگر و پس از مرگ به دوزخ بیافتی! چه پای آب نیکتر و نیکوتر است. و تو را نشان آن که هر جای که آب پای نهاد، در آن‌جا سبزه برست، ولی هر جای که هوفریا پای نهاد، آن‌جا خشک گردید.»^۵

بیست و هشتم پرسش این بپرسید که: «بزرگ‌ترین رامش زنان چیست؟»
یوشت فریان بگفت: «زندگی را در تنگدستی باشی ای مرد تبهکار! دروند ستمگر و پس از مرگ به دوزخ بیافتی! نه چنان چون که تو اندیشی، بلکه چنان چون که من می‌دانم. تو ای‌دون اندیشیدی که زنان را بزرگ‌ترین رامش از جامه‌های گوناگون و کدبانویی سزاوار است که دارند؛ ولیکن زنان را بزرگ‌ترین رامش، بودن کنار شوی خویش است.»

آخت جادو گفت که: «دروغ بگویی و من تو را به این پرسش بکشم. اکنون بیا نزد هوفریا رهسپار شویم؛ او که خواهر تو و زن من است. او که هرگز دروغ نگفته و نگوید.»
یوشت فریان همداستان بود. پس به نزد هوفریا شدند. پس ایشان گفتند بنشین و این پرسش به راستی بگذار. سپس یوشت فریان پرسید که: «زنان را بزرگ‌ترین رامش، از جامه‌های گوناگون و کدبانویی سزاوار است که دارند؟ یا زنان را بزرگ‌ترین رامش، بودن کنار شوی خویش است؟»

۱- «تیر»: ایزد باران و یکی از بزرگ‌ترین و مهم‌ترین خدایان قدیم آریایی که مورد احترام آریاییان بود. بنگرید به «تیر یشت».

۲- ایزد باد، نام دیگر او «اندروای» است و بیشتر با لقب «زبردست» در «اوستا» از او نام برده شده است. «وایو» یکی از اسرارآمیزترین خدایان هندو-ایرانی است که هم در متون کهن ایرانی و هم در متون هندی از او یاد شده است. او بر گردونه‌ای برنشسته که صد اسب آن را می‌کشند و نسیم و باد و طوفان و آذرخش از اوست. بنگرید به «رام یشت» در همین کتاب.

۳- اریاب و رعیت.

۴- زیرا باد برای همه آدمیان، چه دارا و چه ندار، به یکسان می‌وزد.

۵- اشاره به لگدمال کردن گیاهان که دست‌مایه نابودی آن‌ها می‌شود.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

هوفریا با خویش اندیشید که: «چه بدبختی به سرم آمده است که این تبهکارِ دُرُوندِ ستمگر، اگر دروغ بگویم هم برادرم را می‌کشد و هم من دُرُوند می‌شوم، ولیکن ایدون بهتر که راست بگویم. چه اگر دروغ بگویم خود دُرُوند شوم و داد و دین را از دست دهم ولی چون مرا به راست‌گویی بکشد، پرهیزکار خواهم گردید.»

پس پوششی بر سر انداخت و گفت که: «زنان را بزرگ‌ترین رامش، از بودن کنار شوی خویش است.»

آخت با شنیدن این پاسخ با دشنه‌ای هوفریا را بکشت. روان هوفریا به گرزمان^۱ رفت. آنگاه روان او بانگ برآورد که: «تکوکاری پرهیزکار بودم، اکنون پرهیزکارترم. اما ای آخت‌جادو، تو دُرُوند بودی، اکنون دُرُوندتر گشته‌ای.»

بیست و نهم پرسش این بپرسید که: «آن چیست که ده پا و سه سر و شش چشم و شش گوش و دو دم و سه خایه و دو دست و سه بینی و چهار شاخ و سه پشت دارد و زندگی و خوراک جهان از اوست؟»

یوشت فریان پاسخ آن ندانست پس از اورمزد یاری خواست. پس اورمزد برای یاری او ایزد «تربوستنگ»^۲ را فرستاد و تربوستنگ پاسخ را در اندیشه یوشت فریان گماشت. پس یوشت فریان بگفت: «زندگی را در تنگدستی باشی ای مرد تبهکارِ دُرُوندِ ستمگر و پس از مرگ به دوزخ بیافتی! چه آن یک جفت گاو نر و مرد برزیگری است که زمین را شخم می‌زند. از کوشش آن برزیگر و شخم آن دو گاو، زمین بارور گشته و روزی و خوراک مردمان جهان را به بار می‌آورد.»

آخت‌جادو که می‌پنداشت یوشت فریان این پرسش را نتوان پاسخ داد، شگفت‌زده گردید و بی‌دری فریاد برآورد و سه شبانه‌روز در بی‌هوشی به سر برد. پس از سه شبانه‌روز، هنگامی که به هوش آمد، پرسش‌ها را دنبال کرد.

سی‌ام پرسش این بپرسید که: «کدام اسب بهترین است؟»

یوشت فریان بگفت: «زندگی را در تنگدستی باشی ای مرد تبهکارِ دُرُوندِ ستمگر و پس از مرگ به دوزخ بیافتی! آن اسبِ نرِ پاک‌نژاد و آموزش‌دیده که بتوان آن را با اسبان شاهی نگاه داشت، آن اسب بهترین است.»

سی و یکم پرسش این بپرسید که: «آن چیست که خشک است و بوزد؛ و آن چیست که تر است و بسوزد؟»

۱- عرش اعلی، بهشت.

۲- بیک «هورامزدا» در ادیان آریایی، دو ایزد «تربوستنگ» و «سروش» هم‌تراز «جبرائیل» در ادیان ابراهیمی قلمداد می‌شدند.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

یوشت فریان بگفت: «زندگی را در تنگدستی باشی ای مرد تبهکارِ دروندِ ستمگر و پس از مرگ به دوزخ بیافتی! چه آن که خشک است و بوزد، باد است؛ و آن که تر است و بسوزد، پیه است.»

سی و دوم پرسش این بپرسید که: «کدام پادشاه بهتر است؟»
یوشت فریان بگفت: «زندگی را در تنگدستی باشی ای مرد تبهکارِ دروندِ ستمگر و پس از مرگ به دوزخ بیافتی! چه آن پادشاه بهتر که بخشاینده تر و خرد و دانش او نیک تر باشد.»

سی و سوم پرسش این بپرسید که: «تو را دارایی چند است؟»
یوشت فریان بگفت: «زندگی را در تنگدستی باشی ای مرد تبهکارِ دروندِ ستمگر و پس از مرگ به دوزخ بیافتی! چه مرا دارایی سه است: یکی آن که خورم، دیگر آن که بوشم، و سه دیگر آن که به درویشان دهم.»

چون یوشت سراسر سی و سه پرسش اَختِ جادو را پاسخ داد؛ آن گاه گفت: «تو را سه پرسش کنم که آن را نتوانی پاسخ کنی. نخست آن که ارزش یک مُشت تخم زمین^۱ به چند ارزد؟ دوم آن که ارزش کسی که با "گاو ورزا"^۲ به شخم زدن زمین بپردازد به چند ارزد؟ سه دیگر آن که ارزش خُوبدوده^۳ را کار و کرفه به چند ارزد؟»

اَخت در شگفت ماند و پاسخ را ندانست. پس به بهانه، زمان خواست تا پیشاب^۴ کند. یوشت فریان پذیرفت و اَخت با نیروی جادو، راهی دوزخ شد و از اهریمن یاری خواست. اهریمن پاسخ داد که پاسخ این هر سه پرسش را داتم اما نگویم. چه اگر پاسخ آن را به تو گویم، نیرو و توانایی تو افزون گردیده و هم‌آورد من خواهی شد. اَخت اندوهگین گردید و بازگشت. ایدون به یوشت فریان گفت: «آن چه ندانستی را اورمزد و امشاسپندان به تو گفتند، و من که امید به اهریمن داشتم او مرا ناکام گذارد و پاسخم نگفت.»

آنگاه یوشت فریان با کاردِ برَسَمِ چین^۵، با تیرنگِ دینی^۶ اَختِ جادو را کشت؛ و «دروج»^۷ را که اندر تن او بود ناکار کرد.

۱- بذر.

۲- در اساطیر ایران باستان، نخستین موجود آفریده شده "گیومرت" بود که نیای تمام انسان‌هاست و دومین موجود آفریده شده "گاو ورزا" بود که نیای تمام ستوران و چارپایان است.

۳- ازدواج با خویشان نزدیک.

۴- ادرار.

۵- کاردی که با آن شاخه‌های «برسم» را برای انجام اعمال مذهبی، می‌برند.

۶- «تیرنگ دینی» به معنی زمزمه کردن سروده‌ها و خواندن دعاهاى مقدس دینی است.

۷- پلیدی.



اسطوره رستم، در منابع سغدی

پیش گفتار

"رستم" جهان‌پهلوان ایرانی و قهرمان «شاهنامه» است. درباره کهن‌اسطوره رستم، پژوهشگران و محققان تاریخ، آرای گوناگونی دارند. گروهی او را از اساطیر «سکایی» و گروهی دیگر او را متعلق به سنت ادبی بومی «پیش‌سکایی» می‌دانند.^۱ برخی نیز اسطوره رستم را ساخته و برداخته ایرانیان شرقی در دوران «اشکانیان» دانسته‌اند که صحیح نیست. با این همه هرچه که باشد، رستم یکی از مهم‌ترین و درخشان‌ترین اساطیر و افسانه‌های ملی ایرانی و متعلق به فرهنگ کهن ایران‌زمین است.

افسانه رستم از کهن‌ترین روزگاران در میان ایرانیان رواج داشته است. در لابلای کتب قدیم ایرانی، همچون «بندھشن»، «درخت آسوریک»، «روستختم و سینددات»، «سکسیران» - و احتمالاً کتب دیگری که در پیچ و خم روزگار از میان رفته و نامی از آنها به دست ما نرسیده است - از وی یاد شده است. مجموع این روایات پراکنده، به دست توانمند دانای طوسی، "حکیم ابوالقاسم فردوسی طوسی" به نظم درآمده و برای همیشه حفظ گشته است.

اما در میان روایات متعدد درباره رستم، داستانی کهن و بکر نیز در دسترس است که "فردوسی" از وجود آن بی‌خبر بوده و در هیچ‌یک از منابع دیگر نیز ثبت نشده است و آن روایتی از رستم است که در کشور چین یافت گردیده.

۱- "نولدکه" معتقد است هنگام یورش سکاها به ایلات «زرتگ» و «رخج»، اسفانه "رستم" در آن سرزمین‌ها رواج داشته و بنابراین نمی‌توان اصل و ریشه اسطوره "رستم" را یک اسطوره سکایی دانست. رای اخیر "نولدکه" را می‌توان برای بازبانی یکی از حلقه‌های مهم اساطیر ایرانی به‌کار برد. با توجه به آن که در سنت‌های جدیدتر، "رستم" را از تبار "گرشاسب" دانسته‌اند و علم به آن که "گرشاسب" اسطوره‌ای از ایرانیان شرقی است، اگر بپذیریم "رستم" به سنت پیش‌سکایی بومی «زرتگ» مربوط است، پس می‌توان پذیرفت که؛ برخلاف آنچه که اخیراً برخی از پژوهشگران بازگو کرده‌اند، «شجره‌نامه» رستم و انتساب او به گرشاسب، نه از باورهای جدیدتر، که دارای ریشه‌های بسیار کهن‌سال است.



در حوالی سال ۱۹۰۰ میلادی، باستان‌شناسان در نزدیکی شهر «تون هوانگ» در کشور چین، غارهایی را یافتند که در اصل، کتابخانه‌هایی ارزشمند از دوران باستان بود. این کتاب‌ها اغلب بودایی و حاوی اوراق مربوط به کتاب‌های مقدس بوداییان بوده و دهانه غارها نیز نزدیک به ۹۰۰ سال بسته و دست‌نخورده باقی مانده بود. هفت سال پس از کشف این غارها، «سر اورل استین» باستان‌شناس مجارستانی‌الاصلي تبعه بریتانیا در جریان بازدید از یکی از این غارها به نام «غار موگای» (غار هزاربویا)، برخی از متون بودایی یافت‌شده را برای تحقیق و پژوهش با خود به انگلستان برد. مدتی بعد، «پلیو» دانشمند چینی‌شناس فرانسوی نیز از غار بازدید به عمل آورد و بخشی دیگر از متون باستانی را با خود به کتابخانه ملی فرانسه برد. بعدها در جریان ترجمه این اوراق و در لابلای متون بودایی، نسخه‌ای بکر از داستانی مربوط به رستم پیدا شد که بخش بزرگ آن در میان اوراق کتابخانه ملی فرانسه و بخش کوچک‌تر در میان اوراق موزه بریتانیا قرار داشت. این داستان شگفت‌انگیز از رستم، به زبان سغدی مکتوب گردیده و حکایت از آوازه اسطوره رستم تا دورترین نقاط فلات ایران در مرز با چین را دارد. شوربختانه این داستان یافت‌شده، ناقص است. آغاز و پایان آن افتاده و گمان می‌رود که بخشی از یک داستان بزرگ‌تر باشد. موضوع داستان نیز نبرد رستم با دیوان است.

پیدا شدن چنین داستانی از رستم در آسیای‌میانه، البته شگفت‌انگیز نیست. چرا که بنا بر یافته‌های باستانی، داستان رستم در فرارود بسیار سرشناس بوده است. برای نمونه در ویرانه‌های کاخ‌های اشراف سغد، در «پنجکنت»^۱ مربوط به سده هشت هجری، دیوارنگاره‌هایی از رستم سوار بر «رخش» در نبرد با دیوان، در کنار «سیمرغ» و «بانوگشنسپ»^۲ حکاکی شده است. این دیوارنگاره‌ها به اندازه مشهور است که این بخش از کاخ فوق‌الذکر را به نام «تاق رستم» نام‌گذاری کرده‌اند.

جدا از موارد بالا، در میان اوراق غار هزاربویا، تکه‌ای دیگر از متون غیربودایی نیز یافت شده است که بسیار حائز اهمیت است. «ایلیا گریشوویچ» ایران‌شناس شهیر، در پژوهشی که بر روی این متون به عمل آورده، دعای معروف زرتشتی «اشم و هو» را در این نوشته تشخیص داده است. با توجه به یکسان بودن خط و کاغذ دعای «اشم و هو» با خط و کاغذ قطعه داستان رستم، بی‌گمان هر دو متن باید مربوط به یک مجموعه باشند. از طرفی اطلاعات تاریخی، وجود اقلیتی بسیار کهن از زرتشتیان در حوالی سغد - در واپسین

۱- دختر رستم.



سال‌های پیش از سقوط امپراطوری هخامنشی - را به اثبات رسانده است.^۱ همچنین باید توجه داشت که در میان اوزاق غارهای هزاربُدا، متونی نیز از «مانویان» به دست آمده و بعید نیست که داستان رستم توسط مانویان در سغد، مکتوب گردیده باشد.

در ترجمه فارسی این متن، از بازسازی‌ها و بازخوانی‌های «سیمز ویلیامز» - که او نیز متأثر از راهنمایی‌های «هنتیک» و «گرشویچ» است - بهره‌برداری شده و همچنین برخی تغییرات کهن «پنونیست» که نسبت به بازسازی‌های تازه برای فهم متن، بهتر به نظر می‌آید، محترم شمرده شده است. همچنین کوشش نگارنده بر این بوده است تا متن ترجمه، هرچه بیشتر به اصل متن سغدی نزدیک باشد. همچنین برای پاس داشتن زبان و ادبیات شیرین پارسی، در ترجمه متن اصلی از واژگانی با ریشه اصیل پارسی بهره‌برداری شده است و تلاش این نویسنده بر آن بود تا از ورود واژگان بیگانه به متن، جلوگیری به عمل آید. همچنین برای درک بهتر این روایت، در هر کجایی از متن که با سنگینی محتوا مواجه شدیم، در پاورقی تفسیر و توضیحاتی از بند مربوطه نگارش یافت که توجه بدان در فهم متن بسیار موثر است.

۱- با علم به این که دین زرتشت تا پایان دوران هخامنشیان و حتی تا دهها سال بعد، هنوز به بخش‌های غربی فلات ایران ترویج شده بود، استقرار این اقلیت زرتشتی در اواخر دوران هخامنشی در دورترین نقاط شرقی فلات ایران، دلایلی است برای اثبات ظهور "زرتشت" در شرق فلات ایران.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

ترجمه متن اسطوره رستم در منابع سغدی

ترجمه تکه اول^۱

(۱) دیوان در همان دم به شهر گریختند. "رستم" همچنان تا نزدیکی دروازه‌های شهر آن‌ها به دنبال‌شان بود. بسیاری از دیوان ادر هنگام گریز در شلوغی، پای‌مال شدند و مردند. اما نزدیک به هزار آن از دیوان، توانستند به شهر درون شده و زنده بمانند. سپس دروازه‌ها را بستند.

رستم ایس از این بیروزی، با استواری و نیک‌نامی بازگشت. به چراگاهی رسید. در همان جا ایستاد و زمین را از اسب برداشته، او را در سبزه‌زار رها کرد. سپس جامهٔ آرم را از تن درآورد، خوراکی خورد. چون سیر گردید، بستری گسترد و دراز کشیده و به خواب فرورفت.

از آن سوی دیوان در انجمن به شور ایستادند و (یکی از آن‌ها) بگفت: «این رویداد، مایهٔ شرمساری بود از برای ما که از یک تن سوار شکست خورده و چنین بریم گریختیم و به شهر پناه آوردیم. چرا نزنیم؟ یا همگی [شکست خورده] ناپود شده و می‌میریم، و یا ایروز می‌شویم و کین خدایان را از او بازمی‌سنانیم.»

ایس دیوان - آنان که از جنگ پیشین، جان به در برده بودند - خود را به ساز و برگ گران جنگی، بیاراستند و با شتاب فراوان، دروازه‌های شهر را گشودند. چه بسیار کمانگیر، چه بسیار گردونه‌سوار او آریه‌ران، چه بسیار پیل‌سوار، چه بسیار (۲)، چه بسیار خوک‌سوار، چه بسیار روباه‌سوار، چه بسیار سگ‌سوار، چه بسیار مار‌سوار و سوسمار‌سوار، چه بسیار پیاده، چه بسیار در پرواز همانند لاشخور و خفاش می‌رفتند و چه بسیار واژگون: سر به پایین و پاها به بالا.

غرضی برکشیدند او! زمانی دراز باران و برف و تگرگ و تندر برانگیختند. دهان را بازگشودند و آتش و شعله و دود رها ساختند و به جستجوی رستم دلیر، رهسپار گشتند.

۱- این متن در کتابخانه ملی فرانسه نگهداری می‌شود.

۲- همان‌گونه که پیشتر نیز گفته شد، آغاز این داستان در میان اوریان به دست آمده از «غار هزاربویا» پیدا شده است.

۳- در این جا یک واژه ناخوانا و مخدوش است.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

چون دیوان به چراگاهی که رستم در آن آرمیده بود، نزدیک شدند، «رخش^۱ دارنده شامه تیز» بیامد و رستم را بیدار کرد. رستم از خواب برخاست. جامه پوست پلنگ آخوش را بر تن کرد. ترکش دان^۲ را بر پشت بیست. اسب را بر رخس سوار شد و به سوی دیوان شتافت.

هنگامی که رستم ابه لشکر دیوان نزدیک شد و از دور لشکر دیوان نمایان گردید، رخس را بگفت: «بیا ای سرور، از دیوان بگریزیم. و کاری کنیم که دیوان را به سوی جنگل بکشانیم!» ...

ترجمه تکه دوم^۳

... رخس انیز این کار را بیستیدید. پس در دم، رستم الگام اسب را برکشید و ا به پشت بازگشت.

چون دیوان چنین دیدند، با شتاب بیشتری هم سپاه سواره و هم سپاه پیاده به پیش تاختند و یکی از آنها به دیگران بگفت: «کنون اراده سردار شکسته است و دیگر در اندیشه پیکار با ما نیست. هرگز رهائش نکنید. اما بپرهیزید از اوباریدن او؛ چه باید زنده دستگیر شود تا شکنجه‌ای سخت و دردناک نشانش دهیم.»

۱- «رخش» اسب مشهور رستم است. بر پایه «شاهنامه»، «رخش تنها مادیانی بود که توانست پیکر تنومند رستم را حمل نماید و رستم او را از میان دهها مادیان دیگر برگزید. «فردوسی» چنین نقل می‌کند که چون رستم رخس را برای خویشتن برگزید، قیمت آن را از جویان پرسید:

ز جویان پرسید که این زدها به چندست و این را که خواهد بها ؟

و جویان پاسخ داد که بهای این اسب، بوم و بر ایران زمین است:

هر این را بر و بوم ایران ، بهاست بدین بر، نو خواهی جهان کرد راست

رخس هم‌پای رستم در صیانت از مرز و بوم ایران زمین گام‌ها برداشت. در نخستین خون از هفت‌خون، شیری را از بین برد و در نبردهای بی‌شمار با تورانیان، پایه‌های رستم دلاوری‌ها کرد. رخس وفادارانه در تمام طول عمر رستم در کنار او بود و سرانجام نیز در کنار رستم در چاهی که «شغاد» - نایزادی رستم - برگند، برافشاد و در کنار جهان‌پهلوان رستم‌دستان، کشته شد. پیکر رستم را در سیستان، در گوردخمه‌ای قرار داده و در روبروی آرامگاه وی نیز رخس را ایستاده دفن کردند. (توجه کنید که این شیوه تدفین، آشکارا یک روش تدفین مرسوم سکایی است.)

۲- ابزاری که تیرهای کمان را در آن می‌گذاشتند و همچون کوله‌پشتی، به پشت خود می‌آویختند.

۳- این متن در موزه بریتانیا نگهداری می‌شود.



دیوان یکدیگر را سخت برانگیختند و همگی به شادمانی و پیروزی فریاد برکشیدند و از پی رستم روان گشتند.

در آن هنگام اناگهان رستم بازگشت و به سوی دیوان تاخت. همچون شیری در پی نخجیر و یا گفتاری در پی رمه گوسپندان و یا شاهینی در پی خرگوش و یا خاریشتی در پی ازدها (-)

۱- همان گونه که در پیش گفتار این مبحث عنوان گردید، داستان فوق، داستانی ناقص است و شوربختانه انتهای آن نیز همچون آغاز آن، از بین رفته است. با این حال می توان حدس زد که در اینجا نیز همچون دیگر داستان های رستم، دشمن نارومار گشته و جهان پهلوان یکبار دیگر با پیروزی از آوردگاه بازمی گردد.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

اسطوره عاشقانه زریادرس و اوداتیس (زریر و آتوسا)

پیش‌گفتار

روایت عاشقانه "زریادرس" و "اوداتیس" یکی از کهن‌ترین افسانه‌های عاشقانه ایرانی است که علیرغم تحریفات بسیار، اصل داستان خود را تا به امروز رسانیده است.

این روایت، روزگاری از مشهورترین داستان‌های ایرانی بود. به‌گونه‌ای که بنابر شواهد و اسناد تاریخی، در دوران مادها و هخامنشیان، نگاره‌هایی از این اسطوره را بر روی دیواره‌های معابد، کاخ‌های اشراف و حتی خانه‌های شخصی مردمان نقاشی می‌کردند^۴ و بنابر پژوهش‌های "مری بویس"، در برهه‌ای از تاریخ، به‌دلیل علاقه‌ای که مردم به کاراکترها و شخصیت‌های این افسانه داشتند، بسیاری از ایرانیان نام دختران خویش را "اوداتیس" (آتوسا) می‌نهادند^۵.

کهن‌ترین روایت بازمانده از این داستان مربوط به یادداشت‌های "خارس میتلینی"^۶ تاریخ‌نگار و روایت‌نگار دربار "اسکندر مقدونی" است.

اما نقل این داستان از زبان یک رویدادنگار یونانی، این پرسش را مطرح می‌سازد که اسامی یاد شده در این داستان، در کجای تاریخ و فرهنگ ایرانی قرار داشته‌اند؟ آیا این روایت، اصالتاً ایرانی است؟ یا ساخته و پرداخته ذهن یونانیان است؟

برای پاسخ به این پرسش، بهتر است اسامی برخی از شخصیت‌های نام‌برده در این کهن‌داستان را واکاوی کنیم: اگر نام‌های یونانی شده دو شخصیت محوری و یک شخصیت مکمل داستان، یعنی "زریادرس"، "اوداتیس" و "هیستاسپس" را مجدداً از زبان یونانی به

1 -Zariadres

2 -Odatis

۳- تفضلی، ۱۳۷۸، ۱۸-۱۹

4 -Boyce, 1955: 463-477

5 -Chares of Mytilene

6 -Hystaspes



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

اصل پارسی خود بازگردانیم. به ترتیب با این اسامی مواجه خواهیم شد: "زریر"، "هوتوسا" (آتوسا)^۲ و "گشتاسب"^۳.

پس تا این جا با توجه به داشتن ریشه ایرانی نام‌های شخصیت‌های داستان، در اصل ایرانی بودن روایت، جای تردیدی باقی نمی‌ماند. اکنون باید دید که آیا اثری از این داستان، که روزگاری از مشهورترین روایات ایرانی بود، در منابع ایرانی باقی مانده است یا خیر؟ برای پاسخ به این پرسش، در گام نخست باید اندکی با روایت موجود، آشنایی پیدا کنیم:

"هیستاسپس" شاه بخشی از «سرزمین‌های ماد»^۴ است و "زریادرس" برادر کوچکتر وی نیز در بخش‌های شمالی این سرزمین، فرمان‌روایی می‌کند. شبی "زریادرس" در عالم رویا، "اودانیس" شاهدخت سرزمین «مرائی‌ها»^۵ را دیده و دل‌باخته او می‌گردد. باقی روایت، داستان مسافرت‌ها و کوشش‌های "زریادرس" برای یافتن "اودانیس" و ازدواج با اوست.

با کندکاوی در اساطیر ایرانی، متوجه خواهیم شد که این خط سیر داستان، برای ما ناآشنا نیست. عشق رویاگونه "زریادرس" به "اودانیس" و وقایع پس از آن، با تغییراتی جزئی در «شاهنامه فردوسی»^۶ قابل مشاهده است. با این تفاوت که در روایت شاهنامه، این "گشتاسب" است که عازم سرزمین روم شده و در عالم رویا، دل‌باخته "کتابیون"^۷ دختر «قیصر روم» می‌گردد و نهایتاً پس از رویدادهای بسیار، با او ازدواج می‌کند.

۱- بنگرید به پاورقی بند ۱۰۱ از «فروردین‌یشت» در همین کتاب.

۲- بنگرید به پاورقی بند ۱۳۹ از «فروردین‌یشت» در همین کتاب.

۳- بنگرید به پاورقی بند ۹۹ از «فروردین‌یشت» در همین کتاب.

۴- گمان نگارنده بر آن است که قدمت این داستان مربوط به پیش از تاسیس سلسله پادشاهی ماد توسط "دیاکو" باشد.

5-Marathi

۶- باید توجه داشت که "فردوسی"، «شاهنامه» را از روی نسخه منثور به نظم کشیده است که توسط چهارتن از آگاهان به اساطیر ایرانی، از روی بازمانده‌های «خطای‌نامه‌های ساسانی» به رشته تحریر درآمده بود. بنابراین روایت «شاهنامه»، در واقع منظوم روایتی ملی است که از هزاران سال پیش در میان ایرانیان مشهور بوده و در دوره اشکانی و سپس ساسانی با نام «خطای‌نامه» مکتوب گردید و پس از اسلام، اگر "فردوسی" اقدام به منظوم کردن آن نمی‌نمود، چه بسا ما امروز از بخش‌های بزرگی از اساطیر کهن‌سال ایرانی، نمی‌توانستیم آگاهی داشته باشیم.

۷- در «اوستا» و دیگر کتاب‌های بازمانده از دوران ساسانی، نام همسر "گشتاسب"، "هوتوسا" (آتوسا) ذکر شده است. «کتابیون» یک نام خاص نیست بلکه لقبی در معنای «جهان‌یابو» می‌باشد. احتمالاً پس از اسلام و با گسترش زبان عربی، به دلیل کم‌رنگ شدن زبان فارسی - که حدوداً دو قرن به طول انجامید- ایرانیان در شناسایی معانی برخی واژگان دچار مشکلاتی گردیدند. از همین روی «کتابیون» که پیش‌تر لقبی برای "هوتوسا" (آتوسا) قلمداد می‌شد، به اشتباه به عنوان یک اسم خاص فرض گردید.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

به راحتی قابل فهم است که روایت "گشتاسب" و "کتابون" در «شاهنامه» یک بازنویسی جدیدتر از داستان عاشقانه «گشتاسب» و «هوتوسا» (آتوسا) در منابع پهلوی بوده و آن نیز تحریف شده روایت کهن سال عشق نامه «زریادرس» (زریر) و «اوداتیس» (هوتوسا) است. پس روایت فوق الذکر، همان کهن داستانی است که «خارس میتلیسی» آن را در اواخر دوران هخامنشیان یادداشت کرده و برای ما به یادگار گذاشته است. با این تفاوت که بر اثر گذر زمان، جای شخصیت‌های داستان و مناطق جغرافیایی وقوع رویدادها، دچار تغییراتی شده است.

بی‌گمان گناه این دگرگونی‌ها و تحریفات، البته متوجه فرد یا افراد مشخصی نیست. این دگرگونی‌ها، از یک‌سوی به دلیل انتقال شفاهی از نسلی به نسل بعدی و از سوی دیگر بر اثر قدمت بالای روایات و گذران ادبیات پارسی از پیچ‌وخم‌های دراز تاریخی، پدیدار گشته است. نمونه‌هایی از این دست تغییرات در بازگویی روایات اساطیری ایرانی را می‌توان بارها در متون پارسی و باورهای کهن‌سال ایرانی مشاهده کرد که در بخش‌های دیگر همین کتاب، نمونه‌های آن قابل مشاهده است.

در این جا لازم به یادآوری است که نگارنده در این کتاب، برای نخستین بار است که ترجمه کهن داستان «زریادرس» و «اوداتیس» را -به صورت جامع و کامل- به زبان فارسی منتشر می‌کند. شایسته است اکنون که این روایت اساطیری فراموش شده، احیا گردیده است؛ دوست‌داران و دلسوزان فرهنگ کهن‌سال ایرانی نیز در جهت انتقال متن فوق‌الذکر به دیگر هم‌وطنان کوشا باشند تا در کنار یکدیگر، از گوشه‌ای دیگر از یادگارهای نیاکان اهورایی‌مان، نگهداری و نگهداری نماییم.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

ترجمه متن داستان زریر و آتوسا^۱

«گشتاسپ»^۲ و برادر کوچکترش «زریر»^۳، دو پسر «آفرودیت»^۴ و «آدونیس»^۵ بودند که بر بخش‌هایی از سرزمین‌های ایرانی پادشاهی می‌کردند. «گشتاسپ» بر «ماد» و سرزمین‌های پایین‌تر آن چیرگی داشت و «زریر» در سرزمین‌های میان «دریای مازندران» تا «تانیس»^۶ فرمانروایی می‌کرد.

آن‌سوی «تانیس»، «سرزمین مرانی‌ها»^۷ بود که بزرگ‌زاده‌ای به نام «اومارتس»^۸ پادشاه آن بود. «اومارتس» دختری داشت به نام «آتوسا»^۹ که در زیبایی و آراستگی بی‌همتا بود. وی را به عنوان زیباترین بانوی آسیا می‌شناختند.

۱- به دلیل ایرانی بودن این روایت قدیمی، کوشش نگارنده بر این بوده است تا در متن ترجمه‌شده، افزون‌بر بکارگیری واژگانی با ریشه پارسی، حداقل امکان از تلفظ پارسی نام‌های شخصیت‌های داستان استفاده کرده و تلفظ یونانی اسامی را که در متن «خارس مینلینی» آمده است، تنها در باورقی‌ها عنوان نماید.

۲- در متن یونانی، «هستاسپس»

۳- در متن یونانی، «زریادرس»

۴- Aphrodite، الهه عشق و زیبایی در یونان باستان. در میان ایزدان ایرانی، «آناهیتا» شبیه‌ترین ایزد به «آفرودیت» می‌باشد.

۵- Adonis، نماد طبیعت و نوزایی و تجدیدحیات سالانه. در میان ایزدان ایرانی، «آمرداد» (بنگرید به بند ۴۶ از خورنه یشت)، «زاسپاد» (ایزد نگهدار زمین) و «آرشتاد» تا حدودی شبیه‌ترین ایزدان به «آدونیس» هستند. البته «آدونیس» برخلاف «آمرداد» و «آرشتاد»، ایزدی مذکر است. باید توجه داشت این که «خارس مینلینی»، دو شاهزاده ایرانی یعنی «هستاسپس» و «زریادرس» را فرزندان دو خدای یونانی عنوان کرده است. ریشه در باورهای یونانی او دارد و از تحویفات وی به این روایت ایرانی است. نگارنده بر این گمان است که این شیوه انتساب دو شاهزاده ایرانی به خدایان، از آن جهت است که همواره در باور ایرانیان باستان، پادشاهان دارای «فره ایزدی» (بنگرید به فصل «خورنه یشت» در همین کتاب) بودند و از همین‌روی «خارس مینلینی» و هم‌وطنان وی، در درک این باور و اعتقاد، دچار اشتباه شده و این باور ایرانی را به مثابه خدازادگی پادشاهان ایرانی قلمداد کرده‌اند.

۶- Tanais، شهری در گوشه شمال‌شرقی دریای سیاه می‌باشد که امروز بخشی از خاک روسیه است. بر پایه این گزارش، منطقه‌ای که «زریر» در آن فرمانروایی می‌کرد حداقل «دریای مازندران» تا «دریای سیاه» شامل گوشه‌های شرقی ترکیه، بخش‌های از جنوب‌غربی روسیه و تمام کشورهای آذربایجان، ارمنستان و گرجستان امروزی است.

۷- Marathi، ظاهراً شاخه‌ای از اقوام «سکایی» بودند.

۸- Omartes، در پارسی باستان «مرد» (۴) یا شاید «مرد» در معنای «آمرتن» و «جاودانه» (۴)

۹- در متن یونانی، «آدونیس»



یک شب "آتوسا" خوابی شگفت‌انگیز دید. او در خواب، شاهزاده‌ای را دید که از سرزمین‌های ایرانی به سراغ او آمده است. این خواب شیرین، زندگی "آتوسا" را دگرگون ساخته و این دختر شاداب را گوشه‌نشین ساخت.

در همین زمان، "زریر" نیز شبی در خواب، شاه‌دخت «سرزمین مرانی‌ها» را دیده و دل‌باخته او گردید.

پس "زریر"، تاج و تخت شاهی را رها کرده و برای یافتن "آتوسا"، روانه «سرزمین مرانی‌ها» گردید. او پس از تحمل سختی‌های بسیار، سرانجام کامیاب به یافتن شاه‌دخت زیبا شد و با شادمانی وی را از پدرش خواستگاری نمود. اما از بخت‌واژگون، "اومارتس" درخواست "زریر" را رد کرد زیرا خواهان آن بود که یگانه‌دخترش با مردی از تبار «مرانی‌ها» پیمان زناشویی بندد. این رویداد "آتوسا" را بیش از پیش از پیش اندوهگین نمود.

روزگاری از این زمان سپری شد. "اومارتس" برای یافتن شوهری شایسته از بزرگان «مرانی‌ها» برای دخترش، برنامه‌ریزی می‌کرد. از همین‌روی جشن بزرگی برپا ساخت و خویشان، نزدیکان و بزرگان شهر را به این جشن، فراخواند.

پیش از آغاز جشن، "آتوسا" با باری یکی از دوستان درباری‌اش، پیکی برای "زریر" فرستاده و او را از این رویداد آگاه ساخت. "زریر" که زمان را برای به‌دست‌آوردن «شاه‌دخت مرانی‌ها» شایسته می‌دید، بی‌درنگ جامه‌ای سگایی بر تن کرد و بر گردونه‌ای بنشست، از «تئاتیس» بگذشت و خود را به «سرزمین مرانی‌ها» رساند. جشن آغاز شده بود که "زریر" به‌گونه ناشناس، درون کاخ گردید.

اکنون زمان ازدواج "آتوسا" فرارسیده بود. "اومارتس" - همان‌گونه که از پیش، زمینه را مهیا ساخته بود- جامی از می به دست "آتوسا" داد و از وی خواست تا به میان بزرگان رفته و می را به جام کسی که خواهان پیوند با اوست، بریزد.

"آتوسا" اندکی در نالار گام برداشت و چشم به هر سویی نهاد. سرانجام "زریر" را شناخت و با شادکامی به سوی وی شناخت، و جام او را بر کرد. بدین‌گونه در آن‌روز خجسته، "زریر" شاهزاده ایرانی و "آتوسا" شاه‌دخت مرانی، به فرخندگی با یکدیگر پیمان زناشویی بستند.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

تاریخچه و پیشینه الفبای فارسی

الفبای امروز ما، یک الفبای عربی است یا فارسی؟

اخیراً سختی در میان هم‌میهنان عزیز مطرح گردیده است که الفبای امروزی که به آن می‌نویسیم، الفبایی عربی است و بر این باورند که پس از فروپاشی شاهنشاهی ساسانیان و چیرگی اعراب بر ایران، دبیره و الفبای اعراب بر ایرانیان تحمیل گشته و دبیره پهلوی - که الفبای گذشته ایرانیان بود - فراموش شد.

این باور به اندازه‌ای فراگیر گردید که بسیاری از ما ایرانیان - یا به پای غیر ایرانیان - دبیره و الفبای فارسی را منشعب از الفبای عربی می‌پنداریم. نگارنده این پژوهش کوشیده است تا با بررسی دقیق تاریخ خط و الفبا در میان ایرانیان و اعراب، به این پرسش پاسخ دهد که آیا اساس الفبای فعلی، متعلق به اعراب بوده یا یک رسم‌الخط اصیل ایرانی می‌باشد؟ در گام نخست، با فرض به این که الفبای فعلی، الفبایی عربی است، پرسشی را مطرح می‌کنیم: آیا ریشه این الفبا، به اعراب شبه‌جزیره عربستان (حجاز) بازمی‌گردد یا خیر؟ و اگر پاسخ خیر است، اعراب این دبیره را از کجا آورده‌اند؟

به گواه تاریخ و دستاوردهای باستان‌شناسی، تا پیش از اسلام، نشانی از وجود دبیره و الفبا و خط و دیوان و آموزش در میان اعراب - به‌ویژه در میان اعراب حجاز - دیده نشده است. تنها از اعراب شمالی حجاز (نواحی حیره و غسان که یکی زیر فرمان شاهنشاهی ایران و دیگری زیر فرمان امپراطوری روم اداره می‌شد) چند سند باستان‌شناسی به‌دست آمده است، که کهنه‌ترین آنها به هزاره پانصد سال پیش بازمی‌گردد. همچنین از وجود خط و الفبا در جنوب بیابان سینا نیز نشانه‌هایی به‌دست آمده است که پیوند با مردم یمن دارد و آنان نیز همانند مردم حیره، زیر فرمان شاهنشاهی ساسانیان اداره می‌شدند.

"دکتر همایون فرخ" در کتاب «سهم ایرانیان در پیدایش و آفرینش خط در جهان» آورده است: «مردم حجاز به سبب بیابان‌نشینی، از نوشتن و خط بی‌بهره بوده‌اند. مگر شمار اندکی از آن‌ها که کمی پیش از اسلام، به حیره و غسان در عراق و شام رفت و آمد داشته و



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

نوشتن را آموخته و زبان عربی خود را با الفبای نبطی یا سریانی یا عبرانی مکتوب می‌کردند.»

"زیگموند فرنکل" نیز در باب نبود خط و دبیری و کتابت در میان اعراب می‌گوید: «کمابیش تمام واژگانی که در زبان عربی با نگارش، پیوستگی دارند؛ از زبان‌های بیگانه گرفته شده‌اند. از آن جمله است: قلم که تا دیرزمانی از واژه‌های اصیل سامی انگاشته می‌شد؛ اما در حقیقت واژه‌ای یونانی از ریشه Khalamos بوده و اصل آریایی دارد.» چنانچه واژه دوات نیز بنابر گفته‌های "لاگارد"، از زبان‌های ایرانی گرفته شده است. همچنین واژه‌های حیر دارای ریشه سریانی و سِغَر - به معنی کتاب - نیز دارای ریشه آرامی است.

از سوی دیگر در منابع دست‌اول تاریخی همچون «تاریخ طبری» به کرکات تکرار شده است که پس از چیرگی اعراب بر ایرانیان، از آن روی که اعراب خواندن و نوشتن نمی‌دانستند، همواره برای کارهای دیوانی و دبیری، ایرانیان را برمی‌گزیدند. حال باید اندیشید که چگونه است، رسم الخطی را که امروزه با قاطعیت «الفبای عربی» می‌خوانند، اعراب - چه در دوران جاهلی و چه در صدر اسلام - آن را نمی‌دانسته و نمی‌شناختند و نمی‌توانستند بدان بنویسند و بخوانند اما دبیران و دیوان‌سالاران ایرانی آن را به نیکی می‌شناختند؟

از مجموع پژوهش‌های مورخین و یافته‌های باستان‌شناسی، چنین برمی‌آید که اعراب حجاز نه الفبایی داشتند و نه خواندن و نوشتن می‌دانستند؛ زیرا هیچ نوشته‌ای - حتی یک نمونه خشت‌نبشته، گل‌نبشته، سنگ‌نبشته، استخوان‌نبشته، پوست‌نبشته، پاپیروس و امثال آن - در سرزمین آن‌ها یافت نشده و هیچ نشانه‌ای تا امروز از وجود دبیره و خط و سواد، از اعراب حجاز به دست نیامده است. مگر در میان قبایل حیره و غسان در شمال؛ و ساکنان یمن در جنوب که تحت تأثیر فرهنگ ایرانی و رومی قرار داشتند.

اکنون باید پرسید که عقیده خود اعراب در باب ریشه الفبای به اصطلاح عربی، چگونه است؟ اعراب خود بر این باورند که الفبای کنونی‌شان، از «الفبای نبطی» برگرفته شده است و الفبای نبطی نیز وامدار «الفبای آرامی» و آن نیز از «فنیقی‌ها» منشعب گشته است.

واژه نبطی اشاره به «قوم نبط» دارد که از حدود ۱۵۰ سال پیش از میلاد، در نبطیه می‌زیستند. نبطیان - همچون اعراب - سامی‌نژاد بوده و در اوج قدرت‌شان از سوریه و اردن تا بیابان سینا در حجاز را تحت تسلط خود داشتند. در میان یافته‌ها و اسناد به دست آمده از این قوم در شمال حجاز، آثاری از خط و الفبا نیز دیده می‌شود که دارای قدمتی دوهزار



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

ساله است. از آن جمله می‌توان از سنگ‌نبشته «آتماره» نام برد که به زبان عربی خالص بوده و با الفبای نبطی مکتوب گردیده است. این که آیا الفبای فعلی به‌درستی ریشه در الفبای نبطی دارد یا خیر، در ادامه این پژوهش بدان خواهیم پرداخت.

با کمک کند و کاوهای باستان‌شناسی، دو سنگ‌نبشته از منطقه «حران» (در مرز ترکیه و سوریه فعلی) و «زبد» (ویرانه‌ای در نزدیکی رود فرات) به دست آمده است که هر دو متعلق به فاصله زمانی کمی قبل از پیدایش اسلام است. هر دو کتیبه شباهت بسیاری به الفبای امروزی ما و اعراب دارند. استاد "ملک‌الشعراى بهار" در دفتر یکم از کتاب «سیک‌شناسی» این دو نمونه سنگ‌نبشته را آورده است. متن و ترجمه کتیبه حران که متعلق به سال ۵۶۸ میلادی -همزمان با شاهنشاهی خسرو انوشیروان ساسانی- است، بدین‌گونه است که در زیر آورده شده است:

۱ - - حران - تکلمو سنه ذی الحجه
سنه ۶۶۳ مکتوب
شمار

متن سنگ‌نبشته: «أنا شرحيل بن ظلمو بنيت ذا المرطول سنة ۴۶۳ بعد مفسد خبير بعم.»

ترجمه: «من شرحیل پسر ظالم این مرطول را به سال ۴۶۳، پس از ویرانی خبیر، در یک سال ساختم.»

متن و ترجمه سنگ‌نبشته زبد نیز که ظاهراً متعلق به سال ۵۱۱ میلادی است، از قرار زیر می‌باشد:

۲ - - حران سنه ۵۱۱ مکتوب
سنه ۵۱۱ مکتوب
شمار

متن سنگ‌نبشته: «به نصر الاله شرحو بر امت منقو و ظبی بر مر القیس و شرحو بر سعد و وستریجو بتمیمی.»

ترجمه: «به یاری خدا، شرحو پسر امت منقو و ظبی پسر امرء‌القیس و شرحو پسر سعد و وستریجو بتمیمی.»



این دو کتیبه که به زبان عربی و با الفبایی که پدر الفبای کنونی قلمداد می‌شود، مکتوب گردیده‌اند، از مناطقی یافت شده‌اند که همواره و در تمام دوران حکومت ۱۲۰۰ ساله مادها، هخامنشیان، اشکانیان و ساسانیان بخشی از خاک ایران و امپراطوری ایرانی محسوب می‌شد. ضمن آن که باید توجه داشت که از "ابن عباس" (عموی پیامبر اسلام) نیز در روایتی نقل شده است که: «خط عربی را نخستین بار در شهر انبار (از شهرهای ایرانی در دوران ساسانی) ساختند.» که این نیز گواهی و سندی است، گویای آن که دبیره امروزی که به دروغ خط عربی نامیده می‌شود، دنباله‌رو و پیرو دبیره‌های ایران باستان است و به دست ایرانیان و در خاک ایران بزرگ، آفریده شده است. در واقع الفبای موسوم به نیطی، یک الفبای ایرانی است که نیطیان به دلیل نداشتن خط برای نگارش، از آن برای مکتوب کردن زبان‌شان بهره می‌بردند و برخی به اشتباه یا شاید غرض‌ورزانه، آن را الفبای نیطیان نامیده‌اند.

همان‌گونه که ذکر گردید، اعراب خود بر این باورند که الفبا و خط امروزی‌شان، منشعب شده از الفبای نیطی است و همو نیز ریشه در الفبای آرامی دارد. از همین‌روی، اغلب الفبای آرامی را مادر الفبای عربی می‌پندارند. حال باید پرسید که آرامی‌ها که بودند؟ آرامی‌ها اقوامی بودند که در حدفاصل شمال حجاز و جنوب میان‌رودان زندگی می‌کردند. سپس به میان‌رودان رهسپار شده و در آنجا ساکن گردیدند. آنها در هزاره نخست پیش از میلاد، برای خود یک فرمانروایی مستقل برپا کردند ولی دوامی نیافته و به‌زودی باج‌گزار کشور آشور شدند. به دلیل گستردگی جغرافیایی مردمانی که به زبان آرامی سخن می‌گفتند؛ از آسیای صغیر تا میان‌رودان و همین‌طور در مناطقی از بخش‌های باختری فلات ایران، بسیاری از سنگ‌نبشته‌ها و کتیبه‌های یافت شده، به «زبان» آرامی است.

اما ذهن هوشمند، از خود خواهد پرسید که برپایه کدامین گواهی و سند، این دبیره را «خط آرامی» می‌خوانند؟! تنها به این انگیزه که نوشته‌هایی به زبان آرامی با این الفبا نبشته شده است؟! پس با پروا به این که سنگ‌نبشته‌هایی به زبان‌های خوزی، انشانی، پارسی، هندی، قبطی و حتی یونانی نیز که با این خط مکتوب گردیده‌اند یافت شده است، چرا این الفبا را الفبای خوزی یا انشانی یا هندی نمی‌خوانیم؟!

اگر این سخن را صحیح دانسته و مکتوبات زبان آرامی با کمک دبیره فوق‌الذکر را دلیلی بر آرامی بودن این خط بدانیم، پس امروز که برخی از ایرانیان، گاه با الفبای لاتین، در شبکه‌های اجتماعی و وب‌گاه‌های اینترنتی نوشته‌های خود را یادداشت می‌کنند، چرا دبیره



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

و الفبای لاتین را الفبای فارسی ننماییم؟! مگر نه اینکه زبان فارسی را گاهی با این الفبا می‌نویسیم؟!

به همان اندازه که ادعای ما مبنی بر فارسی نامیدن دبیره لاتین، بی‌پایه و مضحک است، آرامی خواندن دبیره باستانی خاورمیانه نیز تنها به دلیل آن که چند سنگ‌نیشته به زبان آرامی را با این رسم‌الخط مکتوب گردیده است، بی‌پایه و مضحک است. دبیره و زبان دو مقوله جدا از هم هستند و وجود نگارش به یک زبان، دلیلی بر نامیدن آن خط به نام آن زبان نیست. همان‌گونه که امروز اگرچه زبان‌هایی به نام‌های فرانسوی و آلمانی داریم، اما دبیره‌ای به نام الفبای فرانسوی یا ژرمنی یا سنده نیست و همه متفق‌القول، دبیره‌های نام‌برده را با نام الفبای لاتین می‌شناسند.

اکنون باید پرسید که این الفبایی که به دروغ، خط و الفبای آرامی نامیده‌اند، به‌راستی چه خطی بوده و چه نامی داشته است؟

سند مهمی که اکنون در دست ماست، کتیبه سه‌زبان‌ای است که "داریوش بزرگ" در «کوه بیستون» از خود به یادگار گذاشته و رویدادهای سال‌های نخست پادشاهی خویش را مکتوب کرده است. گره کار ما، در بند بیستم از ستون چهارم این سنگ‌نیشته، باز می‌شود. در این بند داریوش شاه چنین می‌گوید:

«به خواست اهورامزدا این [که تو می‌خوانی]، خطی است که من ساختم (منظور خط میخی است). به جز این، [دستور دادم تا این متن را] به "زبان و خط آریایی" هم بر روی لوح و هم روی چرم نوشته شود. [همچنین] جز آن، بیکر خود را هم ساختم و جز آن، تبارنامه خود را نوشتم. در پیش من این نوشته خوانده شد. پس از آن، من این نوشته‌ها را همه‌جا در میان کشورها فرستادم.»

همچنین رونوشتی از سنگ‌نیشته بیستون در جزیره الفیل مصر یافت شده است که دست‌واژه‌های آن، عیناً از روی کتیبه بیستون نوشته شده است و نیک‌نژادی و اصالت تاریخی سنگ‌نیشته بیستون را استوار می‌سازد.

این سنگ‌نیشته و رونوشت آن از این‌روی ارزشمند است که در آن آشکارا داریوش شاه، دبیره و خطی را که امروزه غرض‌ورزانه خط آرامی نامیده‌اند، «دبیره و الفبای آریایی» می‌خواند و سپس بر این پافشاری می‌ورزد که به دستور او الواح نوشته شده با این دبیره به تمام سرزمین‌های تحت‌حاکمیت هخامنشیان از شرق تا غرب امپراطوری ایران، ارسال شده است.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

آشکار است دبیره مکتوب به روی چرم، بی‌گمان خط میخی نبوده است. این خط نرم که به روی پوست نوشته می‌شد، دبیره‌ای بوده که در زمان داریوش آن را «خط آریایی» می‌نامیدند و امروزه آن را به نادرستی و اشتباه -و شاید آگاهانه و تعمداً- «آرامی» می‌خوانند.

پیدایش دبیره و دیوانسالاری و نوشته و الفبا و خط -همان‌گونه که پیشتر نیز گفته شد- در ایران به روزگاران کهن بازمی‌گردد. در «شاهنامه فردوسی» آغاز پیدایش خط و نوشته در ایران به دورانی بسیار دور و به روزگاران پادشاه اساطیری ایرانی، «طهمورث» بازمی‌گردد:

نِشْتَن به خَسْرَوِ بیاموختند	دلش را به دانش برافروختند
نِشْتَن یکی، نه! که نزدیک سی	چه رومی، چه تازی و چه پارسی
چه سغدی، چه چینی و چه پهلوی	ز هر گونه‌ای کآن همی‌شنوی

دبیره آریایی می‌تواند پیش از هخامنشیان و در روزگار مادها و شاید پیش از مادها در ایران ابداع شده و زمانی که مادها بر دولت ویرانگر آشور چیره شدند، در میان‌رودان نیز پراکنده شده باشد. چنین است که با نابودی آشوریان به دست مادها و یکپارچه شدن سرزمین ایران، خط آریایی در تمام قلات ایران و میان‌رودان رواج یافته و به مرور زمان، نوشته‌هایی به زبان‌های آرامی، پارسی، خوزی، انشانی، قبطی و هندی، به این خط نگاشته شد.

الفبای آریایی که به دروغ نام آرامی را بر آن نهاده‌اند، نه تنها در میان بخش‌های آرامی‌نشین سرزمین ایران و خاورمیانه؛ بسا همان‌گونه که گفته شد، در سراسر سرزمین ایران یافت شده است و باید این پرسش را پیش آوریم که به‌راستی چرا این دبیره را با پافشاری خط آرامی می‌خوانند؟ همان‌گونه که پیشتر گفته شد سنگ‌نیشته‌هایی به زبان‌های خوزی، انشانی، پارسی، هندی، قبطی و یونانی با این دبیره در دست ولی بی‌گمان این دبیره، دبیره‌های هندی، قبطی، یونانی و... نیست؛ همان‌گونه که آرامی هم نیست و آرامی نامیدن این خط با قطعیت، کمی شک‌برانگیز و قابل تأمل است.

حقیقت امر چیست؟ از چه روی پژوهشگران معلوم‌الحال در جهان عرب و غرب، خط و الفبای فارسی را عربی، الفبای ایرانی را قبطی و الفبای آریایی را آرامی نامیده‌اند؟ چه می‌تواند باشد مگر کزکردن حقیقت و تحریف تاریخ برای نهادسازی و هویت‌سازی



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

سرزمین‌های بی‌تاریخ اما ثروتمند نفت‌خیز و سپس چستی‌زدایی و هویت‌زدایی از ایرانیان که وارثان بنیادین و اصلی آن هستند؟ این اولین و آخرین تاریخ‌سازی نبوده و نیست. نگاهی بیاندازید به تغییر نام خلیج فارس در مجامع بین‌الملل. هویت‌سازی معمول در مناطق ایرانی آذربایجان شمالی و دزدیدن مفاخر ایرانی توسط کشورهای نظیر ترکیه و ارمنستان؛ و یا پراکندن نخم تفرقه و استقلال‌طلبی در مناطق کردنشین و بلوچ‌نشین برای ساخت ملت‌هایی نوین و پاره‌پاره کردن بدنه ایران بزرگ.

شگفت‌انگیزتر آن که ما نیز بدون اندیشه، این باور را پذیرفته و گسترش داده‌ایم و خودمان دبیره و خط باستانی یادگار نیاکانمان را الفبای عربی می‌خوانیم و همسو با بداندیشان مغرض بیگانه، یادگار پدرانمان را دو دستی به آن‌ها پیشکش کرده‌ایم!

تا آنجا که تاریخ گواه است، اعراب هرگز دبیره و خطی برای نوشتن نداشته‌اند و حتی با هنر خواندن و نوشتن نیز بیگانه بوده‌اند. دبیره‌ای که از حمیر و انبار به حجاز رفته و در زمان پیدایش اسلام گسترش یافته است، خط عربی نیست بلکه دبیره پارسی است که زبان عربی را نیز -در کنار زبان‌های قبطی و خوزی و هندی و دیگر زبان‌های رایج در گوشه و کنار منطقه- با آن می‌نوشتند. اما پس از سقوط ساسانیان و تاراج منطقه به دست اعراب، از آن‌جهت که تا چند قرن زبان عربی زبان رایج تمام آسیای غربی گردید، طبیعتاً تمام مکتوبات نیز به زبان عربی نگارش یافته و دبیره‌ای که با آن، زبان عربی را تحریر می‌کردند، به نام «خط عربی» رایج گردید و به همین آسانی چستی، هویت و ریشه این دبیره باستانی دگرگون گشت و سپس در زمان کنونی، کوشش شد تا برای این دبیره ایرانی که اکنون عربی نامیده می‌شد، شناسنامه‌ای ساخته و آن را نه دگرگون شده از الفباهای رایج در ایران باستان، بلکه بازمانده از دبیره تَبَطی و تَبَطی را نیز بازمانده از دبیره‌ای دروغین به نام آرامی که هرگز در درازای تاریخ باطن نبوده و وجود خارجی نداشته است، بنامند.

«خط آریایی» که بر پایه گفته داریوش بزرگ در بیستون، الفبایی نرم بود که به روی چرم نوشته می‌شد، دبیره‌ای بود که در درازنای تاریخ ایران، دبیران ایرانی در آن دگرگونی‌هایی پدید آورده و به یاری آن، دبیره‌های پارتی‌اشکانی، سغدی، مانوی، سریانی، پهلوی کتیبه‌ای، پهلوی کتابی، اوستایی (دین دبیره)، هام‌دبیره و بسیاری خطوط دیگر را پدید آوردند. الفبای فارسی نیز که امروزه با آن سرگرم نوشتن هستیم و از روی ناآگاهی آن را خط عربی می‌خوانیم، در راستای همین روند فرگشت و تکامل دبیره در ایران پدید آمد. قدمت هنر نویسندگی و علاقه ایرانیان به ثبت و ضبط عقاید و باورها و اساطیر و تاریخ و فرهنگ قومی و ملی، دلیل محکمی بود تا ایرانیان از قدیم‌ترین روزگاران، همواره در پی



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

ساخت و ابداع القباهایی جدید و کامل‌تر از دبیره‌های پیشین باشند تا بدین ترتیب با دقت بیشتری بتوانند به ثبت و ضبط باورهای دینی و رویدادهای ملی بپردازند. این پیشرفت تا بدانجا پیشی رفت که در نیمه‌دوم حکومت ساسانیان کامل‌ترین و دقیق‌ترین الفبای تاریخ بشریت - همان‌گونه که در ادامه توضیحات لازم داده خواهد شد - با نام «دین دبیره» ساخته شد. دبیران دانشمند و هوشمند ایرانی که معمولاً با یک یا چند دبیره و الفبای زمان خود مانند پهلوی، مانوی و اوستایی آشنایی داشته‌اند، می‌توانستند بهتر از هر کسی دیگری، دبیره و خط فارسی امروز را پدید آورده و آیین‌مند سازند. بنابراین خطی که ما امروز به آن می‌نویسیم، دنباله خط‌های پهلوی و اوستایی و مانوی و... می‌باشد.

اما در این‌جا باید به یک نکته مهم دیگر نیز اشاره کرد. واژه «الفبا» که به دروغ یک واژه عربی می‌پندارند، در اصل یک واژه صددرصد ایرانی است. نخستین کسانی که «دبیره» را «الفبا» نامیدند، مانویان بودند. از آن‌روی که نخستین حرف از این دبیره با نام «الف» و حرف دوم با نام «با» تلفظ می‌شد (چونان‌که امروز نیز الفبای فارسی بدین‌گونه آغاز می‌شود) از همین‌روی، مانویان به جای واژه دبیره از الفبا بهره بردند و این نام تا امروز برای ما به یادگار مانده است.

در ادامه، چند تصویر برای اثبات مطالب بالا آورده شده و سپس با نگرشی نوین بر ریشه هر یک از حروف الفبای فارسی و مقایسه آن با نمونه‌های باستانی خود، ثابت خواهیم کرد که تک‌تک حروف الفبای فارسی، منشعب از سه دبیره ایرانی «پهلوی»، «اوستایی» و «مانوی» است.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

کوفی	اوستا	کوفی	اوستا
د	د	ا	ا
لا	لا	ب	ب
ز	ز	س	س
ر	ر	و	و
ما	ما	ع	ع
فا	فا		

تفاوت اصلی بین کوفی و اوستا در این است که کوفی دارای ۲۹ حرف است و اوستا دارای ۳۰ حرف است. همچنین کوفی دارای حروف صدادار است که در اوستا وجود ندارد.

تصویر ۱- حروف الفبای پهلوی؛ الفبای رسمی دوران ساسانیان. تصویر ۲- شباهت اشکال برخی از حروف الفبای اوستایی با کوفی.



۴۲ ۳۳ ۴۲ ۳۳
 ۴۲ ۳۳ ۴۲ ۳۳
 ۴۲ ۳۳ ۴۲ ۳۳
 ۴۲ ۳۳ ۴۲ ۳۳

تصویر ۳- الفبای آریایی که به دروغ آن را آرامی نامیده‌اند. به شباهت این الفبا با دبیره‌های پهلوی، اوستایی و میخی پارسی توجه کنید.

سپهره اوستایی و اوستایی که به دروغ آن را آرامی نامیده‌اند. به شباهت این الفبا با دبیره‌های پهلوی، اوستایی و میخی پارسی توجه کنید.

تصویر ۵- الفبای اوستایی (دین‌دبیره) که در زمان ساسانیان، «اوستا» را به آن می‌نوشتند.

الفبای پهلوی

خط پهلوی نخستین بار در دوره اشکانیان از الفبای آریایی منشعب گردید و در دوره ساسانیان، خط رسمی ایرانیان بود. این الفبا به دلیل به کار بردن چند آوای گوناگون با حروف همانند، دبیره‌ای پُر کاستی و ناقص است. با این حال پُرکاربردترین دبیره ایرانی بود و کتب بسیاری از دوره ساسانیان تا سده‌های نخست اسلامی، به این زبان نگارش یافت که اکثراً تا امروز نیز باقی مانده است. بخشی از حروف الفبای فارسی امروزی، برگرفته شده از دبیره پهلوی است.

حروف الفبای پهلوی	حروف الفبای کنونی	حروف الفبای پهلوی	حروف الفبای کنونی
د	الف		ص
ل	ب		ض
ر	پ		ط
م	ت		ظ
	ث		ع
و	ج		غ
س	چ	س	ف
	ح		ق
د	خ		ک
و.م	ن	و	گ
	ذ	ل	ن
ا.ا	ر	س	م
س	ز	ا	ن
	ژ	ا	و
و.و	س	د	ه
ل	ش	و	ی



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

الفبای مانوی

"مانی" چهرهٔ فرهیختهٔ ایران باستان بود، او به دلیل پُرکاستی بودنِ دبیرهٔ پهلوی، برای نگارش کتب دین خود، نیازمند الفبایی دقیق‌تر بود. بنابراین با یاری جستن از دبیره‌های کهن‌تر ایرانی و اندکی نوآوری، الفبایی روان را ابداع کرد که به نام او و آیین‌اش، الفبای مانوی نامیده می‌شود.

حروف الفبای کتونی	حروف الفبای مانوی	حروف الفبای کتونی	حروف الفبای مانوی
ص	𐭮	الف	𐭡
ض	𐭯	ب	𐭢
ط		پ	𐭣
ظ		ت	𐭤
ع	𐭰	ث	𐭥
ع	𐭱	ج	𐭦
غ	𐭲	ح	𐭧
ق	𐭳	خ	𐭨
ک	𐭴	د	𐭩
گ	𐭵	ذ	𐭪
م	𐭶	ر	𐭫
ن	𐭷	ز	𐭬
و	𐭸	ژ	𐭭
ه	𐭹	س	𐭮
ی	𐭺	ش	𐭯



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

الفبای اوستایی (دین دبیره)

در زمان حکومت ساسانیان، دبیران و موبدان زرتشتی با مشکلی بزرگ مواجه شدند. به دلیل ناقص بودن دبیره پهلوی، امکان تلفظ درست واژه‌ها سلب گشته و می‌رفت که در طول زمان متون «اوستا» با تحریف و دگرگونی مواجه شود. بنابراین دانشمندان و دبیره‌نویسان بزرگ ایرانی گردهم آمده و با تغییراتی در الفبای پهلوی، دبیرهای را ساختند که تا امروز، کامل‌ترین، آراسته‌ترین و موشکافانه‌ترین خط جهان است.

حروف صدادار کوتاه

حروف الفبای اوستایی	حروف الفبای کنونی	حروف الفبای اوستایی	حروف الفبای کنونی
د	ا	ر	ای
س	ا	ر	او
ز	ا		

حروف صدادار کشیده

حروف الفبای اوستایی	حروف الفبای کنونی	حروف الفبای اوستایی	حروف الفبای کنونی
د	ا	س	او - آن
س	ا	ر	ای
ز	ا	ر	او



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

حروف بیصدا

حروف الفبای اوستایی	حروف الفبای کنونی	حروف الفبای اوستایی	حروف الفبای کنونی	حروف الفبای اوستایی	حروف الفبای کنونی
𐬀	ب	𐬁	پ	𐬂	ت
𐬃	ث	𐬄	ج	𐬅	چ
𐬆	د	𐬇	ذ	𐬈	ر
𐬉	ز	𐬊	س	𐬋	ش
𐬌	ث	𐬍	ع	𐬎	غ
𐬏	ث	𐬐	ف	𐬑	ف

این الفبا به اندازه‌ای دقیق است که می‌توان با کمک آن، حتی نت‌های موسیقی را ثبت کرد. در این الفبا حروف به صورت منقطع و کنارهم نوشته می‌شوند. بعد از پایان هر واژه یک نقطه گذاشته می‌شود و اغلب در پایان هر جمله، سه نقطه به حالت مثلث‌گونه قرار می‌گیرد.

نکته جالب توجه در این دبیره آن است که برای هر آوای صدا دار؛ متناسب با نوع بیان آن آوا، یک حرف وجود دارد. برای نمونه، آوای «ا» اگر به صورت کشیده تلفظ شود، متفاوت از زمانی که به صورت کوتاه تلفظ شود ثبت خواهد شد. بخشی از حروف الفبای فارسی امروزی، برگرفته شده از دبیره اوستایی است.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

اکنون با آگاهی از نوع نگارش سه دبیره مهم ایران باستان، به روند تکامل این دبیره‌ها و چگونگی پدید آمدن الفبای فارسی، خواهیم پرداخت. در اغلب این حروف، با تغییراتی جزئی مثل حذف برخی خطوط، چرخش حرف و یا اضافه شدن نقطه، حرف موردنظر در الفباهای ایرانی قدیم، به حرف امروزی در الفبای فارسی تبدیل خواهد شد.

- آ- در الفبای مانوی: 
- ب- در الفبای مانوی:  و در الفبای اوستایی و پهلوی: 
- پ- در الفبای مانوی: 
- ت- در الفبای مانوی:  و در الفبای اوستایی و پهلوی: 
- ث- در الفبای مانوی: 
- ج- در الفبای مانوی: 
- چ- در الفبای مانوی: 
- ح-
- خ- در الفبای مانوی: 
- د- در الفبای مانوی:  و در الفبای پهلوی: 
- ذ- در الفبای مانوی: 
- ر- در الفبای اوستایی:  و در الفبای پهلوی: 
- ز- در الفبای مانوی:  و در الفبای اوستایی و پهلوی: 
- ژ- در الفبای مانوی: 
- س- در الفبای مانوی: 
- ش- در الفبای مانوی:  و در الفبای اوستایی:  و  و در الفبای پهلوی: 
- ص- در الفبای مانوی: 
- ض-
- ط-
- ظ-
- ع- در الفبای مانوی: 
- غ- در الفبای مانوی:  و در الفبای اوستایی: 



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

- ف- در الفبای مانوی: ڤ
- ق- در الفبای مانوی: ڤس
- ک-
- گ- در الفبای مانوی: ڤ و در الفبای اوستایی: ڤ
- ل- در الفبای مانوی: ڤ و در الفبای پهلوی: ڤ
- م- در الفبای مانوی: ڤ
- ن-
- و- در الفبای مانوی: ڤ و در الفبای اوستایی: ڤ
- ه- در الفبای مانوی: ڤ و در الفبای اوستایی: ڤ
- ی- در الفبای مانوی: ڤ



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

اکنون و پس از بررسی یکایک حروف الفبای فارسی، به خوبی روشن گردید که الفبای امروزی ما، یک الفبای صددرصد ایرانی است که از الفبای مانوی برگرفته شده است. دبیره‌نویسان ایرانی پس از اسلام، برای ساخت الفبای جدیدی که به یاری آن بتوان قرآن را به خوبی نوشته و مکتوبات فارسی و عربی را به ساده‌ترین و بهترین شکل ممکن تحریر نمود، دست به ساخت الفبایی زدند که اساس آن بر پایه دبیره مانوی شکل گرفت. همچنین آن‌ها برای هرچه بهتر و روان‌تر ساختن این الفبای نو، از دو دبیره اوستایی و پهلوی نیز بهره جسته و بدین ترتیب دبیره‌ای را ابداع کردند که حدود سی‌ده قرن - از صدر اسلام تا امروز - پابرجا بوده و تمام مردمان خاورمیانه؛ اعم از فارس و ترک و کرد و عرب، مکتوبات خود را بدان نوشته و ثبت می‌کنند.

حال پس از بهره‌گیری از داده‌های تاریخی و استناد به اسناد باستان‌شناسی و با یاری علم زبان‌شناسی، اثبات گردید که الفبای فارسی نه تنها برگرفته از الفبای عربی نیست، که یک دبیره صددرصد ایرانی و در ادامه روند تکامل الفباهای باستانی ایران است. اما دست‌های پشت‌پرده استعمار و استثمار، در ادامه روند نابودی فرهنگ ایرانی و هویت‌زدایی از ایران و ایرانی؛ طی ساخت و پاختی هوشمندانه، الفبای فارسی را الفبای عربی نامیده و برای آن شناسنامه‌ای جعلی نیز ساختند. شوربختانه ما نیز به دلیل ناآگاهی و نبود دانش کافی، ناخواسته با بیگانگان همگام گشته و میراث ارزشمند نیاکان‌مان را دو دستی پیشکش دزدان فرهنگ و دشمنان ایران نموده‌ایم.

باری اکنون که حقیقت این امر را دانسته و از پیشینه و تاریخچه یکی از مهم‌ترین دستاوردهای نیاکان‌مان آگاهی یافته‌ایم، برماست که بکوشیم تا هر یک به اندازه توان‌مان، در بازپس‌گیری این میراث به یغما رفته، کوشش نماییم.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

کتابنامه

(به ترتیب حروف الفبا)

منابع پهلوی:

- ۱- ارداویرافنامه (۱۳۸۲). به کوشش زاله‌آموزگار. نوبت دوم (تهران: معین)
- ۲- اوستا، کهنترین متن‌ها و سرودهای ایرانی (۱۳۷۱). گزارش جلیل دوست‌خواه. نوبت دوم (تهران: انتشارات مروارید)
- ۳- بندهشن (۱۳۶۹). به کوشش مهرداد بهار. نوبت اول (تهران: توس)
- ۴- دینکرد، کتاب پنجم (۱۳۸۶). به کوشش زاله‌آموزگار و احمدتفضلی. نوبت دوم (تهران: معین)
- ۵- روایت پهلوی (۱۳۶۷). به کوشش مهشید میرفخرایی (تهران: موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی)
- ۶- زند بهمن یشت (۱۳۸۵) به کوشش صادق هدایت. (تهران: نشر جامه‌دران)
- ۷- شهرستانهای ایران (۱۳۹۱). ناشناس. به تصحیح بهمن انصاری. (تهران: پرتال جامع کتاب تاریخ)
- ۸- گاهان (۱۳۸۴). به کوشش ابراهیم پورداوود. نوبت دوم (تهران: اساطیر)
- ۹- گزارش گمان‌شکن / شکند ویماتیگ و یچار (۱۳۲۲). به کوشش صادق هدایت. نوبت اول (تهران: نشر جاویدان)
- ۱۰- گزیده‌های زاتسیروم (۱۳۶۶). به کوشش راشد محصل (تهران: موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی)
- ۱۱- مینوی خرد (۱۳۵۴). به کوشش احمد تفضلی (تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران)
- ۱۲- یادگار زریوران (۱۳۷۴). به کوشش یحیی ماهارنوازی (تهران: اساطیر)

منابع فارسی:

- ۱۳- آموزگار، زاله و تفضلی احمد (۱۳۷۰). اسطوره‌ی زندگی زردشت. (تهران: انتشارات نایل)
- ۱۴- ابن‌اثیر، عزالدین‌علی‌بن‌محمد (۱۳۷۱). الکامل فی التاریخ. ترجمه ابوالقاسم‌حالت. نوبت اول (تهران: موسسه مطبوعاتی علمی)
- ۱۵- ابن‌مسکویه، ابوعلی (۱۳۷۶). تجارب‌الأمم و تعاقب‌الهمم. تصحیح علی‌نقی منزوی. نوبت اول (تهران: توس)
- ۱۶- اردشیر افرگنسب (۱۳۵۲). مراسم مذهبی و آداب زرتشتیان



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

- ۱۷- اصفهانی، حمزه‌ابن‌حسن (۱۳۴۶)، *سنی ملوک‌الارض و الاتیبا، ترجمه شعار، نوبت اول* (تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران)
- ۱۸- انصاری، بهمن (۱۳۹۵)، *شهرباران طبرستان از قرن دو تا چهار هجری، نوبت اول* (تهران: منشورسمیر)
- ۱۹- انصاری، بهمن (۱۳۹۶)، *زرتشت و زرتشتیان، نوبت اول* (تهران: آرون)
- ۲۰- بلعمی، ابوعلی (۱۳۶۸)، *تاریخ‌نامه طبری، تصحیح محمد روشن، نوبت اول* (تهران: نشر نو)
- ۲۱- بویس، سمری (۱۳۸۱)، *زرتشتیان باورها و آداب دین آن‌ها، ترجمه عسکر بهرامی، نوبت اول* (تهران: ققنوس)
- ۲۲- بهار، ملک‌الشعرا (۱۳۸۵)، *سبک‌شناسی، نوبت دوم* (تهران: توس)
- ۲۳- بهار، مهرداد (۱۳۷۵)، *ادیان آسمانی، نوبت پنجم* (تهران: نشر چشمه)
- ۲۴- بیرونی، محمد بن یوریخان (۱۹۲۳م)، *آثارالباقیه عن القرون الخالیه* (لابیویگ: چاپ زاخاو)
- ۲۵- *تاریخ سیستان* (۱۳۸۱)، تصحیح محمدتقی بهار، نوبت اول (تهران: نشر معین)
- ۲۶- تقضلی، احمد (۱۳۷۸)، *تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام، به‌کوشش زاله آموزگار، نوبت سوم* (تهران: نشر سخن)
- ۲۷- پورداوود، ابراهیم (۱۹۲۷م)، *سوشیالیس موعود مزدیستا* (بمبئی: چاپخانه هور؟)
- ۲۸- پورداوود، ابراهیم (بی تا)، *ادبیات مزدیستا پشت‌ها* (بمبئی: انتشارات انجمن زرتشتیان ایرانی)
- ۲۹- توفیقی، حسین (۱۳۸۵)، *آشنایی با ادیان بزرگ، نوبت هشتم* (تهران: نشر لیلی)
- ۳۰- جعفری، علی‌اکبر (۱۳۵۹)، *ستوت یسن، نوبت نخست* (تهران: انتشارات فروهر)
- ۳۱- حکمت، علی‌اسفر (۱۳۸۷)، *تاریخ ادیان بدوی، نوبت اول* (تهران: یزواک)
- ۳۲- حمدالله‌مستوفی، ابی‌بکر (۱۳۶۴)، *تاریخ گزیده، به‌اهتمام نوایی* (تهران: امیرکبیر)
- ۳۳- خدایی، محبوبه (۱۳۸۸)، *فرهنگ و زبان‌های یاستانی ایران* (تهران: نشر بازینه)
- ۳۴- رضی، هاشم (۱۳۵۲)، *راهنمای دین زرتشتی* (تهران: انتشارات فروهر)
- ۳۵- شارب، رکف نارمن (بی تا)، *فرمان‌های شاهنشاهان هخامنشی* (تهران: شورای مرکزی جشن‌های شاهنشاهی)
- ۳۶- شهرمان، رشید (۱۳۶۰)، *تاریخ زرتشتیان پس از ساسانیان، نوبت اول* (تهران: راستی)
- ۳۷- صفا، ذبیح‌الله، (۱۳۳۲) *تاریخ ادبیات در ایران، نوبت اول*
- ۳۸- طبری، محمدبن‌جریر (۱۳۵۲)، *تاریخ الرسل و الملوک، ترجمه پاینده، نوبت اول* (تهران: بنیاد فرهنگ ایران)
- ۳۹- کریستن‌سن، آرتور (۱۳۳۲)، *ایران در زمان ساسانیان، به ترجمه رشید یاسمی، نوبت دوم* (تهران: نشر ابن‌سینا)
- ۴۰- کریستن‌سن، آرتور (۱۳۹۳)، *گیاتیان، ترجمه ذبیح‌الله‌صفا، نوبت هشتم* (تهران: انتشارات علمی و فرهنگی)
- ۴۱- کریستن‌سن، آرتور (۱۳۵۷)، *مزدایرستی در ایران قدیم، ترجمه ذبیح‌الله‌صفا، نوبت سوم* (تهران: شرکت مؤلفان و مترجمان ایران)
- ۴۲- کیخسرو اسفندیار (۱۲۹۲ق)، *دبستان‌المذاهب* (بمبئی: مطبعه هروی)



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

- ۴۳- گردیزی، ابوسعید عبدالحی بن ضحاک (۱۳۴۳)، *زین الاخبار*، تصحیح حبیبی، نوبت اول (تهران: دنیای کتاب)
- ۴۴- گریشمن، رومن (۱۳۷۲)، *ایران از آغاز تا اسلام*، ترجمه محمدمعین، نوبت نهم (تهران: انتشارات علمی و فرهنگی)
- ۴۵- مرادی غیاث‌آبادی، رضا (۱۳۹۰)، *تمدن هخامنشی: سیزده گفتار در بررسی‌های هخامنشی*، نوبت دوم (تهران: نوید شیراز)
- ۴۶- مسعودی، علی بن حسین (۱۳۸۱)، *التنبیه و الاشراف*، ترجمه ابوالقاسم پاینده (تهران: انتشارات علمی فرهنگی)
- ۴۷- مسعودی، علی بن حسین (۱۳۷۴)، *مروج الذهب و المعادن الجواهر*، ترجمه پاینده، نوبت پنجم (تهران: انتشارات علمی فرهنگی)
- ۴۸- ناس، جان (۱۳۷۰)، *تاریخ جامع ادیان*، ترجمه حکمت، نوبت چهارم (تهران: مازیار)
- ۴۹- ویلیامز، سیمز (۱۳۸۸)، *آشنایی با زبان سغدی*، مترجم ویدا نداد و رستم وحیدی (تهران: فروهر)
- ۵۰- همایون فرخ، رکن‌الدین (۱۳۸۲)، *سهم ایرانیان در پیدایش و آفرینش خط در جهان (تهران: اساطیر)*
- ۵۱- یحقی، محمد جعفر (۱۳۶۹)، *فرهنگ اساطیر و اشارات داستانی در ادبیات فارسی (تهران: نشر سروش)*

مقالات:

- ۵۲- ابرجی، سارا، "رستم در متون باستانی ایران" فصل‌نامه پژوهش‌نامه ادبیات و زبان‌شناسی دانشگاه آزاد اسلامی، شماره اول، بهار ۱۳۹۱.
- ۵۳- رحیم عقیقی، "اندروز اوشتردانا"، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی مشهد، شماره ۴
- ۵۴- گلنار قلعه‌خانی و سید مهدی فاطمی، "بررسی متن پهلوی روایات آذرفرینغ فرخزادان"، مجله مطالعات ایرانی مرکز تحقیقات فرهنگ و زبان‌های ایرانی دانشگاه شهید باهنر کرمان، سال سوم، شماره ۶، پاییز ۱۳۸۳.
- ۵۵- مرادی غیاث‌آبادی، رضا (۱۳۸۶/۱۱/۰۳) *زمان زرتشت بر پایه گزارش‌های ایرانی*، سایت پژوهش‌های ایرانی، تاریخ استخراج: ۱۳۹۳/۰۲/۱۲، از اینترنت: http://ghiasabadi.com/zamane_zartosht.html
- ۵۶- محمد کریمی و ابراهیم رحیمی‌زنگنه، "ادبیات داستانی پیش از پیدایش خط"، فصل‌نامه ادبیات داستانی دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه رازی کرمانشاه، شماره ۵، زمستان ۱۳۹۲

منابع عربی:

- ۵۷- *حدودالعالم من المشرق الی المغرب* (۱۴۲۳ق)، به اهتمام یوسف‌الهادی (قاهره: الدار الثقافیه)
- ۵۸- الشهرستانی، ابوالفتح محمد بن عبدالکریم (۱۳۷۲ق)، *الملل والنحل* (بیروت: دارالمعرفة للطباعة والنشر)



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

- 59- Anklesaria, B. **The Holy Gathas of Zarathushtra**. Bombay 1953.
- 60- Bahramgore Tahmuras Anklesaria, **Zand-Ākāsīh: Iranian or Greater Bundahīšn**, Transliteration and Translation in English, Bombay, 1956.
- 61- Benveniste, E, **Les Mages dans l'Ancien Iran**.
- 62- **Bonyad-e Farhang-e Iran, The Bondahesh**, Bein
- 63- Boyce, M, 1954: "Zariadres and Zareer", BSOAS, 17,463-77.
- 64- Christensen, A, **Le Premier du Vendidad et l'histoire Primitive des tributs Iraniennes** (D. Vid. Slesk. Hist.-fil. Medd. XXIX. 4)
- 65- Darmesteter, J. **Le Zend-Avestam iraduction nouvelle avec commentaire historique et philologique**. Vol. I-III. Paris,1892-1893. 2nd ed.: Paris, 1962.
- 66- Emile Benveniste, "Le mémorial de Zarīr: poème pehlevi mazdēen," JA 220, 1932, pp. 245-93.
- 67- Geldner, Karl F, **Codices Avestici et Pahlavici Bibliothecae Universitatis Hafnensis**. Vol. VII-IX: K-5 (1937, 1938, 1939); Vol. X-XI, K.3a, K3b, K-1, (1941, 1942); XII, K-7, K-25, (1944)
- 68- Hinnels, J.R. **Persian Mythologym** The Hamlin Publishing Group Limited. London, NewYork, Sydney, Toronto, 1973.
- 69- Nyberg, H.S. **Texte zum mazdyasnischen kalender**, Upsala Universitets Arsskrift, 1934.
- 70- Pearson, L, **The Lost Histories of Alexander the Great**, Philological Monographs 20, n.p., 1960, pp. 50-61.
- 71- Pritchard, James B., **Ancient Near Eastern texts relating to the Old Testament**, 3rd., Princeton University Press, 1969, 305- 307 (First edition 1950).
- 72- Reichet, K.E. **Avesta Reader, Texts, Nootes, Glossary and Index**. Strassburg 1911.
- 73- Robinson, C.A. Jr, **The History of Alexander the Great**, 2 vols., Providence, 1953.
- Spiegel, F. **Avesta. die heiligen Bucher der Parsen**. Bd I-III. Stuttgart, 1886-1895.
- 74- Walker, C.B.F. "Babylonian Chronicle 25: A Chronicle of the Kassite and Isin Dynasties", in G. van Driel; Zikir Šumim: Assyriological Studies Presented to F.R. Kraus on the Occasion of His Seventieth Birthday, 1982.
- 75- **Vendidad, Avesta Text with Pahlavi Translation** by Dastour Houshang Jamasp. Vol. I-The Texts. Vol. II-Glossarial, Bolbay 1907.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly



مطالعه و بررسی تاریخ در ایران، دارای قدمتی بسیار طولانی است. از دیرباز، ایرانیان تاریخ نیاکان و پدران خود را چون میراثی مهم نگاه‌داری کرده و با تکرار مداوم، نسل به نسل از فراموشی آن، پیشگیری کرده‌اند. این روحیه گذشت‌نگری، فرهنگ‌شناسی و تاریخ‌دوستی، باعث گردید تا با تکرار ذهنیت جلودانگی ایران و یادآوری برخاستن‌های مداوم پس از شکست‌ها و مصائب، یک امید دائمی میان ایرانیان در هنگام گذر از گذرگاه‌های تاریک و صعب‌المبور، همواره وجود داشته باشد. جدای از آن، بازگویی و تکرار جوهرمردی‌ها و پیشرفت‌های نیاکلی که در اخلاقیات، هنر و دانش همواره سرآمد دیگر ملل بوده‌اند، دارای لذتی بود که ایرانی را از یک سو ترغیب به مطالعه تاریخ و از سوی دیگر تشویق به ثبت و ضبط رویدادهای عصر خود می‌نمود. از همین روی است که «علم شریف تاریخ»، همواره در ایران‌زمین مورد توجه اقشار گوناگون بوده و بزرگترین اندیشمندان ایرانی را مورخان و آگاهان به تاریخ تشکیل داده‌اند.

امروز اما با دگرگونی زندگی در تمام زمینه‌های اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، علمی، فرهنگی و فکری؛ تاریخ و مطالعه تاریخ دیگر نه یک سرگرمی برای افتخار به گذشته، بلکه دانشی مهم برای بررسی رویدادهای پیشین و بهره‌گیری از تجربیات تلخ و شیرین شکست‌ها و پیروزی‌ها برای ساختن فردایی بهتر است. به گونه‌ای که نقد و بررسی دقیق وقایع فرهنگی و بازخورد نتایج منفی یا مثبت هر کنش تاریخی بر زندگی آینده یک ملت، از مهم‌ترین وظایف «مؤرخ عصر تکنولوژی» است. فرهنگ امروز ما با وجود یورش‌های متعدد فرهنگ‌های ناملموس بیگانه، هزاران سال است که معجزه‌آسا سراپا مانده و همچنان باوقار ایستاده است. این به دلیل ریشه بسیار نیرومند فرهنگ اصیل ایرانی است و آگاهی ما از این فرهنگ نیز مرهون همان نیاکلی است که با عشق و اشتیاق؛ نه فقط رویدادهای تاریخی، که آداب و رسوم و سنت‌ها و خلقیات زمنه خویش را مکتوب کرده و برای ما به یادگار گذاشته‌اند.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly